



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

موسسه علمی، پژوهشی، تخصصی و فرهنگی «موسسه امام خمینی» در تهران

موسسه

شماره ۳۸

ماهنامه



موسسه علمی، پژوهشی، تخصصی و فرهنگی «موسسه امام خمینی» در تهران



پژوهش‌های فلسفی و فقهی در باب **آغاز امامت** حضرت ابن العسیر العسکری (ع)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۳۸

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۳۸
۷	مشخصات کتاب
۷	شماره ۳۸ - خرداد و تیر ۱۳۸۲
۷	گذار بزرگ
۹	جهانی‌سازی، پایان تاریخ و مهدویت
۱۲	انسان موجود منتظر
۱۵	از سازمان وکالت تا فقاقت
۱۸	یادگارهای موعود (مسجد جامع کوفه)
۲۲	آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
۲۴	فجر مقدس - ۹
۲۹	تربیت مهدوی
۳۲	در انتظار مهدی (عج)
۳۷	در انتظار منجی
۴۲	قرنهای انتظار
۴۳	آن شب
۴۳	جامی از جمکران
۴۴	بهائیت در ایران
۴۸	مهدی (ع) از فرزندان فاطمه (ع) دختر پیامبر (ص) است
۴۹	گفت و گو با محمد علی مجاهدی (پروانه)
۵۳	دولت جاودانه
۵۳	یک فروغ روی او
۵۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ماهنامه موعود ۳۸

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۲ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۳۸ - خرداد و تیر ۱۳۸۲ / ماهنامه موعود ناشر چاپی: ماهنامه موعود
مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

شماره ۳۸ - خرداد و تیر ۱۳۸۲

گذار بزرگ

«فرهنگ مهدوی و «موعودگرایی ویژه شیعی اگر چه وجوه اشتراک بسیاری با همه باورهایی که در میان ملل و نحل، تحت عناوینی چون «منجی گرایی و «مسیانیسم شناخته می شود دارد لیکن، شناسایی «منجی آخرالزمان به عنوان «حجت‌حی خداوند» بارزترین وجه تفارق آنها به شمار می رود. از همین روست که این فرهنگ بلافاصله تبدیل به جریانی زنده، جاری و تعهدآور می شود و همه صورتهای ناپسند اما پذیرفته شده و جاری موجود را به مدد معیارهای منبعث از کلام وحی و سیره و سنت ائمه دین (ع) نقد می کند و می سنجد ارزش گذاری می کند و نفی یا اثبات می کند و وجهی مطلوب و پسندیده را پیشنهاد می نماید. در چنین نگرشی آنکه خود را در مواجهه با مناسبات فردی و جمعی ناپسند و نکوهیده می بیند، منفعل و دست بسته در هوای منجی آخرالزمان نمی نشیند و روزگار را با پذیرش منفعلانه سنتهای ناپسند نمی گذراند. ما بی آنکه جایی نوشته شده باشد یا مرامنامه‌ای را مکتوب ساخته باشیم، مبتنی بر اصول، مبانی و مبادی فرهنگ و علم بریده از منبع وحی، جوانانمان را می پروریم و با سلب حیثیت از تمامی نمونه‌ها و اسوه‌های پسندیده دینی، قهرمانان صحنه‌های ورزشی و به ظاهر هنری و فرهنگی غرب را الگو و نمونه بودن و زیستن نونهالان قرار می دهیم. چنانکه در مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی الگوهای غربی را اساس برنامه‌ریزی و حرکت عمومی مردم می شناسیم و دستیابی به مدرنیته و مدینه توسعه یافته فرنگی را تنها راه خلاصی از فلاکتها و درماندگیها معرفی می کنیم. شاید از همین روست که در تمامی گفت‌وگوها «آمار و استاندارد» های اعلام شده مجامع جهانی را ملاک میزان رشد و ترقی و یا عقب ماندگی فرهنگی و اقتصادی جامعه اسلامی معرفی می کنیم و بی آن که برای یک لحظه درباره مبادی و مقاصد فرهنگ و تمدن غربی اندیشیده باشیم و یا دریافتهای سیصد چهارصد ساله فرنگی را مبتنی بر معیارهای دینی به نقد کشیده باشیم. البته در شعارها و سخنرانیها همواره از حوزه فرهنگ مذهبی دفاع کرده‌ایم و اصلاح پاره‌ای از صورتها را در مناسبات اجتماعی همانند پوشش اسلامی و دوری از منکرات آشکاری که انسان را از دایره اهل مدینه اسلامی خارج می سازد درخواست کرده‌ایم، اما به هیچ روی درباره دامنه و گستره معروف و منکر و نحوه ظهور و بروز آن در مناسبات و معاملات مردم نیندیشیده‌ایم و عزم جزمی را برای بسط معارف و محدود ساختن منکرات در میان شهر و دیارمان بارز نساخته‌ایم. فرزندان ما همچنان از آبخشور علوم غربی سیراب می شوند. با روشهای علم‌الابدان، علم‌الاجتماع و روانشناسی منفک از وحی فرنگی تربیت می شوند و در شهر و خیابان و خانه‌ای رفت و آمد دارند که عموماً بر پایه الگوهای پذیرفته شده غربی شکل گرفته‌اند. به همین دلیل است که همواره بر آمار منکرات، ناهنجاریهای اخلاقی و اجتماعی و آشفتگیهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی افزوده شده است. گویا بی آن که بخواهیم، میلیونها جوان را در مسابقه‌ای وارد ساخته‌ایم که میدان مسابقه، معیار موفقیت و داور و حاکم را فرهنگ و تمدن غربی در پی بیش از چهارصد سال الحاد و رویگردانی از آسمان تعیین نموده و پیشنهاد داده است. بی گمان سیر و سفر در «عالم غربی و

بسط همه مناسبات ویژه آن، چنین وضعی را می‌طلبد. چنانکه تداوم حیات این «عالم نیز در گرو حفظ و حراست همین ملاکها، الگوها و مناسبات است. اما، جای این پرسش باقی است که: آیا ضرورتاً نیل به «عالم دینی و سیر و سفر در آن نیز در گرو دستیابی به همه ملزومات غربی و سنتهای پذیرفته شده آنها در مناسبات و معاملات است؟ مگر نه اینکه همواره مقصدها و آمالها هستند که نحوه بودن و نحوه رفتن را معلوم می‌سازند؟ آیا جز این است که مقصد و مطلوب بشر غربی و فرهنگ و تمدن ویژه آن با همه آنچه که در جغرافیای فرهنگ و ادب دینی اعلام شده متفاوت است؟ امید دست یافتن به «عالم دینی و در عین حال گسترش مناسبات «عالم غربی به آن می‌ماند که مقصد خودمان را رسیدن به قله رفیع دماوند در زمستانی سرد قرار داده باشیم اما خود را ملزم به رفتن در طریق دریای خزر و استفاده از همه ادوات و ابزار ویژه آن سرزمین و حتی نوع پوشش همراه ساخته باشیم. بی‌گمان هیچ‌یک از این مسافران به قله دماوند نخواهند رسید حتی اگر تمامی طول مسیر را با شعارهای کوهنوردان طالب فتح دماوند طی کرده باشند. ورود به جغرافیای فرهنگ مهدوی، قرین با از جای خاستن است زیرا منجی مورد اعتقاد و تمنا در این فرهنگ «حجتی است که برای بودن و زیستن حرف دارد زیرا چگونه بودن تعریف دارد و «تفکر آماده‌گر» را در عرصه تاریخ مبدل به «عمل آماده‌گر» می‌سازد. میزان این آمادگی و حضور، نسبت به مقدرات، ظرفیتها و اختیارات تغییر می‌پذیرد. گاه در هیئت نمازگزار ندبه‌کننده ظاهر می‌شود که در خلوت شبانه همه تمنای خود را به فرا رسیدن وقت ظهور موعود منجی، در پیشگاه خداوند گار هستی عرضه می‌دارد و گاه در هیئت سرپرست یک خانه، مدیر یک کارخانه و... که در این صورت جغرافیای تکلیف او گسترده و گسترده می‌شود تا آن که رخصت حاکمیت بر یک سرزمین را می‌یابد. در این وجه همه مسئولیت بسط این تفکر و فرهنگ و زمینه‌سازی برای دستیابی به سرزمین منتظر، بر دوش او گذاشته می‌شود. آنگاه که مردی در میانه سرزمین کفر و زندق در خانه‌ای مهجور می‌ماند ناگزیر به «اکل میته است ناگزیر به «تقیه است ناگزیر به دامن فرا چیدن از مناسبات است ناگزیر به خلوت‌گزینی و سکوت است اما، وقتی همه این حصرها برداشته شود، هیچ‌کس معذور نیست. گویا چنان حجت تمام می‌شود که هر لحظه غفلت و سستی او را در اقیانوسی از مسئولیت و تعهد وارد می‌سازد به طوری که دیگر هیچ عذری از او پذیرفته نیست. به همان‌سان که بروز و ظهور هر جرم و جنایت در جغرافیای آن سرزمین، او را شریک در پیامدهایش می‌سازد. و این تنها در جغرافیای فرهنگ مهدوی ویژه شیعیان معنا می‌یابد و همین امر هم آن را از سایر ملل و نحل مستثنی می‌سازد. در چنین موقعیتی، هیچ مسلمان شیعی، رخصت اتخاذ روش منجی‌گرایی منفعل را ندارد چنانکه هیچ حاکمی رخصت پیروی از شیوه‌ها، سنتها، طرحها، برنامه‌ها و بالاخره استراتژی بیگانگان را در وقت اداره سرزمینهای مسلمانان ندارد زیرا موانع فراروی او برداشته شده، قدرت بدو منتقل شده و از معذوریت خارج گشته است. در چنین موقعیتی همه مقدرات مادی و عوامل انسانی ناگزیر تحت مدیریت و طرحی واحد و فراگیر جهت طی مسیری بسیج می‌شوند که به ملاقات منجی، دیدار موعود آخرالزمان و حجت‌حی خداوند می‌انجامد. همین امر آنان را در زمره منتظران وارد می‌سازد و همین سنت آنها را در وقت ارتکاب لغزش و اشتباه در برابر حجت‌خداوند مستعد بخشش و چشم‌پوشی می‌کند. هر دولتی در عصر غیبت، «دولت در گذار» و «دولت زمینه‌ساز» است و زمینه‌سازی تکلیف بزرگ «دولت در گذار» در عصر غیبت است. «گذار بزرگ نیازمند مردان بزرگ است. جمعیتی که چونان آهن سخت و چونان آتش گدازنده‌اند، خلل‌ناپذیر، فعال و مهیا برای مجاهده بزرگ. «گذار بزرگ نیازمند خردمندی، عشق و ایثار جماعتی است که بصیرتشان آنان را در شناسایی خصم و همراهی با دوست‌یاری می‌دهد تا در صبری جمیل خود را مهیای قبول شداید و سختیهای دوران گذار سازند. «گذار بزرگ نیازمند آمادگی نسلی است که برای همراهی با «موعود» آخرالزمان همه قوای جسمانی، عقلانی، نفسانی و روحانی خویش را مهیا ساخته‌اند. «گذار بزرگ نیازمند مدیرانی لایق است که، نقش و جایگاه خویش را در برابر سرمایه‌های بزرگ خداوندی (نسل جوان، ایمان و باورها، ثروت و دارایی، موقعیت و فرصت و گستردگی زمین خدادادی) درک کرده باشند تا به دور از همه پیرایه‌ها و بهانه‌ها زمینه‌های تربیت و رشد نسلها را فراهم آورند. گفت‌وگو از «تعلیم و تربیت نسل منتظر»، اگر چه مبحثی سنگین و

چندوجهی است اما، ضرورتی است که بی‌هیچ تعارف باید انجام شود و بی‌تردید غفلت از آن ما را و جوانان ما را با سخت‌ترین بحرانها روبرو می‌سازد. «موعود» باب این گفت‌وگو را می‌گشاید و از همه صاحبان قلم و اندیشه برای ورود به این عرصه دعوت می‌کند. عرصه‌ای که می‌تواند معلوم کند برای «تریت نسل منتظر» چه باید کرد و چه نباید. والسلام

جهانی‌سازی، پایان تاریخ و مهدویت

حسن رحیم پور ازغدی تعبیر بسیار بلندی از همه انبیا، از ازل تا خاتم(ص) راجع به حضرت حجت(ع) رسیده و تقریباً جزء اجتماعی ترین موضوعات، بین همه ادیان الهی و ابراهیمی، بشارت موعود و وعده منجی است و همه گفته اند که کار نیمه تمام و ناتمام انبیا(ع) و ادیان، به دست این مرد بزرگ، کامل خواهد شد. گفته اند که بزرگ ترین تکلیف تاریخ، کار بزرگ ترین مرد تاریخ است. حتی مکاتبی که الوهیت زدایی و الهیت زدایی شده اند باز به نوعی و به نحوی به این مسئله اندیشیده اند، و گرچه نام ایشان را نبرده اند، اما همه ظهور ایشان را بشارت داده اند و حتی مکاتب الحادی چون مارکسیسم نتوانسته اند به مسئله آخرالزمان، بی تفاوت بمانند. بودیزم، مسیحیت و یهودیت نیز که غالب بشریت را زیر پوشش گرفته اند، در این خصوص، اعلام نظر کرده اند. یهود، هنوز منتظر مسیح(ع) است و مسیحیت، منتظر ظهور مجدد مسیح(ع) است. همه انبیا، همه مذاهب و ادیان و فرق، منتظر گشایشی بزرگ در آینده یا در پایان تاریخ هستند و اشاره خواهم کرد که حتی امروز مکتبی که چند دهه برای نفی پایان تاریخ و نفی «غایت» از تاریخ، دست و پا زد و مدعی شد که تاریخ بشر، منتهای روشن ندارد و جهت اصولی خاصی بر آن حاکم نیست، یعنی «لیبرالیزم» که در واقع پنجاه، شصت سال تئوری بافت که تاریخ غایت نداشته و ندارد؛ آخرین نظریه پردازانشان چون فوکویاما از «پایان تاریخ» سخن می‌گویند، منتها «پایان تاریخ» به روایت خودشان که تثبیت و تبلیغ نظام لیبرال سرمایه داری است. در روایات از حضرت مهدی(عج)، به «بهار روزگاران» تعبیر شده است و در سلامهایی که به محضر حضرت عرض می‌شود آورده اند: «السلام علی ربیع الانام و نصره الایام» درود بر بهار بشریت، بهاران تاریخ و طراوت روزگاران. کسانی که ایشان را دیده اند؛ توصیفات از شمایل ظاهری ایشان کرده اند پیامبر اکرم(ص) و ائمه(ع) نیز این بزرگوار را توصیف کرده اند و در آثار محققان، چنین منعکس شده است: چهره اش گندمگون، ابروانش هلالی و کشیده، چشمانش سیاه، درشت، جذاب و نافذ، شانه اش پهن، دندانهایش براق، بینی کشیده و زیبا، پیشانی بلند و تابنده، استخوان بندی او صخره سان، گونه هایش کم گوشت و از فرط بیداری شبها، اندکی متمایل به زردی، بر گونه راستش خالی سیاه، عضلاتش پیچیده و محکم، موی سرش بر لاله گوشها ریخته و نزدیک به شانه ها، اندامش متناسب و زیبا، قیافه اش خوش منظر و رخسارش در هاله ای از شرم بزرگوارانه و شکوهمند پنهان، هیأتش سرشار از حشمت و شکوه رهبری، نگاهش دگرگون کننده و فریادش همه گیر و دریا سان است. من در بخش نخست عرایضم، دو نظریه در زمینه تاریخ انسان و دو تفسیر درباره فلسفه حیات و مدنیت را به مقایسه می‌گذارم تا ببینیم کدامیک از آنها با «مهدویت» سازگار است و کدام نیست و چرا؟ و در بخش دوم، بعضی روایاتی راجع به ایشان یا منقول از خود ایشان در این خصوص که ایشان چه جامعه ای را بنا خواهند کرد و چه حکومتی را خواهند ساخت و مناسبات انسانی و البته حقوق بشر در حکومت ایشان چگونه تعریف خواهد شد؛ عرض می‌نمایم و البته هر یک از این روایات، خود می‌تواند موضوع یک کنفرانس علمی یا پایان نامه باشد. گفته اند که «انتظار» سنتز تضاد بین «واقعیت» و «حقیقت» است. «واقعیت» یعنی آنچه هست و «حقیقت» یعنی آنچه نیست ولی باید باشد. گفته اند که انتظار، سنتزی ناشی از تضاد بین واقعیت و حقیقت است، کوبیدن جاده «آنچه هست» تا «آنچه باید باشد». پس نکته نخست این است که دو زاویه دید برای تفسیر تاریخ بشر امروز وجود دارد: نخست، آنچه از آن، تعبیر به اصل «مسیانیزم»^۱؛ یعنی مسیحی گرایی و موعود گرایی کرده اند و در اینجا، «مسیح» به معنی موعود است و مسیانیزم، دعوت به انتظار است. انتظار برای ظهور موعود و اعتراض به وضع موجود در سطح بشری که توأم است با وعده پیروزی قاطع حق و عدل در پایان

تاریخ و از آن نیز به اصل «فتوریزم» تعبیر کرده اند. «فتوریزم» ۲، «آینده نگری» و نگاه به آینده است؛ ایدئولوژی ای معطوف به فردا که می گوید همه خبرها در آینده است؛ جهان هنوز تمام نشده؛ محرومان مأیوس نباشند؛ مبارزان و مجاهدان راه آزادی و عدالت و آگاهی، از مبارزاتشان پشیمان نشوند. آنها که بارها در نهضت جهانی «اجرای عدالت» شکست خورده اند نگویند که همه چیز تمام شد. به آینده نگاه کنید. سرتان را بالا بگیرید. شهید دادید؛ صدمات خوردید؛ ضایعاتی دادید؛ در بعضی از جنبه ها عقب نشستید؛ اما سرتان را بالا بگیرید. «فتوریزم» یعنی چشمه‌ایتان را قاطعانه و امیدوارانه به آینده بدوزید و از پس غروب امروز، طلوع فردا را تصور کنید و با تصور آن، مبتهج بشوید. این ایده ای برای اغوای افکار عمومی نیست. همچنین بر خلاف آنچه بعضی جناح‌های پراگماتیست گفته اند که امام زمان (ع) اگر هم وجود نداشته باشد اعتقاد به او مفید است، باید گفت: نه، امام زمان (ع) هم حقیقت است و هم اعتقاد به او مفید است. هم حقیقت دارد و هم فایده. آنها که می توانند حقیقت مهدویت را بفهمند و باور کنند و درگیر دگماتیسم تجربه گرایی و جزئیات عالم حس هستند و حاضر نشده اند از پنجره ای که به دست انبیا (ع) به فراسوی عالم ماده و ماورای طبیعت، باز شده به بیرون نگاه کنند، ممکن است پدیده امام زمان (ع) را فاقد حقیقت و حداکثر، مفید فایده بدانند. در حالیکه واقعیت امر، این است که قصه امام زمان (ع) اسطوره نیست و نباید متهم به نگاه اساطیری مذهبی شود. در قصه امام زمان (ع) «حقیقت» و «فایده» هر دو توأم با یکدیگرند. پس یک خط در نگاه به آینده انسان و نگاه به تاریخ است که در غرب، از آن تعبیر به «مسیانیزم و فتوریزم» کردند و آن را با همین کوبیدند، چون تاریخ، زنده است، فعال است و از طرف یک موجود ذی شعور، هدایت می شود و عاقبت بشر به منجلا ب، ختم نخواهد شد و به تاریخ بشر، خوش بین و معتقد است که از پس همه ستمها و بی عدالتیها و دروغهایی که به بشر گفته اند و می گویند، خورشید «حقیقت و عدالت»، طلوع خواهد کرد و خدا، انسان را به ستمگران تاریخ، وا نخواهد گذارد؛ اما متقابلاً خط دومی وجود دارد که از طرف تفکر لیبرال و سرمایه داری و هژمونی غرب، امروز در دنیا به آکادمیها و دانشگاهها پمپاژ می شود و در سطح افکار عمومی دنیا، به زور تبلیغات، القا می شود و آن نفی ایده «غایت تاریخ» است. وقتی می گویم «غرب»، مردم مغرب زمین، مراد نیستند. مردم مغرب زمین، آنها که مذهبی و مسیحی اند به «موعود»، معتقدند و علی رغم همه بمبارانهایی که علیه فطرت آنان اعمال شده - ولو یک قشر اقلیت در غرب، در آمریکا و اروپا هستند - ولی هنوز لطافت باطنی خود را حفظ کرده اند. من به یاد می آورم که با بعضی دوستان در واشنگتن، برای دیدار از کلیسای رفتیم که بسیار معظم و قدیمی بود و تقریباً حالت موزه داشت و شامل هفت کلیسای تودر تو بود. در سالن کلیسا یک دختر دانشجوی آمریکایی را دیدم که ایستاده بود و نی می نواخت. صبح یکشنبه بود. جلو رفتم و از او پرسیدم که تو را چه می شود؟ گفت: نذر کرده ام که در انتظار موعود و به عشق او هر صبح یکشنبه، تا زنده ام، بر در کلیسا، نی بزنم. این جامعه ای است که معنویت، انسانیت و عدالت را در آن، شبانه روز بمباران می کنند با این وجود، از پس فطرت آن دختر جوان مذهبی دانشجو، در قلب واشنگتن بر نمی آیند. پس وقتی از غرب، سخن می گویم، منظور من، مردم عادی، ناآگاه و ساده مغرب زمین، به خصوص محرومان که حتی فاسدانشان نیز به نحوی مظلوم و قربانی هستند، نیست. مراد «هژمونی سرمایه داری لیبرال» و حاکمیت هسته های سرمایه داری یهود است که امروزه بر آمریکا و از طریق آمریکا بر دنیا حکومت می کنند، همانها که در انتخابات اخیر که مملو از تقلب بود برای انتخاب یکی از این دو نفر، که هر دو هم حافظ منافع آن هسته سرمایه داری هستند، خرج مغزشویی افکار عمومی کردند و همه این میلیاردها دلار از پول همین شرکتها در واقع، سرمایه گذاری ارباب واقعی غرب و دنیای امروز است و سیستم برده داری مدرن را همچنان رهبری می کنند و محافظه کارترین هسته قدرت در طول تاریخ بشر، همین هسته تفکر لیبرال است که آمریکا و غرب را رهبری می کند. حال چرا محافظه کار هستند؟ زیرا وضع موجود در دنیا باید به نفع آنان حفظ بشود. این وضع چگونه حفظ شود؟ ابتدا باید بباورانند که وضع موجود در جهان و اتفاقی که در دهه های اخیر در دنیا افتاده و ایدئولوژی لیبرالیسم در ذیل منافع سرمایه داری جهانی و صهیونیسم، معادله قدرت و ثروت را تعریف می کند، عین عقلانیت است و همه هم باید باور کنند و به ما بباورانند که اتفاقی که

اسم آن را مدرنیته می‌گذارند، آخر خط تاریخ است. می‌خواهند بگویند که هیچ مدینه فاضله‌ای برتر و پیشروتر از وضع کنونی در جامعه جهانی که ما آن را رهبری می‌کنیم، نه فقط وجود خارجی ندارد، بلکه حتی وجود ذهنی هم نمی‌تواند داشته باشد. پوپر در مصاحبه‌اش با اشپیگل، چند سال پیش از مرگش گفت «امروز مدینه فاضله در کل تاریخ بشر، جامعه ایالات متحده است». مصاحبه‌گر از او پرسید در جامعه‌ای که هر ۸ ثانیه، یک قتل و هر ۹ ثانیه، یک تجاوز جنسی صورت می‌گیرد و جامعه‌ای که بزرگ‌ترین منبع درآمدش مواد مخدر و سلاحهای کشتار جمعی هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی است؛ چگونه مدینه فاضله و پایان تاریخ است؟ او پاسخ می‌دهد که اصل ضرورت فکر کردن به «مدینه فاضله» دروغ بزرگی بوده که به ما گفته‌اند. هیچ مدینه فاضله‌ای در انتهای تاریخ وجود ندارد و نباید به آن فکر کرد و این فکری انحرافی در ذهن بشر و باوری اساطیری است، یا فوکویاما، نظریه پرداز سرمایه داری آمریکا، گفت: اگر تاریخ پایانی هم دارد پایان آن، همین جامعه فعلی ایالات متحده آمریکاست. این تفکر «محافظه کاری» است. «کنسرواتیزم» (۳) (محافظه کاری) دفاع از وضع موجود جهانی و دفاع از هرم قدرتی است که هم اکنون بر دنیا حکومت می‌کند و در رأس آن سرمایه دارها هستند و همه ملل دیگر، ملت‌های شرق، جنوب و همه، قاعده این هرم و بردگانی هستند که رأس هرم قدرت را بر دوش خود باید بکشند. امروزه ثروت در دنیا چگونه تقسیم شده است؟ چند درصد بشریت، چند درصد ثروت و زمین را در دست دارند و این آمار مبین چیست؟ و اگر کسی بگوید این وضع، باز ادامه پیدا کند، به چه معنی است؟ در روایت آمده است که امام زمان (ع) فاصله‌های طبقاتی را در سطح جوامع بشری بر هم خواهند زد. در روایت داریم که در زمان مهدی ما، هیچ انسان گرسنه‌ای در سراسر زمین پیدا نخواهد شد. این آن مهدویتی است که ما به آن معتقدیم و همه ادیان به آن معتقدند، ولی هیچ کس به اندازه شیعه، راجع به آن جامعه آخرالزمان و انقلاب بزرگ، شفاف سخن نگفته است. و شاید دیگران، آگاهی شفاهی از وضعیت نداشته‌اند. شیعه حتی نام مقدس آن رهبر انقلاب جهانی را نیز می‌داند، روش حکومت او را توصیف کرده است و شاید در هیچ مکتب دیگری چنین نباشد. شما در اپانیس‌ها، در وداها، در انجیل، در تورات و در همه منابع شرق و غرب، بشارت آخرالزمان را می‌بینید، ولی هیچ‌جا به اندازه منابع شیعه، شفاف و دقیق راجع به ایشان، حتی قیافه، حرفها، شعارها و نحوه انقلاب و حاکمیتش بحث نشده است. هدف عمده نظام لیبرال سرمایه داری که می‌گوید ما با «مدینه فاضله» سازی و مسیائیزم، با بنیادگرایی دینی، با رادیکالیزم انقلابی، با فوندامنتالیزم (بنیادگرایی) و با ایدئولوژی، مخالفیم. و با هر نوع اصول گرایی، حتی غیر دینی آن مبارزه می‌کنند، این است که در افکار عمومی بشر، به خصوص در دانشگاه‌های شرقی و اسلامی، در ذهن دانشجو و سپس در ذهن مردم، حالت تردید در وضع موجود و حالت متوقع و منتظره، پیش نیاید که عجب!! پس مدرنیته سرمایه داری، آخر خط نیست؟ و باید منتظر بود؟ این پرسش نباید در افکار عمومی و خصوصی بشریت، جوانه بزند!! آنها می‌خواهند بگویند که هیچ چیزی دیگر فراتر از این وضع موجود جهان نیست و آنچه هست، عین علم و عقلانیت و آخر خط و پایان تاریخ است. می‌گویند اینجا ایستگاه آخر است و بشریت باید از قطار پایین بیاید. توجه داشته باشید نمی‌گویند که همه بشریت در سطح ما زندگی کنند و امکانات مردم آمریکا را در اختیار داشته باشند. که اگر بگویند، باید دست از ستم جهانی و نابرابریها بردارند. چون اگر معنی «جهانی شدن» این باشد که توزیع ثروت، قدرت، آگاهی و حرمت و احترام در تمام جهان، یکسان باشد، مورد قبول است، اما «جهانی شدن» که آنان می‌طلبند به معنی «آمریکایی شدن» است؛ جهانی شدن از نوعی که در رأسش، سرمایه داران حاکم بر آمریکا باشند و بقیه بشریت، قاعده آن هرم باشند. جهانی شدن «گلوبالیزیشن» (۵) غربی، توجیه ستم غربی بر جهان است. اینان با «جهانی شدن مهدوی» مخالف‌اند و به جهانی شدن سرمایه داری آمریکا فراخوان می‌کنند. اگر جهانی شدن، عبارت باشد از جهانی کردن آمریت آمریکا و منافع سرمایه داری حاکم بر آمریکا، صهیونیزم و انگلیس، این جهانی شدن فقط به نفع آنهاست و همان را ترویج می‌کنند، این «جهانی شدن» همه فرهنگها و ایدئولوژیهای مقاومت را می‌بلعد و هضم می‌کند، اما اگر بگوییم که ما جهانی شدن را قبول داریم، اما نه با معیارهای سرمایه داری یهود، بلکه با معیارهای امام مهدی (ع) که می‌گوید در

تمام دنیا هیچ انسان گرسنه ای نباید باشد و نباید در گوشه آفریقا بچه های یازده ساله و زرنشان به اندازه بچه های ششماهه واشنگتن و نیویورک باشد و نباید استخوان دنده ها و پهلوهایشان پوست آنها را بشکافد و از زیر پوستشان بیرون بزند، آنها این جهانی شدن مهدوی یعنی عدالت جهانی را پس می زنند و آن را توهم و یوتوپیا می دانند، چون امام مهدی(ع) امنیت را برای همه - نه فقط برای سرمایه دارهای غرب - می خواهد. روایت داریم که در زمان حکومت جهانی امام مهدی(ع) امنیت بدان حد بر جهان، حاکم می شود که یک دختر نوجوان بدون کمترین توهین و تهدیدی به تنهایی از این سوی عالم به آن سوی خواهد رفت. این در روایات ماست. جهانی شدن مهدوی یعنی امنیت برای همه، امنیت برای دخترهای آفریقا، مکزیک، غنا و افغانستان، نه فقط برای دختران سرمایه داران نیویورک. اما تفکر جهانی شدن از آن نوع که لیبرال سرمایه داری می گوید و می خواهد، در واقع عین «محافظة کاری» است، لذا این در مقیاس جهانی، با اصول گرای، با مدینه فاضله سازی، با ایدئولوژی و حاکمیت ارزشها مخالف اند و می گویند که ارزشها اصولاً مفاهیم غیر علمی و مقولات غیرعقلانی اند و لذا مسائلی شخصی بلکه جزو وسایل شخصی!! اند و ارزشها، شخصی و نسبی است پس ربطی به حکومت و امر عمومی ۶ ندارد و سکولاریزم همین است. خط تبلیغاتی آنان، این است که سخن گفتن از مهدویت و جهانی شدن و وعده عدالت جهانی، خیالبافی است و ممکن نیست. در بحثهای دانشگاهی شان همین را عنوان می کنند تا تر کنسرواتیستی را جهانی کنند و نیز می گویند این ایده، اساساً ایدئولوژیک، توتالیتیر و تمامیت طلب است و یعنی چه که یک نفر به نام مهدی(ع) می خواهد بر کل دنیا حکومت واحد برقرار کند؟! چون در روایت داریم مهدی(ع)، با برهان و شمشیر، از راه انقلاب جهانی به حاکمیت و عدالت جهانی دست خواهد یافت. ایشان با مسیحیان به وسیله انجیل حقیقی و با یهودیان به تورات حقیقی احتجاج و استدلال می کند و برای هیچ کس، عذر و بهانه ای نمی گذارد و اغلب مردم با منطق و برهان و موعظه و رحمت، متقاعد می شوند و آنها که لجاجت می کنند با شمشیر، اصلاح خواهند شد و بشریت دیگر جز مسلمان نخواهند بود. ماهنامه موعود شماره ۳۸ پی نوشتها: ۱. Fundamen. ۲. Conservatism. ۳. Messianism. ۴. Globalization. ۵. Public. ۶.

انسان موجود منتظر

اشاره: انتظار ظهور امام مهدی (ع) یا به تعبیر دیگر انتظار فرج آل محمد (ع) در آموزه‌های دین اسلام از اهمیت و جایگاه بسزایی برخوردار است، اما این مفهوم خود مصداقی از مفهوم عام «انتظار فرج یا امید به آینده است که در روایات اسلامی بر آن تاکید فراوانی شده است. مکتب اسلام با هدف زنده نگه داشتن روحیه تلاش و پشتکار در فرد و جامعه اسلامی بر امیدواری نسبت به آینده و انتظار فرا رسیدن گشایش از سوی خدا سفارش بسیاری کرده و مؤمنان را از هر گونه یاس و ناامیدی بر حذر داشته است. در این مقاله تلاش شده که با بررسی مفهوم عام و خاص انتظار و امید به آینده ریشه‌های فطری این مفهوم و نقش سازنده آن در فرد و اجتماع را روشن سازد. ۱. مفهوم و جایگاه انتظار «انتظار»، یعنی «چشمداشتن و «چشم به راه بودن (۱). چشمداشت یک تحول، چشمداشت یک رویداد خوب، چشمداشت یک گشایش، . . . یا چشم به راه یک آینده مطلوب، چشم به راه یک عزیز سفر کرده، چشم به راه یک دستگیر، چشم به راه یک منجی و . . . به این معنا انتظار مفهومی است که با نهاد همه انسانها عجین شده است و می توان گفت که همه انسانها به نوعی منتظرند. به بیان دیگر انتظار یا امید به آینده همزاد انسان است و اگر امید به آینده را از او بگیرند، سرنوشتی جز سکون، رکود، مرگ و تباهی نخواهد داشت، از همین روست که در کلام نورانی پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است: الامل رحمه لامتی و لولا الامل ما ارضعت والدۀ ولدها و لا غرس غارس شجرا. (۲) امید برای امت من مایه رحمت است و اگر امید نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درختی نمی کاشت. همچنین حکایت شده است که: روزی عیسی (ع) نشسته بود و پیرمردی با بیل زمینی را شیار می کرد، عیسی فرمود: بار خدایا! امید (آرزو) را از او بگیر. آن پیر در دم بیل

را به کناری انداخت و دراز کشید. ساعتی گذشت و عیسی گفت: بار خدایا! امید را به او بازگردان، بی‌درنگ آن پیر برخاست و شروع به کار کرد. (۳) لحظه لحظه زندگی انسان با امید همراه است و او هر دوره از عمر خود را به امید رسیدن به دوره بعدی پشت سر می‌گذارد. کودکی که تازه به دبستان پا گذاشته به امید رفتن به کلاس بالاتر و پشت سر گذاشتن دوران آموزش ابتدایی درس می‌خواند و تلاش می‌کند. همین کودک دوران راهنمایی را با امید رسیدن به دوران دبیرستان سپری می‌کند و دوران دبیرستان را با این امید که روزی به دانشگاه راه یابد پشت سر می‌گذارد. وقتی همین کودک دیروز و جوان امروز وارد دانشگاه می‌شود امیدهای تازه به او توش و توان می‌دهد و به زندگی او معنا می‌بخشد، امید رسیدن به جایگاه مطلوب اجتماعی، تشکیل خانواده، داشتن فرزند و... پس از تشکیل خانواده و به دنیا آمدن فرزندان، همه امیدها و آرزوهای انسان متوجه پیشرفت و ارتقای فرزندان می‌شود و به این ترتیب حکایت پایان‌ناپذیر امید به آینده، تا آستانه مرگ، انسان را همراهی می‌کند. ناگفته نماند که این امید به آینده و انتظار تحقق فردای بهتر، خود ریشه در یک ویژگی فطری دارد و آن کمال‌جویی انسان است. انسان همواره طالب رسیدن به مراتب بالاتر و دست‌یافتن به قله‌های پیشرفت و ترقی است و این در همه انسانها با تفاوتی در سطح کمال مورد نظر و تلاش و جدیتی که برای رسیدن به کمال مطلوب صورت می‌گیرد، وجود دارد. در هر حال، انتظار و چشم به راه آینده بودن شعله‌ای است در وجود انسان که هر چه فروزان‌تر و پرفروغ‌تر باشد تحرک و پویایی او نیز بیشتر خواهد بود و برعکس هر چه این شعله به سردی و خاموشی بگراید، تلاش و فعالیت انسان نیز کاستی می‌پذیرد تا آنجا که او تبدیل به موجودی سرد، بی‌روح، بی‌نشاط، گوشه‌گیر و بی‌تحرک می‌شود و این همان حالتی است که در روانشناسی به «افسردگی تعبیری» می‌کنند. حالتی که شدت و ضعف و زمینه‌های به وجود آمدن آنها در افراد مختلف متفاوت است، اما عامل آن در هر حال چیزی جز خشکیدن نهال امید در وجود انسان نیست. با توجه به اهمیت و نقش اساسی امید به آینده و انتظار فرج در زندگی انسانها مکتب اسلام تلاش نموده است با تقویت این روحیه، تلاش و سرزندگی جوامع اسلامی و مسلمانان را به نهایت درجه خود رسانده و آنها را در هر زمان پویا و پایدار نگهدارد. به نظر می‌رسد امید به آینده و انتظار فرج به دو معنا در آموزه‌های دین اسلام به کار رفته است: ۱. انتظار به معنای عام، در این معنا مکتب اسلام تلاش کرده است که از یک سو با فضیلت‌بخشیدن به «انتظار گشایش و امید به آینده و از سوی دیگر با نکوهش یاس، ناامیدی، دل‌سردی و دلمردگی، روحیه تلاش و تکاپوی سازنده را در افراد جامعه اسلامی زنده نگهدارد و از ایجاد حالت یاس و ناامیدی در زندگی شخصی مسلمانان جلوگیری کند. اهتمام اسلام به این معنای عام از انتظار و امید به آینده تا بدان حد بوده که از یک سو امید به فرا رسیدن گشایش از سوی خداوند در زمره برترین اعمال بر شمرده شده و از سوی دیگر یاس و ناامیدی از رحمت خداوند از جمله گناهان کبیره به شمار آمده است. شاید بتوان گفت بسیاری از روایاتی که در آنها به فضیلت «انتظار فرج به‌طور کلی و بدون ذکر متعلق فرج اشاره شده، به اصل تقویت روحیه امید به آینده و مقابله با حالت ناامیدی و بدبینی نسبت به آینده نظر داشته‌اند، که از آن جمله می‌توان به این روایات اشاره کرد: ۱ - ۱. از رسول گرامی اسلام (ص) نقل شده است که: من رضی عن الله بالقلیل من الرزق رضی الله عنه بالقلیل من العمل و انتظار الفرج عبادة. (۴) هر کس نسبت به رزق کمی که خداوند به او داده خشنود باشد، خداوند نیز نسبت به عمل کمی که او انجام می‌دهد خشنود می‌گردد و انتظار گشایش عبادت است. ۲ - ۱. امام علی (ع) در بخشی از روایت مفصلی که در آن به چهارصد مورد از اموری که برای صلاح دین و دنیای مؤمن شایسته است، اشاره می‌کند، پس از توصیه به طلب رزق در بین طلوع فجر و طلوع شمس می‌فرماید: انتظروا الفرج، ولا تياسوا من روح الله، فان احب الاعمال الی الله عزوجل انتظار الفرج. (۵) در انتظار گشایش باشید و از رحمت خداوند ناامید نشوید، زیرا دوست‌داشتنی‌ترین کارها نزد خداوند انتظار گشایش است. ۳ - ۱. آن حضرت در بخش دیگری از روایت یاد شده پس از اشاره به این مطلب که ناشکیبایی در هنگام بروز ناگواریها موجب از بین رفتن اجر انسان می‌شود، می‌فرماید: ... افضل اعمال المرء انتظار فرج الله عزوجل (۶). برترین کارهای انسان، انتظار گشایش از سوی خداست. ۴ - ۱. امام صادق (ع) نیز در ضمن سفارشهای

خود به ابوحنیفه می‌فرمایند: . . . و افضل الاعمال انتظار الفرج من الله . برترین کارها انتظار گشایش از خداست . ۲ . انتظار به معنای خاص: در این معنا، انتظار گشایش و امید به آینده از حالت امری محدود، سطحی و فردی خارج شده و تبدیل به امری گسترده، عمیق و اجتماعی می‌گردد . در توضیح این مطلب باید گفت: تعالیم ادیان الهی و به‌ویژه دین مبین اسلام، دقیقاً بر گرایشهای درونی انسانها تکیه دارد و اهداف و برنامه‌های آنها براساس همین گرایشهای درونی و ویژگیهای فطری سامان یافته است و در این میان نقش دین تنها جهت دهی، توسعه و تعمیق این گرایشهاست . در موضوع مورد بحث نیز دین مبین اسلام با توجه به اینکه امید به آینده و انتظار یک گرایش فطری و جوهره زندگی انسانهاست تلاش نموده که این گرایش را از یک سو توسعه و از دیگر سو تعمیق بخشد . به این بیان که دین اسلام به همه انسانها می‌گوید: اولاً، شما فقط منتظر بهبود وضع زندگی خود و اطرافیان نباشید و تنها سعادت نزدیکان خود را طلب نکنید، بلکه این انتظار را نسبت به همه افراد جامعه گسترش دهید و چشم‌انتظار روزی باشید که رفاه، سعادت، عدالت و معنویت نه تنها در شهر و دیار شما بلکه در همه جهان گسترده شود . ثانیاً، انتظار شما نباید تنها متوجه امور ظاهری، سطحی و محدود زندگی گردد . شما باید انتظارتان را تعمیق بخشید و چشم به راه آینده‌ای باشید که حقیقت مطلق، عدالت مطلق و معنویت مطلق در جهان حاکم شود . در این معنا، انتظار تنها به ظهور مردی تعلق می‌گیرد که اگر بیاید نهایت خوبیها برای همه انسانها در سراسر جهان فراهم خواهد شد . این انتظار به همان اندازه فضیلت و برتری دارد که تحقق متعلق آن . نگاهی اجمالی به روایاتی که در فضیلت انتظار ظهور امام عصر (ع) وارد شده‌اند ما را به سطح ارزش این انتظار واقف می‌سازد: ۱ - ۲ . امام سجاد (ع) منتظران را برترین مردم همه روزگاران برمی‌شمارند: . . . ان اهل زمان غیبه القائلون بامامته المنتظرون لظهوره افضل من کل اهل زمان . (۸) آن گروه از مردم عصر غیبت امام دوازدهم که امامت او را پذیرفته و منتظر ظهور او هستند برترین مردم همه روزگاران هستند . ۲ - ۲ . امام صادق (ع) در فضیلت انتظار به معنای دوم می‌فرماید: المنتظر لامرنا کالمتشحط بدمه فی سبیل الله . (۹) کسی که در انتظار تحقق امر ما (برقراری حکومت اهل بیت (ع)) باشد همانند کسی است که در راه خدا به خون خود غلتیده است . ۲ - ۳ . آن حضرت در روایت دیگری منتظران ظهور را از زمره «دوستان خدا» برمی‌شمارند: طوبی لشیعه قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبه و المطیعین له فی ظهوره اولئک اولیاء الله الذین لاخوف علیهم ولا هم یحزنون . خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبتش منتظر ظهور او هستند و در هنگام ظهورش فرمانبردار او . آنان دوستان خدا هستند، همانها که نه ترس به دل راه می‌دهند و نه اندوهگین می‌شوند . ۴ - ۲ . امام صادق (ع) در بیانی دیگر منتظران ظهور را با شهیدشدگان در پیشگاه رسول خدا (ص) برابر دانسته، می‌فرمایند: من مات منکم و هو منتظر لهذا الامر کمن هو مع القائم فی فسطاطه . قال: ثم مکث هنیئاً، ثم قال: لا بل کمن قارع معه بسیفه . ثم قال: لا والله کمن استشهد مع رسول الله، صلی الله علیه و آله . (۱۱) هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر این امر باشد همانند کسی است که با حضرت قائم (ع) در خیمه‌اش بوده باشد . سپس حضرت چند لحظه‌ای درنگ کرده، آنگاه فرمود: نه، بلکه مانند کسی است که در خدمت آن حضرت شمشیر بزند . سپس فرمود: نه، به خدا همچون کسی است که در پیشگاه رسول خدا (ص) شهید شده باشد . ۲ . نقش سازنده انتظار برای درک درست نقش سازنده انتظار و امید به آینده در فرد و جامعه لازم است که ارکان و پایه‌های اساسی آن را بررسی کنیم . هر کس با مراجعه به خود و بررسی مصادیق مختلف انتظار درمی‌یابد که این مفهوم سه پایه اساسی دارد: ۱ . ناخوشنودی از وضع موجود یا قانع نبودن به آن ۲ . امید و باور به آینده مطلوب ۳ . تلاش در جهت تحقق آینده مطلوب . بدون تردید، انتظار، چه در معنای عام و چه در معنای خاص آن، زمانی فعلیت می‌یابد که سه رکن یاد شده محقق شود . کسی که هیچ احساس ناخوشایندی نسبت به وضع موجود خود و شرایطی که در آن به سر می‌برد ندارد، یا آینده روشنی پیش روی خود نمی‌بیند و از باور درستی نسبت به امکان تغییر شرایط موجود برخوردار نیست، یا هیچ تلاشی در راه تحقق آینده‌ای که آن را مطلوب می‌داند و رسیدن به هدفی که چشم‌انتظار رسیدن آن است، نمی‌کند، هرگز نمی‌تواند در زمره منتظران باشد . حال اگر بخواهیم با توجه به سه رکن اساسی انتظار، به تحلیل مفهومی انتظار ظهور امام مهدی (ع) پردازیم و

مشخص کنیم که چه زمانی می‌توان فردی را واقعا منتظر ظهور دانست، باید به سه نکته اساسی اشاره کنیم: ۱. آگاهی نسبت به شرایط موجود و معرفت نسبت به شرایط عصر موعود؛ ۲. باور به تحقق وعده الهی در مورد آینده جهان و حاکمیت نهایی دین خدا بر سراسر زمین؛ ۳. حرکت و تلاش در راه زمینه‌سازی و یا تحقق جامعه موعود. نخستین شرط انتظار این است که انسان به آن حد از آگاهی و شناخت برسد که بفهمد وضع موجود جهان و مناسبات حاکم بر آن به هیچ‌وجه خشنود کننده نیست و شرایطی که در آن زندگی می‌کند تناسبی با عظمت وجودی انسان و شان او ندارد. این شناخت تنها در صورتی حاصل می‌شود که آدمی ابتدا شرایط موجود جامعه خود و شرایط جامعه موعود را به درستی بشناسد و آنگاه به مقایسه آنها پرداخته و به داوری بنشیند که واقعا کدامیک از این شرایط، شایسته مقام انسان به عنوان اشرف مخلوقات است. شرط دوم باور به سعادت‌مند شدن جهان و رستگاری بشر در پایان تاریخ است. باور به این حقیقت که جهان بالاخره طعم خوش حقیقت، عدالت و معنویت را خواهد چشید و ریشه هر چه دروغ، ستم، فساد و تباهی است از زمین برکنده خواهد شد. بدون تردید تحقق شرایط یاد شده مستلزم تلاش فراگیر فردی و اجتماعی در حوزه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی است. تلاشی که اگر به واقع محقق شود، فرد و جامعه مصداق روایاتی خواهند شد که در آنها منتظران ظهور را با یاوران امام مهدی (ع) و حاضران در صحنه‌های نبرد عصر ظهور مقایسه کرده و اجر و ثواب و شان و مرتبه آنها را یکسان دانسته‌اند. کلام خود را با ذکر روایتی از امام صادق (ع) به پایان می‌بریم: روایتی که با تامل در آن می‌توان همه بایسته‌های انتظار فرج را دریافت: ان لنا دولة یجیبی الله بها اذا شاء. ثم قال: من سره ان یکون من اصحاب القائم فلیتظر ولیعمل بالورع و محاسن الاخلاق، و هو منتظر، فان مات و قام القائم بعده کان له من الاجر مثل اجر من ادرکه، فجدوا و انتظروا، هینا لکم ایتها العصابة المرحومه. (۱۲) برای ما دولتی است که هر زمان خداوند بخواهد، آن را محقق می‌سازد. و آنگاه [امام] فرمود: هر کس دوست می‌دارد از یاران حضرت قائم، باشد باید که منتظر باشد و در این حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالی که منتظر است، پس چنانچه بمیرد و پس از مردنش قائم، به پا خیزد، پاداش او همچون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است، پس کوشش کنید و در انتظار بمانید، گوارا باد بر شما [این پاداش] ای گروه مشمول رحمت خداوند! پی‌نوشتها: ۱. ر. ک: دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه، ذیل کلمه «انتظار» معین، محمد، فرهنگ فارسی ذیل کلمه «انتظار». ۲. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۳، ح ۸. ۳. تنبیه‌الخواطر، ج ۱، ص ۲۷۲. به نقل از: محمدی ری‌شهری، محمد، میزان‌الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۶۷۵. ۴. المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۲، ص ۱۲۲، ح ۳. ۵. همان، ج ۱۰، ص ۹۴. ۶. همان، ص ۹۹. ۷. همان، ج ۷۵، ص ۲۰۸، ح ۷۷. ۸. همان، ج ۵۲، ص ۱۲۲، ح ۴. ۹. الصدوق، محمدبن علی بن‌الحسین، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۲، ص ۶۴۵، ح ۶. ۱۰. همان، ص ۳۵۷، ح ۵۲. ۱۱. المجلسی، محمدباقر، همان، ص ۱۲۶، ح ۱۸. ۱۲. النعمانی، محمدبن ابراهیم بن جعفر، کتاب الغیبه، ص ۲۰۰، ج ۱۶، المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰، ح ۵۰.

از سازمان و کالت تا فقاقت

محمد رضا جباری شواهد و مستندات تاریخی، حکایت از آن دارند که از دوران امامت امام صادق (ع) به این سو، برخی از اصحاب و یاران امامان شیعه (ع) به عنوان نمایندگان یا وکلای آنان، در مناطق و نواحی مختلف شیعه‌نشین وظایف خاصی را انجام می‌دادند. از اینرو، می‌توان امام صادق (ع) را مؤسس تشکیلاتی قلمداد کرد که بعدها توانست نقش بسیار مهمی را در جامعه شیعی عصر ائمه (ع) ایفا نماید. نقشی که در عصر غیبت صغری، به اوج اهمیت و گسترش رسید. اسباب و عوامل تعیین نمایندگان یا وکلا- توسط امام صادق و امامان دیگر (ع) را می‌توان در چند امر خلاصه کرد: ۱. بعد مسافت بین مناطق شیعه‌نشین و مراکز استقرار امامان شیعه (ع)؛ ۲. وجود جو خفقان و دشواری ارتباط مستقیم بین شیعیان و امامان (ع)؛ ۳. عدم دسترسی شیعیان به امامان

(ع) به دلیل حبس، شهادت یا غیبت آنها؛ ۴. آماده؟ سازی شیعیان نسبت به شرایط عصر غیبت. چنانکه گفته شد امام صادق (ع) اولین امامی است که اقدام به تأسیس چنین تشکیلاتی نمود؛ چرا که شواهد تاریخی، وجود چنین تشکیلاتی را در عصر امامان پیشین تأیید نمی‌کند؛ علاوه بر اینکه، شرایط سیاسی و اجتماعی شیعیان نیز چندان تناسبی با تأسیس چنین سازمانی نداشت. گزارش شیخ طوسی در کتاب الغیبه^۱، وجود تعدادی انگشت شمار، وکیل و نماینده برای امام صادق (ع) را اثبات می‌کند؛ چرا که این در حقیقت نقطه شروعی برای فعالیت و کلا بود. از آن پس، به مرور زمان، فعالیت این سازمان رو به گسترش نهاد. یک مقایسه آماری از تعداد و کلاهی هر یک از امامان (ع) می‌تواند تا حدود زیادی، چگونگی گسترش فعالیت این سازمان تا عصر غیبت صغری را روشن سازد: نام امام؟ تعداد و کلا امام صادق (ع) ۶ نفر امام کاظم (ع) ۱۳ نفر امام رضا (ع) ۱۰ نفر امام جواد (ع) ۱۳ نفر امام هادی (ع) ۱۴ نفر امام عسکری (ع) ۲۱ نفر امام زمان (ع) ۴۵ نفر بدین ترتیب، مشاهده می‌کنیم که در عصر غیبت صغری، آنچه توسط امام صادق (ع) پایه‌ریزی شد، به خوبی نتیجه داد؛ و این و کلاهی امام عصر (ع) در نواحی مختلف شیعه؟ نشین بودند که واسطه ارتباطی بین شیعیان و نواب اربعه را فراهم می‌آوردند. مناطقی که و کلا در ادوار مختلف فعالیت سازمان و کالت، در آنها، مشغول فعالیت بودند، شامل نواحی مختلف شیعه؟ نشین در جزیره العرب، شمال آفریقا، عراق و ایران بود. اسامی شهرها و مناطقی که طبق شواهد تاریخی، فعالیت و کلا در آن مناطق اثبات شده و یا مرتبط با سازمان و کالات بوده؟ اند، بدین قرار است: مدینه، مکه، یمن، بحرین، مصر، مغرب، کوفه، بغداد، سامرا، بصره، واسط، مدائن، نصیبین، موصل، قم، آوه، ری، قزوین، همدان، دینور، قریسین، آذربایجان، اهواز، نواحی مختلف خراسان و ماوراءالنهر همچون: سبزوار، نیشابور، مرو، کابل، سمرقند، کش، بخارا و برخی از دیگر مناطق شیعه؟ نشین ایران^۲. ذکر مستندات مربوط به هر یک از این مناطق موجود، لیکن از حوصله این مقال بیرون است. نمایندگان امامان (ع) در حوزه؟ های نمایندگی خود، وظایف مختلفی را انجام می‌دادند که مهم‌ترین آنها بدین قرار است: ۱. نقش مالی، یا دریافت وجوه شرعی؛ همچون خمس، زکات، نذر و یا هدایای شیعیان و تحویل آنها به امامان شیعه (ع) و مصرف آنها در مواردی همچون: مصرف بر ضد حاکمیت عباسی، و رفع نیازهای اقتصادی امامان (ع) و شیعیان نیازمند؛ ۲. نقش ارتباطی بین مناطق شیعه؟ نشین و مراکز استقرار ائمه (ع)، به وسیله نامه، ملاقات حضوری، پیک و قاصد و یا طرق خارق؟ العاده؛ ۳. نقش علمی و ارشادی نسبت به شیعیان، به ویژه در جریان انتقال امامت به امام بعدی؛ ۴. نقش سیاسی و مبارزاتی بر ضد حاکمیت عباسی از طریق فعالیت مخفیانه؟ ای که به انسجام و تقویت شیعیان و امامان آنها می‌انجامید؛ ۵. نقش اجتماعی و خدماتی نسبت به ائمه (ع) و شیعیان، از طریق حضور در میان شیعیان و رفع نیازها و مشکلات ایشان؛ ۶. نقش مبارزاتی بر ضد منحرفان و مدعیان دروغین و کالت و بابت برای ائمه (ع) که به ویژه در آستانه عصر غیبت و در این عصر، رو به فزونی نهادند؛ ۷. نقش حفاظتی نسبت به امامان و شیعیان؛ ۸. نقش تمهیدی نسبت به ورود شیعه به عصر غیبت. خلفای عباسی که در برخی از برهه؟ های زمانی به وجود چنین تشکیلاتی سوءظن پیدا کرده بودند، هر از چندگاه، هجمه؟ هایی را بر ضد برخی از اصحاب امامان (ع) که در معرض این سوءظن قرار داشتند، ترتیب می‌دادند؛ که این خود حاکی از اهمیت کار و کلا- و نمایندگان ائمه (ع) است. ۳. امامان شیعه (ع) با شرایط خاصی، یک فرد را به عنوان وکیل و نماینده خود برمی‌گزیدند، که از جمله آن شرایط می‌توان از عدالت و وثاقت، رازداری و نهانکاری، نظم، دقت، کاردانی و احتیاط یاد کرد. با این وجود، موارد معدودی در تاریخ به چشم می‌خورد که برخی از و کلاهی امامان (ع) به خاطر دنیادوستی، جاه؟ طلبی، حسادت، عقاید و افکار باطل و افراطی و... راه انحراف پوئیده و نهایتاً به خاطر شدت انحرافات خود از سوی امامان (ع) طرد و عزل و به تبع آن، مطرود و منفور جامعه شیعه گشتند. اسامی این و کلا بدین قرار است: علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی، عثمان بن عیسی رواسی، احمد بن ابی بشر سراج، منصور بن یونس، حیان سراج، هشام بن ابراهیم راشدی عباسی، صالح بن محمد بن سهل، فارس بن حاتم بن ماهویه قروینی، عروه بن یحیی نخاس، احمد بن هلال کرخی عبرتائی، محمد بن علی بن بلال، محمد بن علی شلمغانی. ۴. توجه به نقش و جایگاه تاریخی تشکیلات مخفی و کالت،

می‌تواند شناخت دقیق‌تری نسبت به حیات و سیره امامان شیعه (ع) در اختیار ما بگذارد. هرگاه تصور کنیم که امامان ما با وجود فشارها و سخت‌گیریهای فراوان از سوی حکام بنی‌عباس، از طریق نمایندگان خود، یک شبکه ارتباطی فعال و مطمئن بین خود و شیعیان در اقصی نقاط شیعه‌نشین فراهم آورده بودند و بدین ترتیب، شیعیان می‌توانستند بدون این‌که خود مجبور به سفرهای دور و دراز برای پرسیدن سؤالات یا تحویل وجوه شرعی و امثال آن شوند؛ با مراجعه به وکلا و نمایندگان امامان (ع) مشکل خود را حل کنند و از خطرات مراجعه و ارتباط مستقیم با امامان نیز مصون بمانند؛ به اهمیت کار امامان (ع) در تشکیل و ساماندهی شبکه ارتباطی و کالت بهتر واقف می‌شویم. بدین صورت است که امامان شیعه (ع) نه به عنوان افرادی گوشه‌گیر و منززل از مردم و شیعیان، بلکه به عنوان رهبرانی که با دقت و زیرکی تمام، یک شبکه مخفی ارتباطی با شیعیان در اقصی نقاط را راهبری می‌کردند؛ لحاظ خواهند شد. مروری بر اسامی شهرهایی که به عنوان نواحی مرتبط با سازمان و کالت معرفی شد، ما را به گستردگی کار این شبکه ارتباطی رهنمون خواهد شد. شبکه‌ای که از یک سو تا شمال آفریقا و از سوی دیگر تا عراق و سپس مناطق مختلف شیعه‌نشین در ایران و حتی برخی از نواحی خراسان قدیم و ماوراءالنهر گسترش یافته بود. ساختار سازمان و کالت را می‌توان بدین‌گونه تصویر کرد: در رأس این سازمان، امامان شیعه (ع) در نقش رهبر حضور داشتند؛ سپس برخی از برجسته‌ترین و کلای ایشان به عنوان دستیار و وکیل ارشد، نقش ساماندهی کار و کلای نواحی مختلف را عهده‌دار بودند و بالاخره وکلای ائمه (ع) در شهرها و نواحی مختلف شیعه‌نشین در قاعده این هرم قرار داشتند که با حضور مستقیم در این نواحی و سکونت در آنها، نقشهای مختلف یاد شده در صفحات پیشین را ایفا می‌کردند. پس از شروع غیبت صغری، مرجع و ملجأ و تکیه‌گاه اصلی شیعیان، نواب اربعه بودند که وظیفه ایجاد ارتباط بین امام عصر (ع) و شیعیان را به عهده داشتند. فعالیت نواب اربعه در حقیقت استمرار فعالیت‌های شبکه مخفی و کالت بود که از حدود یک قرن و اندی پیش و از عصر امام صادق (ع) آغاز شده بود. اولین سفیر ناحیه مقدسه در عصر غیبت صغری؛ یعنی عثمان بن سعید عمری، از مدتها پیش از غیبت صغری، ابتدا در محضر امام هادی (ع) و سپس در محضر امام عسکری (ع) نقش وکیل ارشد و دستیار مخصوص را به عهده داشت و وکلای نواحی مختلف مکلف به مراجعه نزد وی و کسب تکلیف از او بودند. وی با شروع غیبت صغری، در سال ۲۶۰ ق. از سوی امام عصر (ع) به عنوان نایب آن حضرت انتخاب شد و در بغداد سکنی گزید. شایان ذکر است که مرکز استقرار دو امام هادی و عسکری (ع) تا پایان عمر شریفشان، شهر سامرا بود؛ اما با شروع غیبت صغری، شاید بیشتر به خاطر جهات امنیتی، مرکز فعالیت نواب خاص حضرت حجت (ع) از سامرا به بغداد انتقال یافت؛ ۵ گرچه این، به معنی سکونت شخص حضرت حجت (ع) در بغداد نیست. تاریخ رحلت اولین سفیر ناحیه مقدسه، به درستی روشن نیست؛ البته طبق قرائنی، می‌توان حدس زد که وی بیش از یکی دو سال از عصر غیبت صغری را در رک نکرده است. ۶ پس از وی، فرزند ارشد او؛ یعنی ابوجعفر محمد بن عثمان سعید عمری، عهده‌دار مقام نیابت خاصه شد. وی در میان نواب اربعه، دارای طولانی‌ترین دوران نیابت است که از اوایل غیبت صغری (حدود ۲۶۳ ق.) تا سال ۳۰۵ ق. به طول انجامید و پس از وی، یکی از دستیاران برجسته‌اش، به نام «ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی» مقام نیابت را عهده‌دار گردید و تا سال ۳۲۶ ق. در این سمت باقی بود. با رحلت سومین سفیر، «ابوالحسن علی بن محمد سمري» به عنوان چهارمین و آخرین نایب حضرت حجت (ع) بر مسند نیابت خاصه تکیه زد و با رحلت او به سال ۳۲۹ ق. و صدور توقیع معروف ناحیه مقدسه خطاب به وی، او از تعیین جانشین برای خود منع شده و آغاز غیبت کبری (غیبت تامه) اعلام شد. ۷ با شروع غیبت کبری، «سازمان و کالت» پس از حدود دو قرن فعالیت، به کار خود پایان داد و وظایف آن به صورت دیگری، توسط فقهای شیعه در دوران غیبت کبری ادامه یافت؛ از این رو، می‌توان «سازمان فقاقت» را جانشین «سازمان و کالت» قلمداد نمود. در پایان این بحث، مناسب است به نامهای تعدادی از وکلا و نمایندگان برجسته امامان شیعه (ع) در دوران پیش از غیبت صغری، و در عصر غیبت صغری، اشاره کنیم: ۱. معلی بن خنیس (وکیل امام صادق (ع))؛ ۲. نصر بن قابوس لخمی (وکیل امام صادق (ع))؛ ۳. مفضل بن عمر جعفی (وکیل امام صادق و

کاظم(ع)؛ ۴. عبدالله بن جنبد بجلی (وکیل امام کاظم(ع))؛ ۵. عبدالرحمن بن حجاج (وکیل امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد(ع))؛ ۶. یونس بن یعقوب بجلی (وکیل امام رضا(ع))؛ ۷. عبدالعزیز بن مهتدی (وکیل امام رضا(ع))؛ ۸. صفوان بن یحیی بجلی (وکیل امام رضا(ع))؛ ۹. علی بن مهزیار اهوازی (وکیل امام رضا و جواد(ع))؛ ۱۰. ابراهیم بن مهزیار اهوازی (وکیل امام جواد و امام هادی و امام عسکری(ع))؛ ۱۱. زکریا بن آدم قمی (وکیل امام رضا و امام جواد(ع))؛ ۱۲. ابراهیم بن محمد بن یحیی همدانی (وکیل امام هادی و امام عسکری(ع))؛ ۱۳. هارون بن عمران همدانی (وکیل ناحیه مقدسه)؛ ۱۴. داود بن قاسم جعفری (وکیل امام هادی و عسکری(ع))؛ ۱۵. علی بن جعفر همائی (وکیل امام هادی(ع))؛ ۱۶. ایوب بن نوح بن دراج نخعی (وکیل امام هادی(ع))؛ ۱۷. احمد بن اسحاق اشعری قمی (وکیل امام هادی و عسکری و ناحیه مقدسه(ع))؛ ۱۸. حاجز بن یزید و شاء (وکیل ناحیه مقدسه(ع))؛ ۱۹. محمد بن احمد بن حماد مروزی محمودی (وکیل ناحیه مقدسه(ع))؛ ۲۰. محمد بن شاذان نیشابوری (وکیل ناحیه مقدسه)؛ ۲۱. محمد بن احمد بن جعفر قمی قطان (وکیل ناحیه مقدسه(ع))؛ ۲۲. احمد بن متیل قمی (وکیل ناحیه مقدسه(ع)). پی نوشتها: ۱. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، کتاب الغیبه، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۰۹. ۲. درباره موارد فوق به عنوان نمونه، به منابع زیر مراجعه شود: همان، ص ۲۱۶ و...؛ همو، اختیار معرفة الرجال، تصحیح حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش، ص ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۱۳ و...؛ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق، ص ۴۸۷ و...؛ حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تهران، نشر مجلس، ۱۳۱۳ش، ص ۲۱۱. ۳. ر.ک. اختیار معرفة الرجال، ص ۶۰۷ و ۶۰۳؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۰۰ و ۵۲۵؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، تصحیح و تحقیق مؤسسه امام مهدی، قم، ج ۲، ص ۶۸۲. ۴. ر.ک. مجله علمی، تخصصی «معرفت»، س ۱۱، ش ۵۲، مقاله «نگاهی به انحرافات برخی از کارگزاران ائمه اطهار(ع)»، محمد رضا جباری. ۵. ر.ک: شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۴۷۸. ۶. ر.ک: مولی محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، تهران، ۱۳۷۶ به بعد، ج ۵۱، ص ۳۰۰. ۷. ر.ک: شیخ طوسی، کتاب الغیبه بیروت، نشر دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۱۵ تا ۲۴۳.

یادگارهای موعود (مسجد جامع کوفه)

مسجد جامع کوفه سیدصادق سیدنژاد اشاره: در گوشه و کنار سرزمینهای اسلامی مکانهایی وجود دارند که منتظران یار در آنها گرد می‌آیند و به یاد عزیز سفر کرده خود نجوای عاشقانه سر می‌دهند. این مکانها که هر کدام به نوعی یادگار حضرت موعود هستند برای همه شیعیان مقدس است و بزرگداشت آنها وظیفه‌ای همگانی به شمار می‌آید. برای آشنایی بیشتر شما عزیزان با مساجد، مقامها و اماکن خاصی که یادآور آن امام منتظر هستند، بر آن شدیم که در هر شماره به اجمال یکی از این مکانها را معرفی کنیم. باشد که مورد قبول حضرت موعود واقع شود. یکی دیگر از مساجد معروف و مهمی که همواره مورد توجه مسلمانان بوده مسجد شریف کوفه است. این مسجد از جهات مختلفی حائز اهمیت است که به برخی از آنها در بخشهای بعدی اشاره خواهد شد اما آنچه که سبب توجه بیشتر شیعیان به این مکان مقدس شده است؛ عنایت خاصی است که حضرت مهدی(ع) به این مسجد دارند. در بخش حکایات بیان خواهد شد که بسیاری از سعادت‌مندان در این مکان پر برکت توفیق زیارت امام(ع) را پیدا کرده‌اند. افزون بر این براساس روایات زیادی از جمله روایات معروف «مفضل»، بعد از ظهور آن حضرت، کوفه مرکز حکومت و مسجد جامع آن، مرکز قضاوت و اجرای عدالت خواهد شد. در روایتی که مفضل از امام صادق(ع) نقل می‌کند، درباره جایگاه مسجد کوفه در عصر ظهور چنین آمده است: قلت: یا سیدی فاین تکون دارالمهدی و مجتمع المؤمنین؟ قال(ع): دار ملکه الکوفه و مجلس حکمه جامعها... ۱. [به امام صادق(ع)] عرض کردم: سرور من! محل استقرار حضرت مهدی(ع) و مکان تجمع مؤمنان پس

از ظهور کجا خواهد بود؟ حضرت در جواب فرمودند: پایتخت آن حضرت کوفه و مرکز قضاوتشان مسجد جامع خواهد بود... برطبق روایتی دیگر از علی(ع)، امام زمان(ع) در مسجد کوفه نماز را اقامه می‌کنند: عن ابن نباتة قال: بینا نحن ذات یوم حول أمير المؤمنين(ع) فی مسجد الکوفه إذ قال: یا أهل الکوفه... انّ مسجد کم هذا أحد أربع المساجد التي اخترها الله عزوجل لأهلها... وليأتين عليه زمان یكون مصلى المهدي من ولدی و مصلى كل مؤمن... ۲. ابن نباتة می‌گوید روزی در مسجد کوفه گرد حضرت امیرالمؤمنین(ع) جمع شده بودیم که آن حضرت فرمودند: ای اهل کوفه! این مسجد شما یکی از آن چهار مسجد است که خداوند تبارک و تعالی آن را برای اهلش اختیار نموده است... زمانی پیش می‌آید که این مسجد محل اقامه نماز فرزندم مهدی(ع) و همه مؤمنان خواهد شد. این روایت را روایت دیگری از امام باقر(ع) تکمیل می‌کند. براساس روایت نقل شده از آن حضرت وقتی امام مهدی(ع) وارد کوفه می‌شوند با استقبال گرم مردم روبرو می‌گردند؛ همه به حکم حضرت گردن می‌نهند و آنگاه حضرت وارد مسجد شده برای مردم خطبه می‌خوانند و نقل است که تجمع مردم به قدری زیاد خواهد بود که وقتی از شوق دیدار امامشان بی‌اختیار گریه می‌کنند سخنان حضرت به گوش کسانی که دورتر از منبر هستند نخواهد رسید، لذا در هفته دوم بعد از ورود امام(ع) به کوفه، مردم خطاب به حضرت مهدی(ع) می‌گویند: یا ابن رسول الله الصلاة خلفک تضاهی الصلاة خلف رسول الله(ص) والمسجد لا یسعنا. ای پسر رسول خدا! نماز در پشت سر شما خواندن همانند نماز خواندن در پشت سر رسول خدا(ص) است در حالی که این مسجد گنجایش این همه جمعیت ندارد. منظور مردم آن است که حضرت تدبیری بیندیشند تا همه مردم توفیق حضور در نماز جماعت و جمعه را داشته باشند. امام(ع) در پاسخ می‌فرماید: مسجدی برای شما خواهم ساخت که گنجایش همه مردم را داشته باشد. در ادامه روایت آمده است: فیخطّ مسجداً له ألف باب یسع الناس علیه اصیص ۳. طرح مسجد بزرگی را که دارای هزار در است و همه مردم را در خود جای می‌دهد ارائه می‌دهند. نکته دیگری که در مورد مسجد کوفه در روایات به چشم می‌خورد این است که آن حضرت مسجد کوفه را برای اصلاح قبله آن بازسازی خواهند کرد. علی(ع) در این زمینه می‌فرماید: کائی أنظر الی شیعتنا بمسجد الکوفه و قد ضربوا الفساطیط یعلمون الناس القرآن كما أنزل أما إن قائمنا إذا قام کسره و سوّی قبلته ۴. گوئی هم اکنون به شیعیان در مسجد کوفه می‌نگرم که خیمه‌ها برپا کرده‌اند و قرآن را آن‌گونه که نازل شده است برای مردم آموزش می‌دهند. قائم ما چون قیام کند آن مسجد را خراب و قبله آن را اصلاح خواهند نمود. تاریخچه و مشخصات مسجد کوفه به نوشته کتابهای تاریخ، وقتی شهر کوفه اولین بار در سال ۱۷ ق. به دستور عمر بن خطاب و توسط سعد بن وقاص، فرمانده لشکر اسلام، به عنوان اردوگاه سربازان اسلام بنا گشت؛ سعد وقاص در مرکز این پایگاه نظامی در فضایی کوچک به شکل چهارگوش مسجدی بدون سقف را از چوب و نی تأسیس کرد که البته بعدها برای در امان ماندن آن از خطر آتش‌سوزی اطراف آن را با دیوارهای گلی محصور کردند و سالها بعد همین مسجد را زیاد بن ابی‌سفیان حاکم معاویه به سبک ساختمان‌سازی مرسوم در بین ساسانیان تجدید بنا کرد... ۵. ولی از مضمون روایات چنین برمی‌آید که سابقه این مسجد بسیار قدیمی‌تر از آن است که در اسناد تاریخی ذکر شده است. به عنوان مثال از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است که آن حضرت فرمودند شبی که مرا سیر دادند تا مسجد اقصی (در جریان معراج) از مسجد کوفه گذشتیم؛ سوار براق بودم به محلی رسیدیم که جبرئیل گفت: یا محمد در اینجا پیاده شو و نماز بخوان! وقتی در آنجا نماز به جای آوردم از جبرئیل پرسیدم: اینجا کجاست؟ جبرئیل گفت: اینجا کوفان (کوفه) است و این محل هم مسجد آنجاست. من تا کنون بیست مرتبه دیده‌ام که اینجا خراب شده و دوباره تجدید بنا گشته است و فاصله بین هر خرابی و آبادی آن پانصد سال بوده است. ۶. بنابر مضمون روایتی دیگر، روزی امام صادق(ع) به نزدیکیهای مسجد کوفه رسیدند و از مرکب خود پیاده شدند؛ وقتی علت پیاده شدنشان را سؤال کردند آن حضرت فرمودند: حدّ مسجد الکوفه آخر السراجین خطّه آدم(ع) و أنا أکره أن أدخله را کباً... ۷. محدوده مسجد کوفه آخر سراجین (نام محلی در نزدیکی مسجد) است که این حد را حضرت آدم(ع) برای مسجد مشخص کرده است و من نمی‌پسندم که سواره وارد

این محدود بشوم. در ادامه روایت آمده است که راوی می‌پرسد: اگر محدوده مسجد کوفه آن است که می‌فرمایید پس چه چیز باعث تغییر آن شده است؟ حضرت در پاسخ می‌فرمایند: اول امری که سبب تغییر آن شد توفان نوح بود بعدها هم اصحاب کسری و سپس نعمان بن منذر و بعد هم زیاد بن ابی‌سفیان تغییراتی در آن ایجاد کردند. بر این اساس معلوم می‌شود که این مسجد شریف از زمان آدم ابوالبشر به عنوان محلی برای عبادت خداوند تبارک و تعالی مطرح بوده است؛ منتهی در طول تاریخ دستخوش تغییر و تحولاتی شده و در زمانهای مختلف در تجدید بناها حدود محوطه مسجد تغییر پیدا کرده است. «شعبی» می‌گوید: «مسجد کوفه شش جریب و شش قفیز است». ولی «زادانفروخ» گفته است: «مساحت مسجد کوفه نه جریب است». «۸» در بعضی از مآخذ وضعیت کنونی مسجد جامع کوفه چنین توصیف می‌شود: این مسجد تقریباً به شکل مربع است منتهی اضلاع آن با هم تفاوت دارند. اندازه هر یک از اضلاع آن به ترتیب عبارتند از: ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۰۹ و ۱۱۶ متر؛ مساحت آن را حدود ۱۲۷۵۰ متر دانسته‌اند و ارتفاع دیوارهای مسجد ۲۲ متر ذکر شده است. در سمت جنوب غربی آن به فاصله ۸۵ متر، خانه کوچک و محقری وجود دارد و مشهور است که آنجا خانه علی (ع) بوده است که قبر میثم تمار در نزدیک آن خانه قرار دارد. در بین این خانه و مسجد، قصر دارالخلافة واقع شده است که از در ضلع جنوب غربی مسجد می‌توان به دارالخلافة وارد شد. ضمناً قبر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در دو مکان نزدیک به هم، چسبیده به دیوار ضلع شرقی مسجد است که از طریق یک در بزرگ که در دیوار گذاشته شده است می‌توان به حرم آن دو بزرگوار داخل شد. البته در شمالی هم به این در آرامگاه راه دارد و قبر مختار ثقفی به آرامگاه مسلم بن عقیل نزدیک‌تر است. در دور تا دور محوطه این مسجد، هفتاد و شش حجره (غرفه) وجود دارد. در مجموع درهای ورود و خروج به مسجد چهار تاست: ۱. «باب السده» که معروف به باب امیرالمؤمنین (ع) است؛ ۲. «باب الکنده» که در طرف غربی مسجد است؛ ۳. «باب الانماط» که محاذی قبله است؛ ۴. «باب الفیل» یا الثعبان. در این مسجد مکانهای مقدس و محرابهای زیادی وجود دارد که هر یک از آنها را مقام می‌نامند. از جمله آنهاست: ۱. مقام حضرت ابراهیم خلیل (ع)؛ ۲. مقام حضرت خضر (ع)؛ ۳. مقام حضرت زین‌العابدین (ع)؛ ۴. مقام نوح یا باب الفرج؛ ۵. مقام امیرالمؤمنین (ع)؛ ۶. مقام جبرئیل؛ ۷. دکه قضاء (محل قضاوت امیرالمؤمنین (ع))؛ ۸. دکه حضرت صادق (ع)؛ ۹. محراب امیرالمؤمنین (ع) که محراب حضرت زکریا هم گفته می‌شود؛ ۱۰. بیت‌الطشت؛ ۱۱. مقام بیعت النبی (ص)؛ ۱۲. دکه المعراج (محلی که پیامبر اکرم (ص) در شب معراج در آن مقام نماز به جای آوردند)؛ و... فضائل مسجد جامع کوفه برای مسجد کوفه در روایات حضرات معصومین (ع) فضائل زیادی بیان شده است: امام باقر (ع) می‌فرمایند: اگر مردم به فضیلتی که مسجد کوفه دارد واقف بودند؛ از راههای بسیار دور به آنجا سفر می‌کردند. یک نماز واجب خواندن در آنجا مساوی با به جای آوردن یک حج و یک نماز مستحبی خواندن در آنجا معادل با انجام دادن عمره است. ۹. علی (ع) نیز در این باره می‌فرمایند: خواندن نماز نافله در این مسجد معادل انجام عمره در کنار پیامبر اکرم (ص) و خواندن نماز واجب در آنجا مساوی انجام دادن حج با رسول اکرم (ص) است. در این مسجد هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر نماز خوانده‌اند؛ ۱۰. امام صادق (ع)، به یکی از اصحاب که اهل کوفه بود فرمودند: آیا تمام نمازهای را در مسجد کوفه می‌خوانی؟ وی عرض کرد: خیر. حضرت فرمودند: من اگر در آنجا حاضر باشم امیدوارم که هیچ نمازی از من در آن مسجد فوت نشود. سپس حضرت اضافه کردند: آیا فضیلت نماز در این مسجد را می‌دانی؟ راوی می‌گوید: گفتم: خیر. حضرت فرمودند: هیچ بنده صالح و پیامبری نبوده است مگر آن که در مسجد کوفه نماز خوانده است حتی رسول خدا (ص) وقتی به معراج می‌رفتند جبرئیل (ع) به ایشان عرض کرد: آیا می‌دانی حالا در کجا هستی؟ حضرت رسول (ص) فرمودند: خیر. جبرئیل گفت: حالا در مقابل مسجد کوفه قرار گرفته‌اید. پیامبر (ص) به جبرئیل فرمودند: از خداوند متعال اجازه بخواه تا پائین رفته در آن نماز بخوانیم. وقتی خداوند متعال اجازه دادند؛ حضرت در آنجا دو رکعت نماز به جای آوردند. سپس امام صادق (ع) فرمودند: یک نماز واجب در آن برابر با هزار نماز و یک نماز نافله در آن مساوی با پانصد نماز در اماکن دیگر است. قبله این مسجد، باغی از باغهای بهشت و دست راست و

چپ آن نیز از بستانه‌های بهشت است. در آن مسجد نشستن عبادت محسوب می‌شود. اگر مردم فضیلت آن را می‌دانستند هر چند با چهار دست و پا همچون طفل خود را به آنجا می‌رساندند تا از برکات آن بهره‌مند شوند. ۱۱. محمد بن سنان می‌گوید: از امام رضا(ع) شنیدم که می‌فرمودند: یک نماز ففرا در مسجد کوفه خواندن با فضیلت؟ تر از هفتاد نمازی است که بطور جماعت در جاهای دیگر خوانده شود. ۱۲. همان‌گونه که پیش از این گفته شد؛ روایات بسیار زیادی در این باره در کتب روائی وارد شده است که در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌شود اما جهت تکمیل بحث به بعضی از اوصاف و ویژگیهای معنوی مسجد کوفه که در متن روایات مختلف آمده است اشاره می‌شود: ۱. ... مسافر در این مسجد مخیر است که نمازش را تمام و یا به صورت شکسته بخواند. ۲. اعتکاف در آن مسجد مانند اعتکاف در مسجدالحرام و مسجد مدینه است؛ یعنی از ثواب و فضیلت بیشتری برخوردار است. ۳. مسجد کوفه، افضل از مسجد اقصی در بیت المقدس است. ۴. کشتی نوح از همین مکان حرکت کرده است. ۵. هیچ گرفتار و محزونی در مسجد کوفه دست به دعا برنداشته مگر آنکه دعایش مستجاب شده است؛ یعنی خداوند غم و گرفتاری او را برطرف ساخته و حاجتش را برآورده است. ۶. مسجد کوفه باغی از باغهای بهشت است. ۷. طرف راست این مسجد مبارک و با برکت؟ تر از طرف چپ آن است. ۸. عصای موسی(ع)، شجره یقطین و انگشتر سلیمان و... در آنجا است. ۹. در روز قیامت این مسجد برای اهلش شفاعت خواهد کرد. ۱۰. حضرت ابراهیم(ع) و حضرت نوح(ع) و حضرت زکریا(ع) ... در آن نماز خوانده‌اند. ۱۱. امام زمان(ع) پس از ظهور در آن نماز خوانده و آنجا را محل قضاوت و محکمه خود قرار خواهد داد. ۱۲. آنجا یکی از چهار مسجد مهم مسلمانان است؛ یعنی مسجدالحرام و مسجد مدینه و مسجد اقصی است که مسجد کوفه از مسجد اقصی با فضیلت؟ تر است. آداب و اعمال مسجد کوفه در کتابهای دعا و زیارت آداب مسجد کوفه را به دنبال آداب خود شهر کوفه بیان می‌کنند؛ چرا که از سرزمین کوفه به عنوان حرم امیرالمؤمنین(ع) یاد شده است و برای ورود به آن، نظیر حرم پیامبر اکرم(ص) آدابی مشخص شده است. در هر حال چنین وارد شده است که وقتی به سوی مسجد کوفه عازم شدی در حال رفتن الله؟ اکبر و لاله؟ الاالله و الحمدالله و سبحان؟ الله می‌گویی آنگاه که به مسجد رسیدی در کنار در معروف به باب؟ الفیل ۱۳ بایست اینگونه سلام بده. السلام علی رسول؟ الله، السلام علی امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته و منتهی مشاهده و موضع مجلسه و مقام حکمته... و انت ولئی و سیدی و وسیلتی فی؟ الدنيا و الآخرة. سپس داخل مسجد شو و بگو: الله؟ اکبر (سه مرتبه) هذا مقام العائذ بالله و بمحمد و بولایة امیرالمؤمنین و الأئمة المهديين الصادقين... و حجة الله علی خلقه. آنگاه برو به طرف ستون چهارم نزدیک باب الانماط که روبروی ستون پنجم و به ستون حضرت ابراهیم(ع) معروف است و چهار رکعت نماز بخوان به این ترتیب که دو رکعت آن را با حمد و سوره «قل هو الله» و دو رکعت دیگر را با حمد و سوره قدر ۱۴. وقتی نماز را به پایان بردی تسبیحات حضرت زهرا(ع) را ذکر و بعد این؟ چگونه سلام کن: السلام علی عبادالله الصالحین الراشدین، الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً و جعلهم انبیاء مرسلین و حجة علی الخلق أجمعین و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب؟ العالمین و لك تقدیر العزیز العلیم. و هفت مرتبه بگو: سلام علی نوح فی؟ العالمین. سپس بگو: نحن علی وصیتک یا ولی المؤمنین التي اوصیت بهاذریتک من المرسلین... الحمد لله علی ما هدانا. پس از آن به نزدیک «دکه القضاء» رفته در آنجا دو رکعت نماز می‌خوانی در این نماز بعد از حمد در خواندن سوره مختار هستی هر یک از سوره؟ های قرآن را که در آن آیه سجده نیست می‌توانی بخوانی. بعد از این نماز هم وقتی تسبیحات حضرت زهرا(ع) را ذکر کردی آنگاه چنین بگو: یا مالکی و مملکی و متغمدی بالنعم الجسام... برحمتک یا أرحم الراحمین. با توجه به مفصل بودن اعمال و آداب مسجد کوفه در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم و علاقه؟ مندان را به مفاتیح؟ الجنان و کتابهایی که در زمینه آداب و اعمال عتبات عالیات نوشته شده رجوع می‌دهیم. پی؟ نوشتها: ۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۱. ۲. بحار الانوار، ج ۹۷، صص ۳۹۰-۳۸۹، روایت ۱۴. ۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰. ۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۴، ح ۱۳۹. ۵. جهت اطلاع بیشتر به تاریخ طبری ج ۱، ص ۲۴۸ و معجم؟ البلدان ج ۴، ص ۳۲۳ به بعد مراجعه شود. ۶. قال رسول؟ الله(ص) لما اسرى لی؟ مررت بموضع مسجد الكوفة... من

لایحضره الفقیه ج ۱، ص ۱۵۰. ح ۱۸. ۷. من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۴۹ ح ۱۴. در نقل دیگری دارد فَاِنَّ هَذَا الْمَوْضِعَ كَانَ مَسْجِدَ الْكُوفَةِ الْاَوَّلِ الَّذِي خَطَّهُ آدَمُ و انا اكره ان ادخله راكباً. بدرستی که این مکان جز محدوده اولیه مسجد کوفه است که حضرت آدم (ع) آن را مشخص ساختند و من دوست ندارم که در حال سواره بودن وارد آن شوم. بحارالانوار ج ۹۸، ص ۳۸۶ و ۳۸۷ ح ۸. لغت؟ نامه دهخدا، ج ۵، ص ۷۳۵۹. ۹. المزار الكبير، ص ۱۲۲. ۱۰. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۴۰۰. ح ۴۹. ۱۱. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۹۱. ح ۱۶. ۱۲. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۹. ح ۳۴. ۱۳. چون از علی (ع) روایت شده است فرمودند: ادخل الی جامع الکوفه من؟ الباب الاعظم فانه روضه من ریاض الجنه. من از در بزرگ (باب؟ الفیل) به مسجد کوفه وارد می؟ شوم چون آن در باغی از باغهای بهشت است. بحارالانوار ج ۹۷ ص ۴۰۹. ۱۴. روایت شده است امام صادق (ع) در زمان حکومت سفاج به مسجد کوفه آمدند و از باب؟ الفیل وارد شدند و در کنار ستون چهارم نماز خواندند و از آن حضرت نقل شده است که فرمودند: این ستون حضرت ابراهیم (ع) است. المزار الكبير، ص ۱۶۲.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

م. روجا کودکی بیش نبودم که پدرم از دیدار مکرر عارفی فروتن و عالمی ریّانی و شخصیتی روحانی به نام «آقای نکوگویان» معروف به «شیخ رجبعلی خیاط» با پارسیایی عظیم در مازندران به نام آیت؟ الله؟ العظمی کوهستانی در روستای کوهستان بهشهر سخن می؟ گفت. مردامردی سترگ که در حوزه عرفان و معرفت کم نظیر می؟ نمود. این گذشت تا این که به اصطلاح ما مازندرانها، به بار و بر نشستیم و استخوانی ترکاندیم و در گستره دانش و ادب و واژه، توفیق یار ما شد و آموختنی؟ها را آموختیم. من پیشترها؛ یعنی حدود سی سال اخیر می؟ پنداشتم که «عرفان» دیگر افسانه؟ ای بیش نیست. و نیز دیگر روزگار عارفان به سر آمده و نمی؟ شود نشانه و نشانی تازه؟ تر یافت. اما با گذشت زمان، رفته رفته دریافتم که سخت در اشتباهم. در گستره معرفت امروز چهره؟هایی چونان: آیت؟ الله العظمی کوهستانی، میرزا جواد ملکی، موسوی همدانی، حاج آخوند تربتی، قاضی طباطبایی، علامه جعفری، مرد جهان شمول علامه حسن حسن؟ زاده آملی، آیت؟ الله العظمی محمد تقی بهجت فومنی و... دهها چهره افتخارآمیز زمان، اکنون در حوزه؟های علمیه دینی و گوشه و کنار کشور ما می؟ درخشند و این غفلت از ماست که این چهره؟ها را نمی؟ شناسیم و در خود فرو رفته؟ ایم. چنانکه یاد کردم از عرفای نام؟ آور زمان اکنون، رجبعلی نکوگویان معروف به شیخ رجبعلی خیاط است که برای نسل امروز و حتی بسیاری از نسل دیروز ناشناخته است. پدیده؟ ای شگفت؟ آور که جای آن است فصلی مستقل و در خور به او اختصاص داده شود. و زیباتر آن؟ که آقای «محمدی ری؟ شهری» درباره این مرد بزرگ کتابی به نام کیمیای محبت در سال ۱۳۷۸ خورشیدی تألیف کرد که تا سال گذشته یازده بار و بیش از یکصد و پنجاه هزار نسخه چاپ شده و با همه آن؟ که خواهانی پیدا کرده از نقطه نظر بسیاری ناشناخته است و گمنام. خود شیخ به فرزندش می؟ گفت: مرا هیچ؟ کس نمی؟ شناسد و بعد از فوت من مرا می؟ شناسند. و یکی از شاگردان معظم؟ له نیز یاد می؟ کرد که: فلانی! کسی در دنیا مرا شناخت، ولی در دو وقت شناخته خواهم شد؛ یکی موقعی که امام دوازدهم (عج) تشریف بیاورند و یکی هم روز قیامت. پارسا مردی فروتن و جهانی بنشسته اندر گوشه؟ ای می؟ نمود که از اطراف و اکناف عالم به دیدنش می؟ رفتند و کرامات می؟ دیدند و از محضر روحانی وی بهره؟ها می؟ بردند. آن مردامرد تهرانی، «رجبعلی نکوگویان»، مشهور به «شیخ» و «شیخ رجبعلی خیاط» به سال ۱۲۶۲ خورشیدی در تهران زاده شد. پدرش «مشهدی باقر» کارگری ساده بود که در ۱۲ سالگی فرزندش جان به جان آفرین و نهاد و شیخ ما را در کودکی تنها گذاشت. خانه ساده و خشتی شیخ در کوچه سیاه؟ها (شهید منتظری) خیابان مولوی که از مرده ریگ پدرش به وی رسیده بود، تنها ماترک و ماحصل دنیوی؟ اش به؟ شمار می؟ آمد و تا پایان زندگی؟ اش در همان زیستگاه کوچک و بی؟ پیرایه ماند. خانه؟ ای که از بامش باران چکه می؟ کرد و چهره؟های دینی و علمی و کشوری آن روزگاران در کنار همان چکه

چکه دانه؟ های ریز و درشت باران و همراه با لگنها و کاسه؟ های زیر سقف و نشسته بر گلیم پاره و حصیر به دیدارش می؟ شتافتند و آن مرد از پذیرش بخشش داراها و توانمندان کشوری روزگارش سرباز می؟ زد و می؟ گفت: هر که مرا می؟ خواهد بیاید این اتاق، روی خرده کهنه؟ ها بنشینند. من احتیاج ندارم. شیخ رجبعلی، مردی با پیشه خیاطی بود و بر نفس خود فائق آمد و دنیا و مافیها را رها کرد و تا جان در تن داشت ساده زیست و سادگی کرد و به مردم خدمت نمود و در تهذیب نفس خویش و دیگران کوشید و یاد و خاطره بزرگان دین و ادب و فرهنگ را برای ما زنده کرد. او همه چیز را برای خدا می؟ خواست. سخنان و تعالیم آن مرد درس ناخوانده و به مکتب نرفته و دانشگاه نادیده و نیز قصه؟ هایش، همه درس است و اخلاق و انسان؟ گرایی. کجایند مردانی که دنبال مردند و مردهای برگزیده سرزمین ما، ایران بزرگ، را نمی؟ شناسند. یکی از فرزندان شیخ یاد می؟ کرد که: «روزی با پدرم به بی؟ بی شهربانو رفته بودیم، در راه با مرتاضی برخورد کردیم. پدرم به او گفت: «نتیجه ریاضتهای تو چیست؟» مرتاض خم شد. سنگی را از زمین برداشت. سنگ در دست او به یک گلابی تبدیل شد و به پدرم تعارف کرد که: بفرمایید میل کنید! شیخ نگاهی به او کرد و گفت: «این کار را برای من کردی، بگو بینم برای خدا چه کرده؟ ای؟!» مرتاض با شنیدن این سخن به گریه افتاد! یکی از دوستان شیخ یاد می؟ کرد: «مدتی بیکار بودم و سخت گرفتار. به منزل ایشان رفتم تا شاید راهی پیدا شود و از گرفتاری خلاص شوم. همین که به اتاق شیخ وارد شدم و نگاه او به من افتاد، فرمود: «حجابی داری که چنین حجابی کمتر دیده؟ ام! چرا تو کلت از خدا سلب شده؟ شیطان سرپوشی بر تو قرار داده که نتوانی بالا را درک کنی!» در اثر فرمایشهای شیخ انکساری در من پدید آمد و خیلی منقلب شدم. فرمود: «حجاب برطرف شد ولی سعی کن دیگر نیاید.» بعد فرمود: «شخصی بیکارست و مریض و دو عیال را باید اداره کند، اگر می؟ توانی برو قدری پارچه برای بچه؟ ها و خانواده او تهیه کن و بیاور.» با این که من بیکار بودم و از نظر مالی ناتوان، رفتم و از معازه یکی از دوستان قدیم - که بزازی داشت - مقداری پارچه، نسیه خریدم و به محضر ایشان آوردم. همین؟ که بقیه پارچه؟ ها را خدمت ایشان بر زمین نهادم، استاد نگاهی به من کرد و فرمود: حیف که دیده برزخی تو باز نیست، تا بینی کعبه دور سر تو طواف می؟ کند، نه تو دور خانه! آن مرد، پیوسته به شاگردانش توصیه می؟ کرد که: از احسان کوتاهی نکن و تا می؟ توانی احسان کن. خود نیز در احسان به مردم پیشگام بود و احسان و همه چیز را نیز برای خدا می؟ خواست. شیخ همواره می؟ فرمود: تا انسان توجهش به غیر خداست، نسبت به حقایق هستی نامحرم است و از باطن خلقت آگاه نیست. همواره زهد و آخرت؟ گرایی را پیش چشم داشت و متذکر می؟ شد که: کسی که دنیا را از راه حرام بخواهد، باطنش سگ است، و آنکه آخرت را بخواهد خنثی است، و آنکه خدا را بخواهد مرد است. و هشدار می؟ داد که: دل هر چه را بخواهد همان را نشان می؟ دهد؛ سعی کنید دل شما خدا را نشان دهد! انسان هر چه را دوست داشته باشد؛ عکس همان در قلب او منعکس می؟ شود و اهل معرفت با نظر به قلب او می؟ فهمند که چه صورتی در برزخ دارد. اگر انسان شیفته و فریفته جهان و صورت فردی گردد، یا علاقه زیاد به پول یا ملک و غیره پیدا کند، همان اشیاء، صورت برزخی او را تشکیل می؟ دهند. یکی از شاگردان شیخ یاد می؟ کرد که: «شبی وارد جلسه شدم، قدری دیر شده بود و شیخ مشغول مناجات بود. چشمم که به افراد جلسه افتاد، یکی را دیدم که ریشش را تراشیده است، در دلم ناراحت شدم و پیش خود اعتراض کردم که: چرا این شخص ریشش را تراشیده است. جناب شیخ که رو به قبله و پشت به من بود، ناگهان دعا را متوقف کرد و گفت: به ریشش چه کاری داری؟ بین اعمالش چگونه است، شاید یک حسنی دارد که تو نداری. این را گفت و مجدداً مشغول دعا شد. یکی از شاگردان شیخ می؟ گفت: ایشان می؟ فرمود: گیاهان هم زنده هستند و حرف می؟ زنند و من با آنها صحبت می؟ کنم و آنها خواص خود را برای من می؟ گویند. یکی از روحانیون و علمای عارف گذشته، به نام شیخ عبدالکریم حامد می؟ گفت: شیخ در شصت سالگی از حالی برخوردار بود که وقتی توجه می؟ کرد؛ هر چه می؟ خواست می؟ فهمید. در بررسی احوال و زندگی شیخ رجبعلی خیاط، آدمی با حکایاتی روبرو می؟ شود که خویشتن را در برابر بزرگی روح و شخصیت وی خرد و ناچیز می؟ بیند. یکی از شاگردانش نقل می؟ کرد: از ایشان [شیخ رجبعلی خیاط] شنیدم که

می‌فرمود: شبی در عالم رؤیا دیدم مجرم شناخته شدم و مأمورانی آمدند تا مرا به زندان ببرند. صبح آن روز ناراحت بودم که سبب این رؤیا چیست؟ با عنایت خداوند متعال متوجه شدم که موضوع رؤیا به همسایه‌ام ارتباط دارد. از اهل بیت خواستم که جست‌وجو کنند و خبری بیاورد. همسایه‌ام شغلش بنایی بود، معلوم شد که چند روز کار پیدا نکرده و شب گذشته او و همسرش گرسنه خوابیده‌اند، به من فرمودند: وای بر تو! تو شب سیر باشی و همسایه‌ات گرسنه؟! در آن هنگام من سه عباسی پول نقد ذخیره داشتم! فوراً از بقال سر محل، یک عباسی قرض کردم و با عذرخواهی به همسایه دادم و تقاضا کردم هر وقت بیکار بودی و پول نداشتی مرا مطلع کن. اینگونه حکایات، در واقع «مشتی نمونه خروار است و حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد». شیخ رجبعلی خیاط در معرفت نفس و سیر و سلوک عرفانی به مرحله‌ای رسیده بود که کوچک‌ترین چیز درباره غیر خدا را حجاب می‌پنداشت و بر او آگاه می‌شد و به اصطلاح دیگر، «خودش خودش را می‌فهماند که این اندیشه و یا کردار حجاب میان تو و پروردگارت می‌شود». حضرت شیخ خود می‌فرمود: شبی دیدم حجاب [باطنی و تاریکی روح] دارم و نمی‌توانم به محبوب راه یابم. پیگیری کردم که این حجاب از کجاست؟ پس از توسل و بررسی فراوان متوجه شدم که در نتیجه احساس محبتی است که عصر روز گذشته از دیدن قیافه زیبای یکی از فرزندانم داشته‌ام! به من گفتند: باید او را برای خدا بخواهی! استغفار کردم... و برای همین باورها بود که می‌گفت: اگر کسی برای خدا کار کند چشم و گوش قلب او باز می‌شود. و سخنی می‌گفت شکفت؟ آور که: روزی از چهار راه مولوی و از مسیر خیابان سیروس به چهارراه گلوبندک رفتم و برگشتم فقط یک چهره آدم دیدم! از شیخ پنج پسر و چهار دختر برجای ماند که یکی از دخترانش در کودکی در گذشت. خود شیخ در روز بیست و دوم شهریور ماه سال ۱۳۴۰ خورشیدی، جان به جان آفرین و انهاد. حکایات شیرین و سخنان آموزنده اخلاقی و دینی و عرفانی شیخ رجبعلی خیاط همگی در کتاب ارزشمند کیمیای محبت به همت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدی ری‌شهری آمده و آنچه نیز یاد کرده‌ایم از همان کتاب است؛ کتابی که برای همه طبقات به ویژه جوانان آموزنده است. در پایان یکی از حکایات مربوط به شیخ رجبعلی خیاط را یادآور می‌شویم که از عوامل اصلی صعود شیخ به مقامات معنوی و عرفان شده است. فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله سیدمحمد هادی میلانی (رض) به این داستان یوسف؟ گونه جناب شیخ رجبعلی خیاط اشاره می‌کند و می‌فرماید: به شیخ [رجبعلی خیاط] عنایتی شده و آن به خاطر کف نفسی است که در ایام جوانی به عمل آورده است. و خود شیخ «ره» این واقعه را چنین نقل کرده است: در ایام جوانی دختری رعنا و زیبا از بستگان، دل‌باخته من شد و سرانجام در خانه خلوت مرا به دام انداخت. با خود گفتم: «رجبعلی! خدا می‌تواند تو را خیلی امتحان کند، بیا یک بار تو خدا را امتحان کن! و از این حرام آماده و لذت بخش به خاطر خدا صرف‌نظر کن. سپس به خداوند عرضه داشتم: «خدا یا! من این گناه را برای تو ترک می‌کنم، تو هم مرا برای خودت تربیت کن.

فجر مقدس - ۹

مجتبی‌السادة ترجمه: محمود مطهری‌نیا اشاره: در بخشهای قبلی، حوادثی را که از ماه جمادی‌الثانی سال پیش از ظهور تا ماه رمضان همان سال پیش می‌آید بررسی کردیم. در این قسمت به بررسی رویدادهایی می‌پردازیم که در ماههای شوال و ذیقعد رخ می‌دهند. رویدادهای ماه شوال اتفاقاتی که پیش از این در جهان رخ داده بود، در این ماه هم ادامه می‌یابد و به همراه حادثه‌های دیگری که از این پس خواهند آمد، همه ساکنان زمین را متوجه پیروزیهای مکرر و سریع سفیانی می‌کند. آن‌طور که از روایات برمی‌آید برخی از حوادثی که در این ماه اتفاق می‌افتد از این قرار است: ۱. جمعیتی در ماه شوال ظاهر می‌شوند: سفیانی و پیروانش ۱.۲ در این ماه خیزشها آغاز می‌شود (مردم از گرد یکدیگر متفرق می‌شوند): انقلابها، انقلاب می‌کنند و شورشیان سر به شورش برمی‌دارند؛ بدبختیهای مردم زیادتر شده و از شرایط به‌وجود آمده خشمگین‌تر می‌شوند؛ در اجتماع اتحاد میان مردم از بین

می‌رود. ۳۲. در ماه شوال بلا می‌آید: بلایی که مردم به جهت جنگها و فتنه‌ها بدانها مبتلا می‌شوند. ۳ و ۴. در این ماه ویرانی و خالی شدن شهرها از سکنه‌شان دیده می‌شود: به خاطر جنگها و فتنه در شهرها از مردها و جوانان خبری نیست. ۵. آتش جنگ برافروخته می‌گردد. «سهل بن حوشب» از رسول اکرم (ص) نقل کرد که فرمودند: در ماه رمضان صدای (آسمانی) شنیده می‌شود و در ماه شوال جنگ به پا می‌گردد. ۶. ابن مسعود هم از آن حضرت روایت کرد که فرمودند: وقتی صیحه (آسمانی) در ماه رمضان واقع شد پس از آن در ماه شوال آتش جنگ برافروخته گشته و مردم برای تهیه غذا مهاجرت کرده و در ماه ذیقعد با هم می‌جنگند. ۷. بیشتر روایات شریف ما از پدید آمدن معمعه‌ای در ماه شوال خبر می‌دهند که «معمعه» در لغت به معنای نواخته شدن کوس جنگ و صدای ابطال در جنگ و کنایه است از وقوع جنگی ناگوار و تلخ. تأکید بر این مطلب را در این عبارت از حدیث می‌توان یافت که قبایل غذای مایحتاج خویش را از ترس مرگ و میر جنگها خریدند و انبار می‌کنند. این معمعه ماه شوال، علی‌القاعده باید به معرکه «قرقیسیا» اشاره داشته باشد. معرکه قرقیسیا قرقیسیا شهری در منطقه شمالی سوریه است که در میان فرات و سرچشمه نهری که ۸ خابور در آن است قرار دارد. این شهر حدود ۱۰۰ کیلومتر با مرزهای عراق و ۲۰۰ کیلومتر با مرزهای ترکیه فاصله دارد و در نزدیکیهای شهر «دیرالزور» است. در آینده نزدیک در آن گنجی از طلا، نقره یا مانند آنها (مثلاً نفت) کشف می‌شود آن گونه که روایات بیان نموده‌اند: آب فرات کوهی از طلا و نقره را نمایان می‌کند که بر سر آن از هر نه نفر، هفت کشته می‌شوند. ۹. در این جنگ اقوام مختلفی شرکت دارند: ۱. ترکها: آنها که به جزیره ۱۰ نیرو پیاده کرده‌اند؛ ۲. رومیان: یهودیان و دولتهای غربی که وارد فلسطین شده‌اند؛ ۳. سفیانی: که در این هنگام بر دیار شام مسلط شده است؛ ۴. عبدالله: روایات به مطلب خاصی درباره او اشاره نمی‌کنند ظاهراً هم پیمان مغرب زمین است؛ ۵. قیس: مرکز فرماندهی اش مصر است؛ ۶. فرزند و نواده عباس: که از عراق می‌آید. به دنبال این جنگ، خونریزی و کشتار شدیدی پیش می‌آید که تا قبل از به پایان رسیدن آن در مدت کوتاهی ۱۰۰/۰۰۰ نفر (و بنا بر روایتی ۴۰۰/۰۰۰ نفر) ۱۱ کشته می‌شوند. این مطلب می‌تواند اشاره‌ای به استفاده از سلاحهای کشتار جمعی (اتمی، هسته‌ای، بمبهای شیمیایی و میکروبی و الکترونی کشنده) در این جنگ باشد که بر حیوانات و گیاهان خوراکی هم اثر می‌گذارند. این جریان یکی از میدانهای جنگ جهانی بی‌مانند آخرالزمان است که قبل و بعد از آن مانند نداشته و نخواهد داشت که در انتهای آن هم‌پیمانان سفیانی پیروز می‌گردند. روایات شریف ما صراحتاً به این واقعه اشاره کرده‌اند: در روایتی، عمار یاسر این گونه نقل می‌کند: غریبان به سوی مصر حرکت می‌کنند و ورود ایشان بدانجا نشانه (آمدن) سفیانی است. پیش از آن شخصی که دعوت می‌کند، قیام کرده و ترکها وارد حیره و رومیان وارد فلسطین می‌شوند. عبدالله هم بر آنها سبقت می‌گیرد تا این که دو لشکر در سر نهر در مقابل هم می‌ایستند جنگ بزرگی درمی‌گیرد و صاحب‌المغرب (هم پیمان غریبان) هم حرکت می‌کند. مردان را کشته و زنان را اسیر می‌کند، سپس به سوی قیس برمی‌گردد تا اینکه سفیانی وارد حیره می‌شود. یمانی هم شتافته و سفیانی هر چه را جمع کرده بودند درهم می‌شکند و به سوی کوفه حرکت می‌کند. ۱۲. جابر جعفی هم طی حدیثی طولانی از امام باقر (ع) چنین روایت کرده است: از دین برگشتگانی از جانب ترکها حمله کرده و سپاهی از روم آنها را دنبال می‌کند. برادران ترکها، پیاده کردن نیروهایشان را در جزیره ادامه می‌دهند. رومیان از دین برگشته هم در رمله نیرو پیاده می‌کنند. جابر! در آن سال در تمام زمین به واسطه غریبان اختلاف زیادی وجود دارد که اول مغرب زمین شام است. در این زمان سه پرچم (سپاه) در مقابل هم می‌ایستند: سپاه اصهب، ابقع، سفیانی. در ابتدا سفیانی با ابقع می‌جنگد و او و همراهانش را کشته و به دنبال آن اصهب را هلاک می‌کند. پس از آن تا عراق جنگ و کشتار به پا می‌کند و سپاهانش را به قرقیسیا می‌رساند و در آنجا هم به جنگیدن می‌پردازد. در این جنگ ۱۰۰/۰۰۰ نفر از جباران و ستمگران کشته می‌شوند. پس از آن سفیانی سپاهی را به سوی کوفه گسیل می‌دارد. ۱۳. عبدالله بن ابی یعفور می‌گوید که امام باقر (ع) به ما فرمودند: برای بنی‌عباس و بنی مروان حتماً اتفاقی در قرقیسیا می‌افتد که در آن جوان قوی و تنومند، پیر می‌شود و خداوند از آنها پیروزی را برمی‌دارد و شکست می‌خورند (پس از این جنگ) به پرندگان آسمان و درندگان زمین وحی می‌کند که

شکم خود را از گوشت تن جباران سیر کنید و پس از آن است که سفیانی شورش می‌کند. ۱۴ حدیثه بن منصور هم از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمودند: خداوند سفره‌ای در قرقیسیا دارد که گاهی از آسمان ندا می‌دهد و دیگران را آگاه می‌کند که‌ای پرندگان آسمان و درندگان زمین برای سیر کردن خود از گوشت بدن جباران بشتابید. ۱۵ محمد بن مسلم از امام باقر (ع) ضمن حدیثی بلند چنین نقل کرده است: آیا نمی‌بینید که دشمنان شما در معاصی خداوند کشته می‌شوند، بدون آن که شما حضور داشته باشید در حالی که شما با آرامش و امنیت در گوشه خانه‌هایتان نشسته‌اید، برخی از آنها برخی را بر روی زمین می‌کشند؟ سفیانی عذاب مناسبی برای دشمنان شما و نشانه‌ای برای خودتان است. آن فاسق وقتی (در ماه رجب) سر به شورش برداشت شما اگر یک یا دو ماه (ماه رمضان) پس از شورش او از خود حرکتی نشان ندهید به مشکلی بر نخواهید خورد تا این که بسیاری از خلق منهای شما (شیعیان) کشته شوند. ۱۶ به هر حال پس از معرکه قرقیسیا و کشتار و تضعیف و شکست بسیاری از آن قوای سیاسی و نظامی که ممکن بود پس از ظهور حضرت مهدی (ع) در مقابل ایشان جبهه‌گیری کنند، تنها سفیانی است که پیروزمندانه باقی مانده و فخر فروشی می‌کند. حوادث ماه ذی‌القعدة از جمله آثار و تبعات معرکه قرقیسیا کشتار تعداد زیادی است که حرث و نسل (کنایه از کار و زندگی) را بر باد می‌دهد؛ چرا که از سویی حداقل ۱۰۰/۰۰۰ مرد کشته می‌شوند و از سوی دیگر خوراک مردم اعم از گیاهی و حیوانی آلوده می‌گردند که این امر به جهت استفاده از اسلحه‌های کشنده‌ای است که در این معرکه و جنگ به کار گرفته شده است. ۱۷ به دنبال آن خشکسالی و حرص و ولع ناشی از آن برای یافتن خوراک رخ می‌دهد. از این روست که مردم در این ایام و برای انبار کردن غذا جهت اطرافیان خویش به این سو و آن سو می‌روند و این حرص و ولع مردم باعث می‌شود که با هم بجنگند. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: وقتی صیحه در ماه رمضان شنیده شد، در ماه شوال جنگی برپا می‌شود (معرکه قرقیسیا) قبایل به مسافرت کردن برای تهیه خوراکیها و جنگیدن (با همدیگر برای آن) در ماه ذیقعدة می‌پردازند. در ماه ذیحجه هم حجاج غارت می‌شوند و خون به پا می‌شود. ۱۸ عبارت تمیرالقبائل که در حدیث آمده است بدین معنی است که غذا را از شهری به شهر دیگر منتقل کنند و به آن غذایی که منتقل می‌شود «میره» می‌گویند. پس معنی این بخش از حدیث این می‌شود که قبایل از شهری به شهر دیگر می‌روند تا از آن برای خود غذا خریده و آن را برای مدت یک سال مصرف خود انبار کنند و از ترس بخل و قحطی و گرانی و آلودگی غذاها به جهت جنگها و کشتارها و اسلحه‌های کشتار جمعی، از آن محافظت می‌کنند. محمد بن مسلم نقل کرد که از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمودند: پیش از (آمدن) قائم (ع) نشانه‌هایی از ناحیه خداوند متعال برای (امتحان کردن) آنها خواهد بود. پرسیدم: جانم به فدایتان آنها کدام نشانه‌ها هستند؟ فرمودند: این آیه شریفه: *وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِفَشَىءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجَفْوَةِ وَنَقْصِ مَنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ* ۱۹. (حتماً شما را (یعنی مؤمنان قبل از قیام حضرت مهدی (ع)) با چیزهایی از ترس و گرسنگی و کمبود و کاستی در اموال و بدنها و محصولات امتحان می‌کنیم و (در این راستا) به صبرپیشگان بشارت بده (که سربلند خواهد بود). ۲۰ قبایل در ماه ذیقعدة به انبار کردن و در نتیجه نزاع و جنگ بر سر غذا می‌پردازند و این جریان حتی تا ماههای بعد ادامه می‌یابد. چنان که در حدیث تأکید می‌شود در ماه ذیحجه حجاج غارت می‌شوند و به عبارت دیگر وسایل و اموال آنها را می‌زدند و به غنیمت می‌گیرند. «فیروز دیلمی» از رسول‌الله (ص) نقل می‌کند که طی حدیثی طولانی فرمودند: صدای (آسمانی) در ماه رمضان و جنگ در شوال واقع می‌شود و قبایل در ماه ذیقعدة به انبار کردن (غذاها) می‌پردازند و به حجاج در ماه ذیحجه یورش می‌برند و محرم، چه محرمی خواهد بود؟ ابتدایش بلا بر سر اتمم می‌آید و پایانش فرج و گشایش برای اتمم حاصل می‌شود. نجات یافتن مؤمن در آن بهتر از خزینه‌ای است که ۱۰۰ هزار ظرفیت داشته باشد. ۲۱ معنای آن چنین می‌شود: رفتن و جهاد کردن به همراه حضرت مهدی (ع) بهتر است از جمع کردن غذایی که ۱۰۰ هزار نفر را کفاف دهد؛ چرا که این ذخیره‌سازی نفع و خیری برای کسی ندارد و توفیق جهاد کردن به همراه امام معصوم (ع) و آن هم حضرت حجت (ع) در حقیقت تمام خیر دنیا و آخرت است. پیش از این دیدیم که ائمه معصومین (ع) به شیعیان و محبان و پیروان خویش می‌آموختند که پس از شنیدن صیحه

آسمانی در ماه رمضان تا آنجا که برایشان ممکن است غذا ذخیره کنند؛ یعنی در واقع پیش از آن که معركة قرقیسیا و جنگها و فتنه‌های پس از آن پدید بیایند؛ شیعیان باید احتیاطاً طی این دو ماهی که وقت باقی است غذا ذخیره کنند که ممکن است پس از این جریان خوراکیها به واسطه جنگها و اسلحه‌ها و بمبهایی که به کار برده می‌شود علاوه بر کمیاب و گران شدنشان، آلوده هم بشوند. در آن زمان آن دسته از شیعیان و پیروان معصومین (ع) که به تعالیم این بزرگواران عمل کنند؛ از این مصایب، خطرات و مشکلات در امان مانده، و شکرگزار در گاه الهی خواهند بود. کشتار گاه اول عراق: بغداد پس از معركة قرقیسیا، عدم ثبات سیاسی حکومت عراق، خودکامگی سفیانی را تشدید می‌کند و او هم نیروها و تسلیحات نظامی خویش را وارد عراق کرده و از روز ۲۱ یا ۲۲ ذی‌القعده، دست به کشتارهای وحشیانه در بغداد و سپس در کوفه (که روز عید قربان به آنجا می‌رسد) و دیگر شهرهای عراق می‌زند و این رفتار غیر انسانی او تا وقتی که نیروهای سید خراسانی و ایرانیان در مقابلش قد علم کنند و طعم شکست را به او بچشانند؛ ادامه خواهد داشت. امام صادق (ع) ضمن حدیثی طولانی فرمودند: تمام عراق را هراس جدی دربر می‌گیرد و قرار از این دیار رخت برمی‌بندد. پس از آن که سپاه سفیانی وارد بغداد می‌شود سه روز همه چیز و همه کس را مباح اعلام می‌کند و به سرعت بسیاری می‌میرند. ۶۰ هزار نفر (و بنا بر نقلی ۷۰ هزار نفر) از اهالی آن شهر را می‌کشند و اطراف آن (شهر) را خراب می‌کند. ۱۸ شب پس از این فعالیتها در آنجا می‌ماند و اموال (مردم) را (در میان خویش) تقسیم می‌کند در آن روز سالم‌ترین نقطه بغداد، کرخ است. ۲۲ ابن وهب می‌گوید حضرت این شعر ابن ابی عقیب را نقل کردند که: وینحر بالزوراء منهم لدی ثمانون ألفاً مثل ما تنحر البدن ۸۰ هزار نفر از آنها همانند حیوان در بغداد سر بریده می‌شوند. تا آنجا که فرمودند: در بغداد ۸۰/۰۰۰ نفر را می‌کشد که ۸۰ نفر از آنها از مردانی از تیره فلانی هستند که همگی برای فرمانروایی و خلافت شایسته‌اند. ۲۳ امیرالمؤمنین علی (ع) هم طی حدیثی طولانی فرمودند: والی شهر زوراء (بغداد) و فرمانروا به همراه ۵ هزار جلاّد خارج می‌شود و ۷۰ هزار نفر را بر روی پل بغداد می‌کشند طوری که مردم تا سه روز از خون و بوی تعفن این همه لاشه و جنازه نمی‌توانند به دجله نزدیک شوند. ۲۴ امام ششم (ع) فرمودند: مردم بزرگوار از پیروان بنی‌العباس را بر روی پلی که از کرخ به بغداد می‌آید می‌سوزانند. ۲۵ سیدالشهداء امام حسین (ع) هم طی حدیثی طولانی فرمودند: ... (سفیانی) سپاهیان ۱۳۰ هزار نفری خود را به بغداد گسیل می‌دارد و در مدت سه روز روی پل بغداد ۷۰ هزار نفر را کشته و به ۱۲ هزار دختر جوان تجاوز می‌کنند، طوری که از خون و لاشه متعفن اجساد آب دجله قرمز رنگ دیده می‌شود. ۲۶ زوراء که همان بغداد است و توسط منصور دوانیقی بنای آن نهاده شد و پلی که در روایات ما زیاد از آن یاد شده است همان پلی است که از جانب کرخ در محله جعیفر به بغداد متصل می‌شود در مقابل «مدینه الطب» که در آن سوی دجله واقع شده است و همان طور که در احادیث پیشین دیدیم سپاهیان سفیانی اعمال شنیع و وحشیانه خویش را بر روی آن انجام می‌دهند و ۷۰ هزار سرباز و غیر آنها را می‌کشند و خون کشتگان به رود دجله جاری می‌شود و از شدت تعفن مردم تا سه روز نمی‌توانند به آن نزدیک شوند و رنگ این رود هم به سرخی می‌نماید. امام صادق (ع) فرمودند: بیچاره بغداد از دست پرچمهای زرد و مغرب و پرچم سفیانی. ۲۷ مفضل بن عمر می‌گوید از آن حضرت پرسیدم: بغداد در آن زمان چه وضعیتی خواهد داشت؟ حضرت پاسخ فرمودند: محل (نزول) عذاب و غضب الهی خواهد بود. (وای بر آنها) بیچاره آنها از دست پرچمهای زرد و دیگر پرچمهایی که از دور و نزدیک به سوی آن می‌آیند. واللّه! انواع عذابهایی که بر اقوام سرکش از اول روزگار تا انتهایش نازل شده و عذابهایی که (تا آن زمان) هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده بر آنها فرود می‌آید. توفانهایی ناشی از سیلهای مختلفی آن را درمی‌نوردد و بیچاره است کسی که آنجا را منزل خود انتخاب کند. واللّه گاهی بغداد چنان آباد می‌شود که بیننده آن می‌گوید دنیا فقط اینجاست و نه جای دیگری و دخترانش را حورالعین و فرزندانش را اولاد بهشتی تصور می‌کند. گمان می‌کند که خداوند تنها در آنجا رزق را تقسیم می‌کند. دروغ بستن به خدا و صدور حکم ناحق و شهادت دروغ و نوشیدن شراب و زنا و حرام‌خواری و خونریزی در آن پدیدار می‌شود. پس از آن خداوند متعال با فتنه‌ها و به دست این لشکریان آنها را خارج می‌کند (آنجا را خالی از

سکنه می‌کند). به گونه‌ای که وقتی کسی از آنجا عبور می‌کند جز دیوار (ویرانه) چیزی نمی‌بیند حتی می‌گوید: این زمین، بغداد است. سپس جوانمردی خوش‌رو و از نسل امام حسن مجتبی (ع) از ناحیه دیلم (گیلان) و قزوین قیام می‌کند. فریاد می‌زند: ای خاندان پیامبر (ص) این مظلوم غمگین را اجابت کنید! ۲۸ گنجهای طالقان به او پاسخ می‌دهند. گنجهایی که از جنس طلا و نقره نیستند بلکه مردانی هستند به سختی آهن! گویا به آنها می‌نگرم که بر یابوهای ابلق ۲۹ سوارند و سلاحهای کوتاهی در دست دارند. همانند گرگ (که بخواهد به گوسفندی حمله کند) مشتاق و تشنه جنگیدن هستند. فرمانده‌شان مردی از بنی تمیم است که به او شعیب بن صالح می‌گویند. رو به سیدحسنی که الان با چهره درخشان چون ماهش در میان آنهاست کرده و پس از آن به ستمگران یورش می‌برند تا این که به کوفه می‌رسند. ۳۰ سپاه سفیانی پس از آن که این اعمال وحشیانه را انجام می‌دهد؛ به سوی کوفه (نجف) حرکت می‌کند و در آنجا هم چنان حادثه‌ای رخ می‌دهد که عقلها را حیران می‌کند و این کشتارها تا وقتی که ایرانیان به فرماندهی سید خراسانی وارد عراق شوند همواره ادامه خواهد داشت. به خدا پناه می‌بریم از شر چنین فتنه‌هایی. ماهنامه موعود شماره ۳۸ پی‌نوشتها: ۱. منتخب الاثر، ص ۴۵۱؛ یوم‌الخلاص، ص ۵۵۷؛ بیان‌الائمہ (ع)، ج ۲، ص ۳۴۵. ۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲؛ بشاره‌الاسلام، ص ۱۴۲؛ یوم‌الخلاص، ص ۷۰۵. ۳. شاید همان طور که مؤلف محترم اشاره کرده‌اند، ناشی از جنگها و فتنه‌هایی که مردم گرفتارش شده‌اند باشد و شاید هم بلایی غیر از اینها باشد و عذابی تازه بر سر مردم نازل شود. ۴. منتخب الاثر، ص ۴۵۱؛ یوم‌الخلاص، ص ۵۵۷؛ بیان‌الائمہ (ع)، ج ۲، ص ۳۴۵. ۶. بشاره‌الاسلام، ص ۳۴؛ منتخب الاثر، ص ۴۵۱؛ بیان‌الائمہ (ع)، ج ۲، ص ۴۳۱؛ منتخب الاثر، ص ۴۵۱؛ یوم‌الخلاص، ص ۲۸۰. ۸. درخت به لسان سیاه. ۹. السفیانی فقیه، ص ۳۱. ۱۰. منطقه بین‌النهرین. ۱۱. یوم‌الخلاص، ص ۶۹۸. ۱۲. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۷۹؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۸؛ بشاره‌الاسلام، ص ۱۷۷؛ السفیانی فقیه، ص ۱۲۸. ۱۳. الغیبه، نعمانی، ص ۱۸۷؛ بشاره‌الاسلام، ص ۱۰۲؛ السفیانی، فقیه، ص ۱۰۸؛ یوم‌الخلاص، ص ۶۹۸؛ الممهدون للمهدی (ع)، ص ۱۱۲. ۱۴. الغیبه، نعمانی، ص ۲۰۵؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱؛ یوم‌الخلاص، ص ۶۹۰؛ السفیانی فقیه، ص ۱۲۷. ۱۵. الغیبه، نعمانی، ص ۱۸۶؛ یوم‌الخلاص، ص ۶۹۹؛ الممهدون للمهدی (ع)، ص ۱۱۳؛ السفیانی فقیه، ص ۱۲۷. ۱۶. الغیبه، نعمانی، ص ۲۰۳. ۱۷. احتمالاً از گازهای کشنده و سلاحهای اتمی و بمبهای هسته‌ای استفاده شده باشد. ۱۸. بشاره‌الاسلام، ص ۳۴؛ منتخب الاثر، ص ۴۵۱؛ بیان‌الائمہ (ع)، ج ۱، ص ۴۳۱ و ج ۲، ص ۳۵۴؛ یوم‌الخلاص، ص ۲۸۰. ۱۹. سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۵. ۲۰. اعلام الوری، ص ۴۲۷. ۲۱. بیان‌الائمہ (ع)، ج ۱، ص ۴۳۲. ۲۲. یوم‌الخلاص، ص ۷۰۳؛ اعلام الوری، ص ۴۲۹. ۲۳. بشاره‌الاسلام، ص ۱۵۳؛ یوم‌الخلاص، ص ۶۵۷. ۲۴. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۹؛ بشاره‌الاسلام، ص ۵۸. ۲۵. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۹؛ یوم‌الخلاص، ص ۶۵۷. ۲۶. یوم‌الخلاص، ص ۶۵۸؛ بیان‌الائمہ (ع)، ج ۲، ص ۳۶۵. ۲۷. بشاره‌الاسلام، ص ۱۴۳؛ یوم‌الخلاص، ص ۷۰۱. ۲۸. عبارت ملهوف را که در حدیث به مظلوم غمگین ترجمه شده است، هم می‌توان به خود سید حسنی مورد بحث در حدیث حمل کرد که منظور او این است که مردم دعوتش را اجابت کرده و او را که از این هم ظلم و فساد به ستوه آمده است، یاری کنند و هم می‌توان گفت که منظورش حضرت مهدی (ع) است و سیدحسنی مردم را به عنوان نیروهای زمینه‌ساز و آماده برای یاری حضرت، جمع کند؛ خصوصاً که با توجه به حوادث و وقایع ماههای گذشته مطمئن شده‌اند، ظهور امام (ع) نزدیک است و هر چه سریع‌تر باید به یاری ایشان شتافت و ظاهراً این نظر قابل قبول‌تر به نظر می‌رسد. واللّه‌عالم. م ۲۹. «ابلق» در لغت به معنای سیاه و سفید است و ظاهراً عبارت یابوهای ابلق عبارتی کنایی باشد راجع به وسایل نقلیه‌ای که این سپاه مورد استفاده قرار می‌دهد. احتمالاً این جمعیت از رنگ و نقشهای همسان برای طراحی بدنه، وسایل نقلیه ایشان استفاده کرده باشند همان طور که این روزها می‌بینیم هر سپاهی، هم لباس مخصوص به خود را دارد و هم ماشینها و ادوات جنگی آنها با طرح و رنگ متحدالشکلی، منقش و رنگ آمیزی شده‌اند. م ۳۰. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۴ و ۱۵؛ بشاره‌الاسلام، ص ۱۴۳؛ یوم‌الخلاص، ص ۷۰۱.

تربیت مهدوی

اشاره: می‌دانیم که یکی از شئون امامان معصوم (ع) و از جمله امام مهدی (ع) تربیت انسانها و هدایت آنها تا رسیدن به مقصد نهایی است. اما در این زمینه پرسشهای مختلفی مطرح است. پرسشهایی از این است که: در زمان غیبت این شان امام چگونه محقق می‌شود؟ امام مهدی (ع) چگونه انسانها را تربیت می‌کنند؟ ویژگیهای تربیت آن حضرت چیست؟ چگونه می‌توان خود را در معرض تربیت امام عصر (ع) قرار داد و... برای یافتن پاسخ پرسشهای یاد شده خدمت استاد بزرگوار اخلاق حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای محمود امجد رسیدیم و ایشان هم با صمیمیت تمام پذیرای ما شدند. آنچه در پی خواهد آمد حاصل گفت‌وگوی ما با ایشان است. با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید لطفاً بفرمایید تربیت چیست و بهترین تربیت کدام است؟ تربیت به معنای پرورش است ولی پرورشها با هم فرق می‌کند. یک نوع پرورش به معنی نمو است که به جسم و جسمانیت مربوط می‌شود و نوع دیگر به معنی رشد است که مربوط به قوای نفسانی و روحی انسان است. همانطور که بدن را می‌توان تحت مراقبتهای خاصی تربیت کرد و حالت خاصی به آن داد، روح و نفس هم در اثر تمرین شکل می‌گیرد. در طول تاریخ، بسیاری در صدد تربیت انسانها برآمده‌اند ولی سلیقه‌های خود را اعمال کرده‌اند. بهترین تربیت، تربیت انبیای الهی است که افراد را برای بندگی خدا تربیت می‌کنند؛ چون اگر شهوات در انسان رشد یابد انسان بنده شهوات می‌شود. انسان اگر بندگی خدا بکند «عبدالله و بنده خدا می‌شود». خدای تعالی همه صفات خوب را داراست و می‌خواهد بندگانش بیرنگ شوند تا رنگ الهی پیدا کنند. مثلاً خداوند «ستار العیوب» است و دوست دارد که انسان هم ستار عیوب دیگران باشد. یکی دیگر از صفات الهی کتمان اسرار مردم است؛ بنده خدا نیز باید رازدار و امانتدار اسرار مردم باشد. از دیگر صفات خدا کریم بودن است، انسان هم باید کریم باشد و بدون اینکه از او درخواستی شود به اشخاصی که نیاز دارند رسیدگی کند و در مقابل توقعی نداشته باشد. پس، تربیت انبیا، تربیتی است که انسان را وارد فضایی نورانی می‌کند یا به عبارت دیگر انسان را آسمانی می‌کند. انسان در یک علو و مرتبه‌ای آفریده شده و به تعبیری که در روایت آمده انسان «علوی است» یعنی علو همت دارد و فطرتاً به مسائل پست و دور از ارزشهای انسانی توجهی ندارد. توجهش به مسائل بلند و متعالی است. خدای تعالی دوست دارد که انسان علوی و حسینی باشد. با آنکه همه خوبیهای عالم از سوی خداوند به امام حسین (ع) داده شده بود؛ یعنی او عصاره فضایل همه انبیا و اولیا بود، اما با همه این فضایل و کمالات او خود را فدای نجات بشریت و هدایت انسانها می‌کند؛ نجات بشر از خودخواهیها و بداندیشیها. انسانهای والا چنین‌اند. تمام کمالات انسان در بندگی خداست. خرق عادت، غیبگوئی، روی آب راه رفتن یا به هوا پریدن و در آتش رفتن برای انسان کمال نیست. کمال انسان بندگی خداست. نتیجه بندگی هم این است که انسان رنگ خدایی می‌گیرد. انسان اگر صفات الهی را در خود محقق کند آسمانی می‌شود. نتیجه تربیت انبیا رسیدن به کمالات واقعی است. اگر واقعا مریبان بشر بخواهند انسان را خوب تربیت کنند باید به دنبال انبیا بروند. یکی از بهترین برنامه‌های تربیتی برای انسان و مخصوصاً نسل جوان، آشنایی با نامه ۳۱ نهج البلاغه است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) آن را خطاب به امام حسن (ع) نوشته‌اند. اگر کسی واقعا بخواهد تربیت کند و تربیت شود این نامه کافی است. در واقع این نامه، نامه حضرت به جامعه نادان بشری است. چه رابطه‌ای بین اصل تربیتی که مورد نظر شماست و معرفت امام زمان (ع) وجود دارد؟ اگر کسی تربیت یافته مکتب انبیا و مکتب اسلام باشد تمام آرزویش این است که جامعه رشد کند، از فساد پاک شود و به صلاح برسد. کسانی که تربیت یافته و صالح‌اند قطعاً مصلح هم هستند ولی چون نمی‌توانند خودشان جامعه را اصلاح کنند؛ نیاز به مصلح جهانی را درک می‌کنند و منتظر ظهور آن مصلح جهانی می‌شوند؛ که همه انبیا منتظر ایشان هستند. انبیا، این مریبان بشر همگی منتظر ظهور مصلح جهانی بودند. آنها می‌خواستند که جامعه را اصلاح و افراد را تربیت کنند ولی چون موفق به تربیت کامل جامعه انسانی نشدند، آنها هم منتظر بودند که با ظهور حضرت بقیه‌الله، ارواحنا له الفداء، جامعه دلخواهشان تحقق پیدا کند.

اگر عدالت در جهان به دست امام مهدی (ع) تحقق پیدا کند خود زمینه‌ای خواهد شد برای تربیت همگان. البته اگر در شرایط و زمان فعلی کسی در فکر اصلاح و تربیت خودش باشد ارزش کارش بیشتر است. در روایت آمده ارزش کار چنین کسی هفتاد برابر ارزش کار کسی است که در زمان ظهور اقدام به اصلاح خود می‌کند. گو اینکه خود این افراد هم آرزو دارند که روزی برسد که زمینه بندگی و تربیت برای همه انسانها فراهم شود. معلوم است که در این زمان زمینه‌اش کم است اما در آن زمان یعنی زمان ظهور حضرت، زمینه تربیت و اصلاح بسیار فراوان و آسان خواهد شد. از این رو کسانی که تربیت یافته هستند بیش از همه طالب ظهور حضرت اند زیرا کسی که خواهان مصلح است باید خودش صالح باشد، صالح باشد و از فساد بیزار باشد تا خواهان مصلح شود. معرفت امام زمان قطعاً مراحلی دارد، آن مراحل کدامند و تربیت هر کس در هر مرحله‌ای چگونه است؟ البته نفوس مختلف است. وقتی هم حضرت تشریف بیاورند نفوس خیلی عوض نمی‌شوند، زمینه‌ها عوض می‌شوند. هاله‌ای از بندگی و رحمت در جامعه مشاهده می‌شود که پرده‌ای است بر روی همه عیوب و گناه تصور نکنید که اگر حضرت تشریف آوردند نفوس عوض می‌شود. مثالی می‌زنم قبل از تشکیل حکومت جمهوری اسلامی در ایران شراب‌فروشی و سایر مظاهر فساد و گناه در این کشور فراوان بود یعنی ظاهر کردن گناه رایج بود. اما در جمهوری اسلامی تظاهر به گناه یا کم است یا نیست. در جمهوری اسلامی نمی‌توانند علناً شراب‌فروشی باز کنند یا لخت و عور در خیابان بگردند. اما اگر بتوانند می‌کنند مثلاً در خانه خودشان بتوانند شراب می‌سازند، بتوانند قمار می‌کنند، زولی نمی‌تواند قمارخانه باز کنند. در پنهانی گناه می‌کنند اما در عین و آشکار نه. در زمان حکومت حضرت کسی حتی در منزل خودش هم نمی‌تواند گناه بکند. در همین دوران یعنی دوران غیبت، رابطه بین معرفت امام و تربیت انسان چگونه است؟ همیشه بهترین وسیله تربیت، توجه به حضرت است. ما معتقدیم حضرت در یک نقطه از عالم حضور فیزیکی دارند، اما از نظر احاطه وجودی، ایشان بر تمام جهان خلقت احاطه دارند. بندگان درجه چندم هم همین‌طورند و خیلی احاطه و اشراف دارند. اگر کسی بخواهد امام را بشناسد حداقل یک مرتبه باید «زیارت جامعه کبیره» را مطالعه کند. در اصل صدور این زیارت از معصوم نباید شبیه کرد چون غیر از امام معصوم کسی نمی‌تواند چنین جملاتی بسازد. در این زیارت دو بیست و اندی صفت برای امامان بر شمرده شده است که هر کدام از آنها خودش یک دنیا معنا دارد. به قول آقایان اهل علم «تعلیق بر وصف مشعر بر علیت است در برخی از اوصافی که در این زیارت به آنها اشاره شده دقت کنید: «بیت النبوة؛ خاندان نبوت؛ موضع الرساله؛ خاستگاه و جایگاه رسالت؛ «معدن الرحمة؛ معدن و سرچشمه رحمت؛ «قاده الامم، پیشوایان امتها. معنای این اوصاف این است که تمام انبیا هر چه تربیت می‌کردند مربوط به امامت است. ما معتقدیم که امام هر جا هست خدا هست، هر جا خدا هست امام هست و از ازل تا به ابد را می‌داند یعنی «ملکه علمی دارد. ملکه علمی یعنی اینکه حضرت هر گاه اراده فرماید جایی را ببیند، می‌بیند. او لازم نیست در حالت عادی و از نظر عنصری ببیند بلکه در ملکه علمی‌اش، در علم اجمالی و علم تفصیلی‌اش هست. علم امام با علم خدا فرقی ندارد. قدرت‌ش با قدرت خدا فرقی ندارد. فرقی و جوب و امکان است. خدای تعالی واجب بالذات است. قدرت او عین قدرت است نه اینکه کسی به او قدرت داده باشد. غیر خدا قادر است چون قدرت را خدا به او داده اگر نداده بود قدرت نداشت. خدا عین هستی است، عین قدرت است، عین علم است. این را می‌گویند جوب ذاتی، ولی ماسوی‌الله همه عالم امکان‌اند. وقتی اراده الهی بر این قرار بگیرد که آن بزرگوار، امام عصر، حضرت بقیه‌الله (عج) بیاید و اینهمه ظلم و جنایت را از روی زمین بردارد می‌آیند. اراده ایشان اراده خداست. قدرت ایشان قدرت خداست. در عین اینکه فقیر است، او و همه فقیرند، اما او آئینه خداست «عین الله است» «قدرت الله است» «اذن الله است». آنچه خدا می‌شنود او می‌شنود. آنچه خدا می‌بیند او می‌بیند، آنجایی که خدا هست او هم هست. از تمام ذرات جهان از ازل تا به ابد اطلاع دارد. محیط است چون خدا، محیط است. هر صفتی که خدای تعالی دارد او به حقیقت دارد. وقتی انسان بداند که کسی حاضر و ناظر است و حرکات و اعمال او را می‌بیند از اعمال خود مراقبت می‌کند. کسی که معتقد به امامی است که نماینده خداست در روی زمین و در کل جهان

خلقت، اولاً- از اعمال خودش مراقبت می‌کند و ثانیاً هر چه به آن بزرگوار بیشتر توجه پیدا کند آن بزرگوار هم بیشتر متوجهش می‌شود. این رابطه طرفینی است. پس بهترین وسیله تربیت، توجه به حضرت بقیة‌الله است و اتفاقاً انسان از حضرت بیشتر خجالت می‌کشد تا خدای تعالی؛ چون یک سنخیتی بین خود و او می‌بیند. مثل الان، ما انسانها می‌دانیم خدا حاضر و ناظر است ولی از او خجالت نمی‌کشیم اما از انسانها خجالت می‌کشیم. چون با آنها سنخیت داریم. با حضرت هم سنخیت داریم از نظر انسان بودن اما می‌دانیم که آن حضرت احاطه وجودی دارند و همه اسرار خلقت را می‌دانند. بنابراین ما فقط باید از درون خودمان را بسازیم نه فقط از بیرون و ظاهر. مراتب مختلف معرفت چه تاثیری در میزان آمادگی انسان برای ظهور دارد؟ هر چه شخص معرفتش بیشتر باشد دلش بیشتر برای جامعه می‌سوزد. درون و برونش یکی می‌شود، چون درون و برونش می‌سوزد، در دلش دعا می‌کند، تلاش می‌کند و فعالیت می‌کند برای زمینه‌سازی حکومت جهانی امام زمان (ع). منظور از «هدایت به امر» که در مورد امام زمان (ع) مطرح می‌شود چیست؟ هدایت به امر یعنی هدایت تکوینی (درونی) در برابر هدایت تشریحی. هدایت تشریحی این است که می‌گوید: این کار را بکن، آن کار را نکن، این کار خلاف است یا نیست. امام، چهار منصب دارند: ۱. مرجعیت دینی؛ ۲. مرجعیت علمی؛ ۳. مرجعیت حکومتی؛ ۴. واسطه فیض بودن. ممکن است امام بالفعل منصب حکومت را نداشته باشد، اما منصب واسطه فیض بودن همیشه هست. او در پس پرده غیب است و در پس پرده غیب هم کار خودش را می‌کند. در پس پرده غیب کار ایشان واسطه فیض بودن و اشراف بر کل موجودات است. یعنی واسطه در ثبوت، اثبات است و تمام مراحل کمال انسانی است. بنابراین هدایت به امر یعنی اینکه حضرت در درون موجودات نفوذ دارد و حرکت موجودات به سمت کمال به وسیله حضرت صورت می‌گیرد. نحوه بهره‌مندی از نعمت هدایت حضرت چگونه است؟ انسان به اندازه‌ای که در طیف مرحمت حضرت حجت (ع) و معرفتشان واقع بشود از آن حضرت بهره می‌گیرد. شما ببینید، آهن‌ربا، براده‌های آهن را جذب می‌کند اما، سنگ را جذب نمی‌کند. باید سنخیت ایجاد کرد. آن حضرت صفات عالیه دارد انسان هم باید صفات عالیه داشته باشد تا در حوزه جذب ایشان قرار گیرد. مروت، عاطفه، آزادگی، ایثارگری، بزرگواری، کریمانه برخورد کردن با خلق‌الله، اینها وسایل ارتباط و نزدیکی با حضرتند. داد و قال و... که وسیله ارتباط نیست. سنخیت باید پیدا کنی تا در طیف مرحمت، محبت و معرفت واقع شوی. یک جذبه از هزار سال عبادت بهتر است. یک دفعه انسان را می‌برند به عرش اعلا. چگونه می‌توان در حوزه جذب آن حضرت قرار گرفت و توفیق هدایت شدن به دست ایشان را پیدا کرد؟ انجام کارهای نیک، عمل به دستورات شرع، داشتن صفات عالیه، داشتن اخلاق خوب، خدمت کردن به مردم، مهربان بودن، عاطفه داشتن. عاطفه از کمالات انسانی است. چون بزرگ‌ترین خادم بشریت انبیا و اولیا هستند و بزرگ‌ترین خادم بشریت امام زمان (ع) است؛ بنابراین با خدمت کردن می‌توان با امام زمان رابطه برقرار کرد. انسان هر چه خدمتگزار صادق‌تری برای مردم باشد ارتباطش با امام زمان (ع) قوی‌تر می‌شود. بعضیها حاضر نیستند حتی نماز غفیله‌شان را برای انجام کار یک مسلمان ترک کنند، چنین شخصی چطور می‌تواند با امام زمان ارتباط داشته باشد؟ نقل است امام صادق (ع) در اعتکاف بودند ولی رفتند کارهای مردم را انجام دادند. برآورده کردن حاجت مؤمنان برابر با هزاران سال عبادت است. حضرت چگونه به تربیت مردم و شیعیان خود می‌پردازند؟ آفتاب کارش نور دادن و حرارت دادن است و اشیا به نسبت استعدادهای خودشان، از این نور و حرارت استفاده می‌کنند و کمال می‌یابند. همان‌گونه که موجودات عالم بسته به استعداد خودشان از نور خورشید بهره‌مند می‌شوند. انسان نیز از نور وجود امام زمان (ع) بهره‌مند می‌شود. وقتی آفتاب به گل و ریحان می‌تابد، بوی عطرش حال آدم را جا می‌آورد، اما همین آفتاب وقتی به گندابی می‌تابد بوی گندش را زیاد می‌کند. بعضی وقتها یک نقطه روشنی در وجود انسان هست که اشعه وجود امام زمان (ع) در آن نقطه اثر می‌کند و آن نورانیت زیاد می‌شود. مثل آنها که در جبهه بودند؛ ۷۰ ساله را یک شبه طی کردند، یک ساعته طی کردند، یک دقیقه طی کردند. آیا می‌توان گفت که همه تربیتها از مجرای امام عصر (ع) صورت می‌گیرد؟ غیر از این نیست. آفتاب نورافشانی‌اش به وسیله اوست، ماه تاثیراتش به وسیله

اوست، تمام حرکت موجودات تحت تاثیر تربیت اوست؛ منتها تربیت به سیاق خودش. در عالم خلقت یک چیزی زهر می‌شود و یک چیزی عسل؛ بستگی به موجودی دارد که آن را تولید می‌کند. زنبور عسل باشد، عسل تولید می‌کند، افعی باشد زهر تولید می‌کند. هر چیزی خاصیت خودش را دارد. شما تخم حنظل را می‌کارید؛ حنظل رشد و نمو می‌کند. اما تخم خربزه را بکارید می‌بینید که خربزه شیرین به عمل می‌آید. این شیرینی و تلخی مربوط به استعداد خود دانه است که با عنایت حضرت این استعدادها به کمال می‌رسند. استعداد شیطان ضلالت و گمراهی است، اگر قدرت به او بدهی گمراه می‌کند؛ چون وجودش ضلالت و گمراهی را اقتضا می‌کند؛ چون خودش غاوی است و اغواگری در ذات اوست، همه کارش این است که بشر را اغوا کند، بشر را از هدفش دور کند، بشر را گمراه کند و به پرتگاه ببرد تا انسان هم هدفش را گم کند و در نتیجه مثل او شقی شود. تربیت و معرفت امام زمان (ع) با هم چه رابطه‌ای دارند. رابطه‌ای مستقیم دارند. هر چه تربیت عالی‌تر، معرفت عالی‌تر، هر چه معرفت عالی‌تر، تربیت عالی‌تر. دور معی است؛ یعنی معیت دارد؛ هر چه معرفت بیشتر باشد تسلیم بیشتر می‌شود. هر چه تربیت و تسلیم و... بیشتر شود معرفت بیشتر می‌شود. تربیت و معرفت و آمادگی با یکدیگر تناسب دارند. هر چه معرفتش بیشتر باشد، تربیتش بیشتر است، هر چه تربیتش بیشتر باشد معرفتش بیشتر است. هر چه تربیت و معرفتش بیشتر باشد آمادگیش بیشتر می‌شود. پس رابطه‌ای مستقیم دارند. به جوانهای این دوره چه توصیه‌ای می‌کنید؟ جوانهای این دوره اگر می‌خواهند سلامت و صلاح خودشان را تامین کنند و خدمتگزار باشند باید دلداده امام زمان (ع) باشند و بدانند که فرمانروای کل عالم اوست و او می‌تواند انسان را اصلاح کند. اگر انسان خودش را در اختیار او بگذارد اصلاح می‌شود. دل ما از آهن که سخت‌تر نیست، آهن به دست حضرت داوود (ع) نرم شد، باید دل را بدهیم به امام زمان (ع)، او دلبر ماست. اگر دل‌مان را بدهیم به امام زمان، امام زمان دل ما را اصلاح می‌کند. بنابراین باید زیاد دعا کنیم برای فرج آقا امام زمان تا آن بزرگوار هم برای ما دعا کند. خودش فرمود: «اکثروا الدعاء بتعجيل الفرج فان ذلك فرجکم؛ زیاد دعا کنید برای فرج، فرج شما همین است. جوانهای امروز بهترین راهشان توجه به آقا است. بدانند که یک آقایی دارند که این آقا آنها را می‌بیند، ناظر است. منتها ما او را نمی‌بینیم. تو از جان خودت می‌خواهی خیردار شوی با جان جانان‌ت حرف بزن. بگو: آقا! تو فرمانروای کل عالمی. تمام موجودات در قبضه شماست. من را در قبضه خود بگیر. این درخواست هم باید صادقانه صورت بگیرد نه این که از او بخواهیم ظهور کند و به میل ما رفتار نماید. «امام شناسی بهترین بحث برای جوانان است - که متأسفانه رایج نیست - تا جوانها بتوانند امامشان را بشناسند. امام را بشناسند به نورانیت نه این که بگویند: قربان چشمان امام زمان (ع) بروم، قربان ابرویش بروم، قربان کفشش بروم، اینها فایده ندارد، کافی نیست. امام زمان که این نیست. امام زمان یک مقام الهی دارد که همه ما سر سفره او هستیم. باید بدانیم که سر سفره او هستیم. این سفره مال امام زمان است. این مغز ما مال امام زمان (ع) است. برای فرج زیاد دعا کنید. یک فرج عمومی است که ان‌شاءالله تشکیل حکومت است و یک فرج خصوصی است. یکی از خدمتهای به امام زمان (ع) دعا کردن است. خود ایشان هم دعا می‌کنند. وقتی شما به آقایی مثل او خدمت کنید چند جور افاضه می‌کند؛ برای انسان گشایشها می‌شود؛ بینشش بالا می‌رود و امکانات برای او ایجاد می‌شود. این است که باید نسل جوان ما برای تکامل روح خودشان دائماً به یاد حضرت باشند. مرحوم آیه‌الله حاج آقا اباصالح فاطمی قمی توصیه می‌کنند که با خطاب «یا اباصالح و یا صاحب‌الزمان به حضرت توجه پیدا کنید و باز ایشان می‌فرماید: من در سجده یومیه در بین الطلوعین بین حالت خواب و بیداری یک حالتی پیدا کردم و دیدم در یک بیابانی گم شده‌ام، هاتفی صدا می‌زند: «یا اباصالح المهدی اغثنی من نمی‌دانستم این کنیه حضرت است، بعد از این ماجرا فهمیدم کنیه حضرت است. یکی از کنیه‌های حضرت «اباصالح است. او پدر هر چه آدم صالح است. بنابراین آدم باید صالح باشد

سلسله جلسات آیت‌الله ناصری انتظار؛ فضیلت، معنا و شرایط موضوع بحث راجع به قطب عالم امکان، محور عالم وجود، واسطه بین عالم غیب و شهود، حضرت بقیه‌الله (ع) بود. در جلسه اول گفتیم که خلیفه عالم وجود باید دارای دو جنبه باشد؛ یک جنبه «یلی‌الحقی» و یک جنبه «یلی‌الخلق» که از جنبه یلی‌الحقی استفاضه و از جنبه یلی‌الخلق افاضه کند. مثل ترانس برق که واسطه است بین نیروگاه و لامپهای روشنایی. جلسه دوم راجع به اشکالاتی بود که به حضرت بقیه‌الله، روحی‌له‌الفداء، و مذهب شیعه شده بود. عرض کردم حدود دوازده اشکال شده است و در بین این دوازده اشکال، دو اشکال چشمگیر است و بقیه قابل اعتنا نیست؛ یعنی جوابش خیلی سهل‌المعونه است. دو اشکال را عرض کردم اشکال اول راجع به طول عمر حضرت بود و مفصلاً بیان شد و جوابش را حلاً و نقضاً بیان کردم. در جلسه سوم هم اشکال دوم که راجع به نفع حضرت در زمان غیبت بود بررسی شد. در این جلسه موضوع بحث، فضیلت انتظار، معنی انتظار و شرایط انتظار است. اولاً این عقیده و ایده شیعه است که منتظر حضرت بقیه‌الله، روحی‌له‌الفداء، است. روایاتی در این زمینه هست که چند نمونه را خدمت شما عرض می‌کنم. مجموع روایاتی که از نبی اکرم (ص) تا امام حسن عسکری (ع) راجع به انتظار و فضیلت انتظار و اجر و ثواب منتظران رسیده ۹۹ روایت است. در یکی از این روایات که از حضرت امام صادق (ع) نقل شده چنین آمده است: «المنتظر لأمرنا كالمتشحط بدمه فی سبیل الله»؛ کسی که منتظر فرج امام زمان (عج) باشد مثل کسی است که در راه اسلام در خون خودش غلتیده است. کسی که در راه اسلام به شهادت برسد چه اجر و مقام و ثوابی دارد؟ کسانی هم که منتظر امام زمان (عج) هستند همین اجر و ثواب را دارند. روایت دیگری نیز از حضرت صادق (ع) نقل شده که می‌فرماید: «إعلموا أن المنتظر لهذا الأمر له مثل اجر الصائم القائم»؛ کسی که منتظر امام زمان باشد اجر و مزدش همانند اجر و مزد کسی است که همیشه در حالت صیام مشغول نماز باشد؛ یعنی روزها روزه و شبها مشغول عبادت باشد. در روایت دیگری امام جواد (ع) می‌فرماید: «أفضل أعمال شیعتنا انتظار الفرج»؛ بهترین اعمال شیعه ما انتظار فرج امام زمان (عج) است. روایت دیگری است از رسول اکرم (ص). براساس این روایت آن حضرت روزی در حالی که در بین جمعی از اصحاب نشسته بودند، فرمودند: «اللهم لئن لفتنی إخوانی؛ خداوندا، برادران مرا به من برسان! عرض کردند: «یا رسول الله! برادران شما چه کسانی هستند؟» حضرت فرمودند: «برادران من آن کسانی هستند که در زمان خلیفه دوازدهمی من حضرت بقیه‌الله قرار می‌گیرند و منتظر آن آقا هستند.» عرض کردند: «یا رسول الله! ما در برابر شما شمشیر می‌زنیم، قرآن در بین ما نازل شده است، ما برادران شما نیستیم و آنهایی که صدها سال یا هزارها سال دیگر می‌آیند، آنها برادران شما هستند؟» حضرت فرمودند: «شما مرا می‌بینید، معجزات مرا می‌بینید، در جلسات من حاضرید و حرفهای مرا می‌شنوید ولی آنها در حالی که من ایمان می‌آورند که مرا ندیده‌اند. آنها برادران من هستند لکن شما اصحاب من هستید.» ۴ و این بزرگ‌ترین مقام است برای شیعه‌ای که حالت انتظار در وجودش باشد. روایت دیگری است از حضرت علی (ع). ایشان می‌فرماید: «أفضل عبادة المؤمن إنتظار فرج الله»؛ ۵ برترین عبادتی که از مؤمن صادر می‌شود، انتظار فرج است. انتظار امام زمان (عج) افضل همه عبادات است، خواه عبادت اعتقادی باشد خواه عبادت با ارکان و اعضاء بدن. حضرت سجاد (ع) نیز درباره فضیلت انتظار می‌فرماید: «إن أهل زمان غیبة القائلون بإمامته المنتظرون لظهوره أفضل من أهل کلّ زمان؛ کسانی که در زمان غیبت قائل به امامت حضرت بقیه‌الله و منتظر ظهور آن حضرت هستند، از اهل همه زمانها افضل هستند. بعد می‌فرماید: «لأن الله تعالی ذکره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة»؛ ۶ این طایفه افضل از همه هستند؛ زیرا خداوند عقل و فهم آنها را کامل کرده است به گونه‌ای که غیبت و ظهور نزدشان مساوی است؛ یعنی جداً به وجود مقدس حضرت بقیه‌الله و عدم مصلحت در رؤیت و شناخت حضرت معتقدند. اگر چه آن حضرت در بین اجتماع هستند و ما ایشان را می‌بینیم و ایشان ما را می‌بینند، لکن ما ایشان را نمی‌شناسیم؛ مانند برادران حضرت یوسف (ع) که آن حضرت را می‌دیدند اما نمی‌شناختند که این برادرشان است و بعد از کشف حجب معلوم شد که برادرشان است. در روایت آمده است که: «مثل شما با امام زمان مثل برادران یوسف با برادرشان است.» ۷ نه اینکه امام زمان در پس پرده‌ای باشد یا یک جای مخفی

باشد و کسی ایشان را ملاقات نکند. این حسابها نیست. حضرت در اجتماعات هستند و کسی آن بزرگوار را نمی‌شناسد. معنای غیبت، عدم حضور نیست. معنای غیبت، عدم شناخت است. غیبت در لغت به هر دو معنا آمده است؛ هم به معنای عدم حضور و هم به معنای عدم شناخت، اما غیبت آن حضرت به معنای عدم شناخت ایشان است و گرنه آن حضرت در بین ما هستند. در روایتی که از نایب امام زمان (ع) محمد بن عثمان عمری نقل شده، آمده است: «والله إن صاحب هذا الأمر ليحضر الموسم كل سنة، يرى الناس و يعرفهم و يرونه و لا- يعرفونه.» ۸ حضرت صاحب الامر هر سال در اجتماع حج حضور می‌یابد. آن حضرت مردم را می‌بیند و می‌شناسد اما مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند. روایت دیگری است از معصوم (ع) که می‌فرماید: «المنتظر للثاني عشر كالشاهر سيفه بين يدي رسول الله يذب عنه» ۹ کسی که منتظر امام دوازدهم باشد مثل کسی است که شمشیر دست بگیرد و از نبی اکرم (ص) دفع دشمن بکند. کسی که شمشیر داشته باشد و از نبی اکرم (ص) دفع دشمن بکند چه ثواب و اجر و مقامی دارد؟ کسانی که منتظر امام زمان هستند، چنین اجر و مقامی برایشان هست. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «دولت ما آخرین دولتهاست» ۱۰ یعنی هر صنفی از اصناف بنی آدم حکومت و ریاست و زمامداری می‌کنند تا بفهمند که نمی‌توانند اجتماع را اصلاح بکنند و لذا زمانی که حضرت بقیه الله تشریف آوردند و اصلاح کردند نگویند که اگر حکومت به دست ما هم می‌رسید همین کار را می‌کردیم. اگر چنانچه یک طایفه، دو طایفه به حکومت برسند، یک قشر، دو قشر از اجتماع به حکومت و ریاست و زعامت برسند و امام زمان بیایند؛ موقعی که حضرت عدل واقعی را پیاده کردند آن قشر می‌گویند اگر ما هم بودیم همین کار را می‌کردیم؛ امام زمان (عج) کار خاصی نکرده‌اند. لذا تمام اقشار و تمام اصناف باید بیایند به حکومت برسند و بفهمند که حنایشان رنگی ندارد. نمی‌توانند اجتماع را اصلاح بکنند. موقعی که آن حضرت تشریف آوردند و اجتماع را اصلاح کردند دیگر نگویند اگر ما هم بودیم همین کار را می‌کردیم. تا معلوم شود یک قدرتی ماوراء قدرت بشری، حاکم بر اجتماع است. امام محمد باقر (ع) نیز در این باره می‌فرماید: «ما ضرمن مات منتظراً لأمرنا ألا يموت في وسط فسطاط المهدي و عسكريه» ۱۱ کسی که منتظر ظهور امام زمان (ع) و قبل از ظهور از دنیا برود ضرر نکرده که در خیمه گاه مهدی و سپاهیان او از دنیا نرفته است؛ زیرا همین انتظارشان برای فرج امام زمان (ع) دارای اجر و مقام است. امام صادق (ع) در روایتی می‌فرماید: «إذا قام أتى المؤمن في قبره فيقال له: يا هذا إنه قد ظهر صاحبك! فإن تشأ أن تلحق فالحق، و إن تشأ أن تقيم في كرامه ربك فأقم» ۱۲ بعد از اینکه حضرت تشریف آوردند به مؤمنانی که در قبرند گفته می‌شود: «صاحب شما آمد، می‌خواهی بلند شو؛ رجعت کن، بیا محضر حضرت، می‌خواهی هم استراحت کن؟ اختیار با شماست.» یکی از عقاید شیعه این است که بعد از اینکه حضرت آمدند رجعتی خواهد بود. اصل رجعت دو قسم است: یکی رجعت صغری و دیگری رجعت کبری. رجعت صغری در زمان بقیه الله الاعظم (ع) است؛ یعنی در زمان حضرت عده‌ای زیادی از انبیا و مؤمنان زنده می‌شوند و در پیشگاه آن حضرت شمشیر می‌زنند. رجعت کبری در زمان رجعت حضرت امیرالمؤمنین (ع) است. موقعی که حضرت علی (ع) و بعد از حضرت بقیه الله آمدند رجعت کبری شروع می‌شود و این که چند سال طول می‌کشد، بماند ۱۳. روایت دیگری است از امام صادق (ع) ایشان می‌فرماید: «من دين الائمة الورع والعفة والصلاح و انتظار الفرج» ۱۴ مؤمن کسی است که با ورع باشد، واجبات را انجام دهد و محرمات را ترک کند؛ تقوی داشته باشد؛ عفت داشته باشد؛ نجابت داشته باشد و هم منتظر امام زمان (عج) باشد. یکی از علائم و مشخصات مؤمن انتظار فرج امام زمان (عج) است. روایتی است از امام حسن عسکری (ع) می‌فرماید: «مثله في هذه الائمة مثل الخضر، عليه السلام، و مثله كمثل ذي القرنين»؛ مثل امام زمان (عج) در زمان غیبت مثل خضر است. حضرت خضر (ع) الآن موجودند ولی نمی‌دانیم کجا هستند. امام زمان (عج) هم همینطور هستند. همانطور که معتقدیم حضرت خضر (ع) زنده و حاضر است؛ امام زمان (عج) هم به همین نحو زنده هستند و در اجتماع هستند. بعد حضرت می‌فرماید: «والله ليغيبن غيبة لاينجو فيها من التهلكة إلا من يثبتته الله على القول بامامته و وقفه للدعاء بتعجيل فرجه» ۱۵ قسم به ذات احدیت، فرزند من غیبتی خواهد داشت که در آن نجات پیدا نمی‌کند از هلاکت مگر کسی که تقوی پیشه کند و قائل به امامت آن حضرت باشد و دعا برای تعجيل فرج بکند.

اگر این سه حالت و این سه بعد در وجودش بود، این شخص اهل نجات است. روایتی است از حضرت رسول اکرم (ص) که می‌فرمایند: «أفضل العبادۃ إنتظار الفرج»؛ برترین عبادتها انتظار فرج است. اگر حالت انتظار در کسی باشد ثواب عبادت در نامه اعمال وی ثبت می‌شود. مثل کسی که با وضو می‌خوابد. این شخص خواب است اما ثواب عبادت برایش می‌نویسند. حالت انتظار داشتن هم همینطور است. در روایت دیگری است که حضرت فرمودند: «أفضل أعمال أمتی إنتظار الفرج»؛ بهترین اعمال امت من منتظر فرج امام زمان (عج) بودن است. در روایت دیگری هم داریم: «أفضل العبادۃ الصمت و انتظار الفرج»؛ بهترین عبادات این است که انسان زبانش را کنترل کند؛ مراقب زبانش باشد. فکر کند بعد سخن بگوید و منتظر فرج باشد. پدری به پسرش دستور داد که «امروز از صبح تا آخر شب آنچه گفته‌ای یادداشت کن و شب به من بگو». پسر قبول کرد و نوشت. دید خیلی زیاد می‌شود. تا ظهر چند صفحه‌ای پر شد. دیگر تا شب نوشت. شب که شد پدرش گفت: «چه شد، چه کردی؟» پسر گفت: «توانستم همه را یادداشت کنم». پدر گفت: «چرا نتوانستی؟» گفت: «تا ظهر نوشتم. چند صفحه شد. دیدم اگر بخوام تا شب بنویسم، دفترچه می‌شود». پدر گفت: «این کار را از تو خواستم تا به تو بفهمانم که گفتار یک روزت را نمی‌توانی برای پدرت بگویی. گفتار یک عمرت را چطور می‌خواهی برای خدا بگویی و حساب پس بدهی؟» این مطالبی که از زبان ما صادر می‌شود، همه پرونده می‌شود. صریح آیه قرآن است: «ما یلفظ من قول إلاّ لده رقیب عتید»؛ همه آنچه می‌گوییم، از شوخیها و جدیها و مزاحها، ثبت می‌شود و به همه اینها باید جواب بدهیم. آخرت یک روز طولانی است، ۵۰ هزار سال، ۵۰۰ هزار سال باید بایستیم و جواب ۷۰ سال عمر را بدهیم. زبان چیز عجیبی است. باید بسیار دقت کنیم. روایت دیگری است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند: «سیأتی قوم من بعدکم الرجل منهم له أجر خمسين منکم»؛ قومی پس از شما می‌آید که اجر یک نفر از آنها با اجر ۵۰ نفر از شما که اصحاب من هستید برابر خواهد بود. یک عده‌ای در آخر الزمان می‌آیند که اجر و مزد اعمال آنها مطابق ۵۰ نفر از شما است. عرض کردند، «یا رسول الله، نحن کنا معک ببدر و أحدف...»؛ یا رسول الله! ما در جنگ بدر واحد کمک شما و قرآن بودیم و یاری می‌کردیم، آن وقت یک عده‌ای در آخر الزمان می‌آیند که اجرشان با اجر ۵۰ نفر ما برابر است؟» حضرت فرمودند: «بله، اگر شما در ناراحتیها و فشارهایی که آنها واقع می‌شوند واقع می‌شدید، تحمل نداشتید ۲۰. در آخر الزمان فشارها و ناراحتیها شدید است. اینان در برابر این فشارها و ناراحتیها صبر و تحمل می‌کنند و دست از عقایدشان بر نمی‌دارند. روایت دیگری است از امام سجاد (ع). آن حضرت می‌فرمایند: «من ثبت علی ولایتنا فی غیبه قائمنا أعطاه الله أجر ألف شهید مثل شهداء بدر و أحد»؛ کسی که در زمان غیبت کبری و آخر الزمان، ثابت قدم باشد اجر و مزدش برابر اجر و مزد هزار شهید است ۲۱. روایت معتبر است. کسی که در زمان غیبت عمل به وظیفه بکند واجباتش را انجام دهد و محرمات را ترک کند و ظواهر شرع را - کما هو حقّه - طبق وظائفش انجام دهد اجر هزار شهید در نامه عملش ثبت می‌شود. روایات در این زمینه زیاد است. دیگر روایات هم به همین مضامین و منوال است. برای آنکه بدانیم منتظر واقعی کیست و این روایات در شأن چه کسانی است، ابتدا انتظار را معنا می‌کنیم. آیا همین که بنشینیم و ادعا کنیم که منتظر امام زمان (عج) هستیم کافی است؟ همین انتظار است؟ آیا این همه ثواب که ائمه اطهار (ع) و نبی اکرم (ص) فرموده‌اند، برای کسانی است که می‌نشینند و می‌گویند: «ما منتظریم» و هر کاری هم که دلشان می‌خواهد می‌کنند و هر راهی هم که دلشان خواست می‌روند؟ انتظار؛ یعنی انزجار از وضع موجود و تقاضای حالت مطلوب تر. مثلاً شخصی مریض است، حالش خیلی بد است و اطرافیان او امیدوارند که حالش بهتر شود. می‌گویند منتظریم حالش خوب شود. پس انتظار؛ یعنی از حال فعلی ناراضی‌ام و یک وضع مطلوب تر را می‌خواهم. این معنای انتظار است. مثلاً پسرش رفته است سفر. سؤال کنی می‌گوید: «از نیامدنش خیلی ناراحتم، اما منتظرش هستم»؛ یعنی من از این غیبت او ناراضی و ناراحتم و منتظرم که او برگردد و حالم بهتر شود. یا اینکه مثلاً تاجر است که از نظر تجاری وضع خوبی ندارد و بازارش کساد است. می‌پرسیم «وضعتان چه طور است؟» می‌گوید: «وضع خوبی نداریم، اما منتظریم خوب شود. خبر داده‌اند که وضع خوب می‌شود، ما هم منتظریم که وضع خوب شود»؛ یعنی کاملاً از وضع کنونی ناراضی

است و منتظر وضع بهتری است. آیا کسانی که منتظر امام زمان (عج) هستند همین حالت را دارند؟ واقعاً از وضع فعلی خود و جامعه ناراضی‌اند. اگر انسان با کسانی که ایجاد فساد می‌کنند، ولگرد هستند، معصیت می‌کنند، اسیر هوای نفس هستند، ارتباط داشته باشد، از وضع فعلی که الآن جامعه دارد، راضی باشد، انتظار معنا ندارد. انتظار معنای مرکبی دارد: نفی و اثبات. عدم رضایت از وضع فعلی و انتظار وضع بهتر. انتظار؛ یعنی آماده باش برای یاری امام زمان (عج). منتظرم، یعنی وجودم کلاً در انتظار بقیه‌الله‌الاعظم (ع) است که بیاید و انقلاب جهانی ایجاد بکند. امام زمان (عج) که می‌آید انقلاب مملکتی و مقطعی نمی‌کند، بلکه انقلاب ایشان، انقلابی در کل جهان است. یعنی انقلابی می‌کنند که از حضرت آدم (ع) تا به حال که شش یا هفت هزار سال، کمتر یا بیشتر از آن می‌گذرد چنین انقلابی ایجاد نشده است. انقلابی که ایشان ایجاد می‌کنند یک انقلاب جهانی است. پس افراد خاصی می‌توانند با حضرت همکاری بکنند و قدرت دارند که از اعوان و انصار حضرت بقیه‌الله باشند. معنای انتظار عدم رضایت از وضع فعلی و کمال اشتیاق به پیاده شدن عدل الهی در سراسر جهان است. حال چه کسانی منتظرند؟ منتظران باید کسانی باشند که مهذب باشند، خودشان را اصلاح کرده باشند. من که مرتکب صدها گناه می‌شوم، مرتکب صدها جنایت می‌شوم و عشق و علاقه به فساد می‌ورزم، چه طور می‌توانم بگویم که منتظر آقا هستم؟ منتظرم که بیایند گردن مرا بزنند؟ چون حضرت که می‌آیند، مبارزه با فساد می‌کنند. می‌خواهند عدل واقعی و عدل الهی را در سراسر دنیا، پیاده بکنند. ریشه‌های فساد را از بین ببرند. وقتی که وجود انسان سرطانی باشد، وقتی عضوی سرطانی باشد، قابل معالجه نیست. باید قطع شود. پس انسان باید خودش را اصلاح کند. حضرت که بیایند دو انقلاب می‌کنند، انقلاب درونی و انقلاب بیرونی. انقلاب درونی را از هم اکنون باید شروع کنیم. انسانی که می‌خواهد بگوید منتظر امام زمان (عج) است و می‌خواهد از منتظران باشد و این روایات شامل حال او بشود، باید مشغول تهذیب باشد «قد أفلح من زكّها» ۲۲ رستگاری در پرتو تزکیه است؛ یعنی اول تخلیه بکند و بعد هم تخلیه. اول صفات رذیله را از خودش دور کند و بعد هم صفات حمیده را در خودش به وجود بیاورد. الآن هم کسانی که محضر حضرت مشرفند پنج طایفه هستند: اوتاد، نجبا، نقبا، رجال الغیب، و صلحا و در هر کدام از این طایفه‌ها هم عده زیادی هستند. اینان هم از آب و خاک و از اولاد آدم هستند اما با رشد، تقوی، تهذیب، خودسازی و حاکمیت اسلام بر وجودشان، به این تقرب رسیده‌اند و تشرف اختیاری محضر حضرت پیدا کرده‌اند. پس شرط منتظر بودن این است که انسان خودسازی بکند. خدا می‌داند که دامن همه ما آلوده است؛ بزرگ و کوچک ندارد. هیچ کدام ما معصوم نیستیم. خدا شاهد است که اگر توبه از اعمال گذشته بکنیم و عزم و جزم بر ترک معصیت در آینده داشته باشیم و واجبات را اول وقت انجام بدهیم و توسلات به حضرت بقیه‌الله داشته باشیم، ان شاء الله همه ما از منتظران و مورد عنایت حضرت خواهیم بود. خدایا قسمت می‌دهیم به عزت محمد و آل محمد فرج امام زمان را نزدیک بگردان. موانع ظهورشان را برطرف بگردان! خدایا قلوب ما را هم به نور ایمان و تقوی و ولایت و خلوص بیش از پیش منور بفرما! خدایا رفع ظلم و ناراحتی و طغیان‌گری از مسلمان‌ها بفرما! شر اشرار را به خودشان برگردان! خدایا قسمت می‌دهیم به عزت محمد و آل محمد راه نجاتی برای مسلمانان فلسطین فراهم بفرما! خدایا قسمت می‌دهیم به عزت محمد و آل محمد اسامی همه ما را در طومار اصحاب و انصار امام زمان (عج) ثبت و ضبط بگردان! پی‌نوشتها: ۱. المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳. ۲. الکلینی، محمدبن یعقوب الکافی، ج ۲، ص ۲۲۲. ۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۶، ح ۴. ۱. همان، ج ۵۲، ص ۱۲۳. ۵. همان، ص ۱۳۱. ۶. همان، ج ۳۶، ص ۳۸۶. ۷. الطوسی، محمدبن الحسن، کتاب الغیبه، ص ۲۲۲. ۸. همان، ص ۲۲۱. ۹. همان، ج ۵۲، ص ۱۲۹، ح ۲۴. ۱۰. همان، ج ۵۲، صص ۳۳۸-۳۳۹، ح ۸۳. ۱۱. الکلینی، محمدبن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۳۷۲. ۱۲. المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۳، ص ۹۱. ۱۳. ائمه (ع) در زمان حضرت بقیه‌الله بر نمی‌گردند. فقط از آن جهت که امام را امام باید غسل دهد و نماز بخواند و کس دیگری امکان ندارد، حضرت بقیه‌الله بعد از ۷ سال که هر سالی ۱۰ سال می‌شود که ۷۰ سال می‌شود شهید می‌شوند «ما منا إلا مقتول او مسموم»، حضرت ابا عبدالله (ع) رجعت می‌کنند و غسل و کفن ایشان را برعهده می‌گیرند و برایشان نماز می‌خوانند و ایشان را تدفین

می‌کنند. ائمه (ع) در زمان حضرت علی (ع) رجعت می‌کنند. ۱۴. المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۲، ص ۱۲۲. ۱۵. همان، ص ۲۴. ۱۶. الصدوق، محمدبن علی بن الحسین، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱. ۱۷. المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۲، ص ۱۲۸، ح ۲۱. ۱۸. همان، ج ۶۸، ص ۹۶. ۱۹. سوره ق (۵۰) آیه ۱۸. ۲۰. همان، ج ۵۲، ص ۱۳۰. ۲۱. همان، ص ۱۲۵. ۲۲. سوره شمس (۹۱) آیه ۹.

در انتظار منجی

به جمعیت حاضر در سالن انتظار فرودگاه جست‌وجوگرانه می‌نگریستم که پسر عمه‌ام را دیدم، اشاره می‌کرد که بعد از ترخیص داخل سالن منتظرم است. حدود بیست دقیقه‌ای کارهای گمرکی به‌طول انجامید. وقتی از سالن گمرک خارج شدم، علی پیش آمد و با مهربانی خاصی نگاهم کرد و گفت: یلدا! نسبت به ده سال پیش خیلی تغییر کرده‌ای. اگر عکست را برایم نمی‌فرستادی هرگز نمی‌شناختمت. بعد از احوالپرسی به سرعت به منزل علی رفتیم. همسر ایتالیایی او فلورا هم در کشور انگلیس، خارجی محسوب می‌شد. علی ما را با هم آشنا کرد. فلورا گفت: مرا درک می‌کند و می‌فهمد در یک کشور غریب چه احساسی دارم. آن شب به احوالپرسی از آشنایان گذشت. روز بعد با علی به طرف شهر کالج حرکت کردیم و در ابتدا به دانشگاه کالج که برایم دعوتنامه فرستاده بود، رفتیم و کارهای مقدماتی ثبت‌نام را انجام دادیم. سپس به پانسیون که دوست علی معرفی کرده بود رفتیم. این پانسیون هم به دانشگاه نزدیک بود و هم، قیمت مناسبی داشت علاوه بر اینها پنج دانشجوی ایرانی هم در آن سکونت داشتند. صاحب آنجا چون از ایرانیها راضی بود یکی از سوئیتهای را در اختیارم قرار داد و با خنده گفت: دو اتاق در طبقه اول، همینطور دو اتاق بالای آن در طبقه دوم مخصوص ایرانیهاست... و هنوز کلامش به پایان نرسیده بود که دختر سبزه‌رویی که نشان می‌دهد ایرانی است داخل شد. جک، مالک پانسیون، که مردی میانسال بود او را صدا زد و گفت: «لیلا! این خانم هموطن توست و از این پس در پانسیون رز ساکن است. لیلا پیش آمد و با ابراز خوشحالی از آشنایی با من و پرسشهایی از اوضاع ایران، رشته تحصیلم را جویا شد. پاسخ دادم: «پزشک عمومی هستم و برای گذراندن تخصص داخلی آمده‌ام. با هیجان گفت: «عالی است ما در بین ایرانیها دکتر نداشتیم جمع ما را کامل کردی. من جنوبی هستم و زبان می‌خوانم. پردیس دانشجوی دکترای روانشناسی و همسرش هومان فوق لیسانس مکانیک می‌خواند. شیدا کارگردانی می‌خواند و آخری هم مهدی که همیشه غرق در کامپیوتر و اینترنت است. با دیدن لیلا احساس بد غربت از من دور شد به طوری که در راه بازگشت به منزل پسر عمه‌ام احساس ناراحتی نمی‌کردم. سه روز بعد با وسایلم پا به پانسیون رز گذاشتم و در آخرین اتاق طبقه اول ساکن شدم. اتاق کناری من متعلق به لیلا بود و در کنار آن هم اتاق شیدا قرار داشت. پردیس و هومان در طبقه بالا سکونت داشتند و اتاق مهدی درست بالای اتاق من بود. تازه وسائلم را در اتاق گذاشته بودم که صدای لیلا- با شادی خاص خودش به گوشم خورد. همراه او دختری بود که می‌شد متانت و وقار زن ایرانی را یکجا در او یافت. لیلا- گفت: «ایشان دختر شیرازی ما پردیس، یا بهتر بگویم اتاق بالایی من هستند». پردیس با من آشنا شد. همانطور که مشغول گفت‌وگو بودیم در اتاقم به صدا درآمد. پس از گشودن در مرد جوان بلند قامتی را دیدم که اگر پردیس او را هومان معرفی نمی‌کرد فکر می‌کردم انگلیسی است چون کاملاً سفید و بور بود و شباهتی به شرقیها نداشت. پردیس و هومان رفتند و لیلا در جابه‌جایی وسایل کمکم کرد و ضمن کار، از ساعت نهار و شام و آداب آنجا برایم گفت. ساعت هفت برای شام به سالن غذاخوری رفتیم. پردیس و همسرش مشغول صرف شام بودند. من و لیلا هم در کنارشان نشستیم. چند لحظه بعد دختری به ما ملحق شد که شیوا نام داشت. دختری مغرور که در جمع ما تنها کسی بود که حجاب کامل نداشت و با معرفی من تنها به تکان دادن سرش بسنده کرد و در حین خوردن شام نسبت به شوخیهای لیلا کاملاً بی‌تفاوت بود. پس از صرف شام از لیلا تشکر کردم و به اتاقم رفتم. با خود فکر کردم «همه ایرانیها را دیدم جز یکی از آنها». از روز بعد به دانشکده می‌رفتم و شبها با هموطنانم در

رستوران شام می‌خوردیم و بعد از شام معمولاً از خاطرات گذشته و اخبار روز ایران سخن به میان می‌آمد. روزها گذشت ولی یکی از آنها را هنوز ندیده بودم. قریب سه هفته از اقامت می‌گذشت که کنجکاوی باعث شد راجع به مهدی پرسیم. لیلا با خنده گفت: «او وقت کم آورده و فکر می‌کند صد سال عمر فرصتی کافی نیست. شب و روز مشغول مطالعه و پژوهش است، حتی غذایش را در اتاقش می‌خورد و تنها گاهی برای تحویل کتابها و دیسکتهایش از اتاقش خارج می‌شود. بین خودمان بماند شیوا به او علاقه‌مند است و آرزوی ازدواج با مهدی را دارد ولی مهدی به او نگاه نمی‌کند و از پردیس خواسته به شیوا بگوید به خاطر ایرانی بودن هم شده حجاب کامل‌تری داشته باشد». چهل روز از آغاز کلاسهایم می‌گذشت در کتابخانه دانشکده مشغول جست‌وجو در پایگاههای اینترنتی بودم تا اطلاعاتی راجع به رگهای کرونر قلبی جست‌وجو کنم ولی مرتب خطوط دستور خطا صادر می‌کرد. نزد کتابدار مربوطه رفتم و به او گفتم: گویا برای دستگاه مشکلی پیش آمده، حدود ده دقیقه او هم با رایانه کار کرد ولی نتوانست کار مؤثری انجام دهد. ناگهان با ورود تازه واردی با شادی گفت: «مغز کامپیوتر آمد، بیا که به مشکل برخوردیم. جوان چهارشانه و برازنده‌ای بلافاصله پشت رایانه نشست و ظرف کمتر از هشت دقیقه تمام اطلاعات مورد نیازم را در دسترس قرار داد. در حین جست‌وجوی او، به چهره دلنشین و چشمهای گیرایش نگاه کردم. ریشهای مرتب او تناسب خاصی به چهره‌اش بخشیده بود. خدا جمیع زیباییهای مردانه را در او خلاصه کرده بود. کارش که تمام شد برای اولین بار سر بلند کرد و نگاهی به من انداخت. حجاب کامل مرا که دید با لبخندی پرسید: «مسلمان هستید؟» با شنیدن پاسخ مثبت و تشکرهای اضافه‌ام، به آرامی زمزمه کرد: «دعایم کنید» و به سمت اطلاعات دیسک فشرده رفت. نمی‌دانم چرا تاثیر نگاه و برخورد او از ذهنم پاک نمی‌شد. چند روز بعد در غروبی زمستانی که از دانشکده باز می‌گشتم، برای سریع‌تر رسیدن راه میانبری را که یکی از همکلاسی‌هایم به من نشان داده بود انتخاب کردم. به یکی از کوچه‌های خلوت که رسیدم ناگهان دو جوان که موهای سرشان را تیغ انداخته و قسمت وسط آن را مثل تاج خروس درست کرده بودند و معلوم بود که از فرقه‌گرایان هستند با خنده‌های کریهی قصد ایجاد مزاحمت داشتند. قلبم به رعشه افتاد، ترس وجودم را فرا گرفت و به سرعت دویدم. نمی‌دانستم به کجا، از پرچین کوتاهی پریدم و به کوچه بزرگ‌تری رسیدم که شبیه خیابان فرعی بود. اتومبیلی عبور می‌کرد، جلوی راهش را سد کردم، با ترمز شدیدی ایستاد و من به داخل پریدم. راننده که متوجه حالت غیر عادی‌ام شده بود مرا تا سر خیابان اصلی رساند. با شتاب به طرف پانسیون دویدم. لباسهای گل آلود و روسری پاره‌ام نشان از حال نامساعدم داشت. به محض این که به کوچه محل اقامتمان پیچیدم با شخصی برخورد کردم که موجب شد همه کتابهایش روی زمین بریزد. با زبان انگلیسی به عذرخواهی پرداخته و مشغول جمع کردن وسایل وی شدم. وقتی سر بلند کردم جوانی را دیدم که در کتابخانه اطلاعات مورد نیازم را جست‌وجو کرده بود. با نگاهی شرمگین گفتم: «بیخشید، این هم جواب خوبی!» محترمانه پرسید: «از چیزی فرار می‌کردید؟» گفتم: «نه فقط کمی ترسیده‌ام. با تحکم گفت: «دختر تنها چرا باید در تاریکی بیرون باشد» و ادامه داد: «مسیرتان کجاست؟ تا منزل همراهتان باشم. تشکر کردم و گفتم: «منزلم در همین نزدیکی است. از سر و وضع خجالت کشیده بودم زیرا ترس اعث شد نمی‌دانم ولی با سرعت خداحافظی کردم و به طرف منزل راه افتادم. بین راه فکر می‌کردم که شاید شرط ادب بود که نشانی منزل را به او می‌گفتم ولی بلافاصله با خود گفتم: «نه او باید بداند ارتباطات زن مسلمان متفاوت است. آن شب با اعصاب درهم و آشفته خوابیدم و روز بعد کسل و دیر بیدار شدم. با سرعت به تراس رفتم تا لباسهای شسته را به داخل بیاورم و اتو بزنم و به دانشکده بروم که دیدم لباسهای همه با لکه‌های قهوه‌ای که معلوم بود از طبقه بالا ریخته‌اند کثیف شده، خیلی عصبانی شدم، به اتاق لیلا تلفن کردم و شماره داخلی اتاق طبقه بالا را پرسیدم. شخصی که می‌دانستم مهدی نام دارد با هشتمین زنگ گوشی را برداشت. سلامی گفتم و با خشونت ادامه دادم: «من هموطن شما هستم که در طبقه پائین ساکنم، از شما گله‌مندم چون پس مانده قهوه‌تان را به طبقه پائین و روی لباسهای من ریخته‌اید». در پاسخ گفت: «اولاً علیکم‌السلام، ثانیاً من هرگز مرتکب این عمل ناپسند نشده‌ام. با عصبانیت گفتم: «لباسهای سفید و

تمیز من با قهوه کثیف شده و شما مقصر هستید». آرام پاسخ داد: «شما عصبانی هستید و شاید حرفهای مرا درک نکنید، خانم محترم! من اصلا قهوه استفاده نمی‌کنم. ضمنا چیزی را از پنجره بیرون نمی‌ریزم. با لحن تندی گفتم: «آقا! جای عذرخواهی توجیه نکنید. از این که هموطنم هستید متاسفم و با عصبانیت تلفن را قطع کردم. دقایقی بعد لباس دیگری تن کردم و برای رفتن به کالج از سالن گذشتم، در محل اتصال پله‌ها و درهای خروجی همان آقایی که اطلاعات مورد نیازم را جست‌وجو کرده بود دیدم. با شادی مضاعفی به انگلیسی گفتم: «اوه خدای من! شما؟» با لبخندی که به طور ناگهانی روی لبانش نشست، به فارسی گفت: «لحظاتی قبل تلفنی دعوا می‌کردید و حالا لحن تان دوستانه است!» به سرعت متوجه شدم که قضیه از چه قرار است و در واقع کسی که در دانشکده به من کمک کرد، همسایه طبقه بالای منزلم است. با تعجب زمزمه کردم: «شما ایرانی هستید؟!» آرام گفت: «بله، و به دلیل کسالتی که دارم پزشکم تجویز کرده قهوه استفاده نکنم و چون شما فرمودید روی لباسها لکه‌های قهوه‌ای است که از طبقه بالا ریخته شده، عرض می‌کنم با اینکه قفل درب تراس طبقه بالا خراب است و من نمی‌توانم از آنجا چیزی ریخته باشم ولی اگر بابت لباسهایتان مقصرم عذرخواهی می‌کنم و حاضرم همه آنها را به اتوشویی ببرم و پاکیزه تحویل‌تان دهم. با ابراز شرمندگی تشکر کردم و گفتم: «زحمات آنروز شما را فراموش نکرده‌ام. لحظه‌ای بعد پرسید: «باید متخصص قلب یا داخلی باشید چون راجع به این موضوعات تحقیق می‌کردید؟» من به علامت تایید و شرم از قضاوت عجولانه‌ام سرم را تکان دادم. او که متوجه ناراحتی من شده بود با خداحافظی مختصری رفت و قلب و ذهن مرا با خود برد. پسری جذاب با غرور خاص ایرانی که حتی در هنگام صحبت، دیدگانش پائین را می‌نگریست. می‌خواستم راجع به او بدانم ولی اطلاعات لیلا هم، بیشتر از من نبود. به بهانه رفع کدورت، جعبه شکلاتی خریدم و به همراه پردیس و هومان به دیدنش رفتم. در اتاقش مشغول کار با رایانه بود. نگاهی به صفحه مونی‌تورش انداخته و از او پرسیدم: «ممکنه بپرسم راجع به چه موضوعی تحقیق می‌کنید؟» او با لبخندی گفت: «راجع به منجی در ادیان مختلف اطلاعات جمع‌آوری می‌کنم. پرسیدم: «مقصود شما، امام زمان (عج) است؟» پاسخ داد: «امام زمان (عج) به تعبیر مسلمانان و منجی یا مرد تمام‌کننده به تعبیر سایر ادیان. با شادی گفتم: «یعنی آنها هم به ظهور امام زمان (ع) معتقدند؟!» گفت: «البته تعابیر و تفاسیر در دینها متفاوت است اما تقریبا همه به یک نفر که پایان دهنده ظلم و اصلاح‌کننده دنیا باشد اعتقاد دارند». با تعجب پرسیدم: «من شنیده‌ام رشته شما، کامپیوتر است ولی تحقیق شما به مسائل مذهبی مربوط می‌شود، ممکن است بفهمائید ارتباط این دو با هم چیست؟!» نگاهی بی‌تفاوت به من انداخت و گفت: «من فرصت زیادی ندارم، تصمیم دارم در مدتی که برایم باقی مانده از علم کامپیوتر در جهت گسترش اطلاعات مذهبی استفاده کنم. هومان که تا آن لحظه ساکت بود گفت: «تحقیقات تو چه فایده‌ای دارد؟» مهدی پاسخ داد: «در دنیای فناوری و اطلاعات و عصر دیجیتال، هر کس به خود و علائقش می‌پردازد و من هم می‌خواهم نیت و افکار خود و هم‌کیشانم را با علم روز به جهانیان عرضه کنم. و ادامه داد: «الان ارتباطات حرف اول را می‌زند و من با همان زبان می‌خواهم حرفم را به گوش جهانیان برسانم. من ایرانی هستم، با سرزمینی که قدمت فرهنگی آن هزاران سال است. با آداب و عقاید اصیل و دین سربلند اسلام، در جهان شهرت دارم. شاید از جهت فناوری و دانش روز نتوانم به آنها برسیم ولی گذشته و تاریخچه‌ای درخشان دارم که جزو افتخاراتم است و پیوسته به مراد و مقصود خود بالیده‌ام. تصور می‌کنم امروز بر ما نسل تحصیل کرده و پیشرفته و به ظاهر امروزی است که با استفاده از اطلاعات کارآمد روز، مقصود و هدف و نیت و باورها و اعتقادات مذهبی گذشتگان خود را به همه نشان دهیم تا در کنار گذشته‌ای که همیشه به آن ارج می‌نهمیم، چراغ آینده را هم روشن کنیم. با هیجان گفتم: «برایم جالب است چون شنیده بودم شما خیلی سرسخت هستید. حال این که روح لطیف و دلی دردمند دارید. خوشحالم از اینکه در کنار نسل امروز که غالبا غرق در لذت‌جویی و خودخواهی است اشخاصی را می‌بینم که دغدغه آرمانها و اصالتها را دارند. من صمیمانه به شما تبریک می‌گویم. مهدی لبخندی زد و گفت: «برعکس شما، ایرانیهای مقیم در این پانسیون، از جمله هومان کار مرا هدر دادن وقت می‌دانند و معتقدند دین را نمی‌شود با فناوری ادغام کرد. من اینگونه می‌اندیشم که پیامبر (ص) با

علم زمان خودش سخن می‌گفته و شاید غرض از غیبت امام دوازدهم این بوده که دو هزار سال بعد از پیغمبر، دین ما به روز، ظهور و بروز یابد تا کمال و شکوهش جلوه‌ای ویژه داشته باشد و پیروان بی‌شماری پیدا کند». افکار مهدی آنقدر دلنشین بود که صادقانه به او گفتم: «تا به حال از همنشینی با کسی اینهمه لذت نبرده بودم. آن روز ساعتها با هم بحث و گفت‌وگو کردیم و این آغاز آشنایی ما بود، که مرا به سرزمین عشق و محبت کشانید و من ناخواسته عشق به مهدی و افکار و باورهایش را با عشق و مهر ائمه اطهار، یکجا مزه مزه کردم. عشقی که مرا به ورطه تحقیق کشاند. ساعتها به منجی، کیستی و شخصیت او می‌پرداختم. حالا- نه سرزمین غربت برایم مفهومی داشت، نه نگاههای خصمانه شیوا، که می‌اندیشید مهدی را از چنگش درآورده‌ام. من فقط و فقط به تاثیر دین و عرفان در معالجه امراض می‌اندیشیدم و در کنار آن پیشرفتهای پروژه منجی را مطالعه می‌کردم. تقریباً بیست ساعت از شبانه‌روز به مطالعه و تحقیق می‌پرداختم و عمیقاً احساس می‌کردم روحم شفاف شده است. معمولاً- برای تبادل اطلاعات در کتابخانه کالج قرار می‌گذاشتیم. مهدی جوانی برجسته و بسیار عالم بود، در همه زمینه‌ها مطالعه داشت خیلی خوب و گویا سخن می‌گفت. برایم جای تعجب بود که چرا همیشه مشغول است و وقت خالی ندارد و حتی تفریح نمی‌کند، گوئی دنیا به آخر می‌رسد. روزی مشغول کاوش در سایتهای ادیان آسمانی بودم ناگهان متوجه سایه‌ای بالای سرم شدم. مهدی را دیدم، با لبخند ملایمی بر لبانش گفت: «من و شما افکار مشابهی داریم؛ ناگهان چهره‌اش درهم رفت و کلمه «افسوس را بر زبان آورد و این افسوس، افسانه «آه را در وجودم بیدار کرد. او، مرا پزشک مؤمن و علاقه‌مندی می‌دید که به پژوهش عشق می‌ورزد و با او همکاری می‌کند، و نمی‌دانست که در درونم غوغایی است که احساس قلبی او را نسبت به خود بدانم. مدتی بود که می‌دیدم سرفه‌های ممتدی مهدی را آزار می‌دهد. گاهی سرفه امانش را می‌برید به طوری که عملاً- ادامه کار در کتابخانه برایش امکانپذیر نبود. چند بار از او خواستم برای معالجه به بیمارستان مراجعه کند یا به من اجازه معاینه بدهد، ولی او هر بار طفره می‌رفت. چند روزی در کتابخانه منتظر مهدی بودم تا نتیجه عملی طرحم را به او اعلام کنم؛ اما نیامد. نگرانی موجب شد به اتاقش بروم، چند بار در زد و چون پاسخی نشنیدم آماده بازگشت بودم که او در را گشود و عذرخواهی کرد که خوابیده بود و متوجه زنگ در نشده است. این موضوع باعث تردیدم شد، او که حتی برای صرف غذا وقت را غنیمت می‌دانست چطور آن ساعت روز خوابیده بود. سرفه بی‌وقفه او، و خونی که دستمال سفید بین انگشتانش را رنگین کرده بود موجب شد از او اجازه معاینه بخواهم. مهدی در بین سرفه‌ها گفت: «خانم دکتر یلدا! بی‌فایده است. طول زندگی من حتی به بلندای نام شما نیست، پس بگذارید از عرضش استفاده کنم. می‌خواهم از شما خواهشی بکنم، امیدوارم پاسخ منفی نباشد». سرم را به علامت مثبت تکان دادم. آنروز مهدی سخنانی گفت که گوشها و درونم را یکجا سوزاند. «دانشجوی سال اول کامپیوتر دانشگاه شریف بودم که به عشق آرمانهایم، دانشگاه را به مقصد جبهه ترک گفتم. در همان سالها بی‌مهری دشمن، با شلیک گازهای شیمیایی بر سینه‌ام نشست. حالا- یادگار آن سالها، نشان از وصل به دوست است. در بازگشت از جنگ و ادامه تحصیل، مدرک مهندسی کامپیوتر گرفتم و تصمیم گرفتم الهیات و فقه و همزمان زبان بخوانم. در هر دو رشته درجه کارشناسی ارشد گرفتم. دکترای ادیان و فرق گرفتم و از زمانی که ساعت عمرم شمارش معکوس را آغاز کرد، مصمم شدم با استفاده از تحصیلات و تجاربم، تحقیقاتم را کامل کنم. در یکسال و نیم گذشته آنقدر به علائق و ایده‌هایم فکر کردم که از دنیای اطرافم غافل شده بودم. حتی از خانواده‌ام دور شدم تا جدایی ابدی برایشان قابل تحمل باشد. با حضور تو در این مدت، گل خشکیده عاطفه در وجودم دوباره جوانه زد و شاید عشق به تو علاقه و انگیزه به کارم را صد چندان کرد. باور کن؛ در این سالها کسی را مثل تو به خود نزدیک ندیده بودم، پزشک معتقدی که با این ظاهر برانزده در کالج حاضر شود و اینهمه خصائص و خصائل را یکجا داشته باشد. با اینکه دل از کف دادم، محبت عمیق به شما موجب شد خودخواهی را کنار گذاشته و شما را برای خود نخواهم، چون می‌دانم مدت زیادی زمان ندارم و حالا شرایط حاد بیماری در آخرین مراحل، اجازه ادامه کار را از من گرفته. کمکم کنید تا این پروژه را به اتمام برسانم چون شما تنها کسی هستید که به تمام راز و رمز این

کار آگاهید. آیا حاضرید کمک کنید، تا در آخرین لحظات تنها نباشم؟» زبانم بند آمده بود؛ حالا عامل جمیع محاسن و اینهمه خویشنداری را درک می‌کردم. اکنون می‌دانستم چرا همیشه مشغول کار است و وقت کم می‌آورد. با تحکم پرسیدم: «تو به حرفها و کارهایی که انجام داده‌ای، معتقد هستی؟» پاسخ داد: «بله! آیا فدای جانم نشانه اعتقاد نیست؟!» گفتم: «به راهی که مرا در آن کشاندی چطور، معتقدی؟! تو به من باور دادی. تو مرا متقاعد کردی و من عقایدت را یکجا پذیرفتم، ساعتها روی این تحقیق کار کردم و حالا اولین کسی که مهر رد بر آن می‌زند، خود تو هستی. تو خوب می‌دانی من درباره موضوع «رابطه عشق و عرفان و استفاده از انرژی حاصل آن، در درمان بیماریها و حتی بیماریهای لاعلاج چقدر تحقیق و تفحص کرده‌ام. چرا تو، تویی که مرا و کارم را باور داشتی، تردید کرده‌ای؟» گفتم: «بله! من تردید کرده‌ام؟ اشتباه می‌کنی. خشمم تبدیل به بغضی غریب شد و با آخرین صدایی که از گلویم خارج می‌شد گفتم: «پس چرا تن به بیماری دادی؟ چرا سعی نمی‌کنی به همه آنچه که معتقدی، فکر کنی و با عشق گرمی که درونت حاکم است، سایه‌های شوم شیمیایی را از خود دور کنی؟ نامت مهدی و مرادت، مهدی است. چرا با مهر مهدی قیام نمی‌کنی! تا من و تو دست در دست هم ندای روحانی اعتقادمان را رنگ واقعیت بخشیم؟ مهدی! تو به حرفهایت معتقد نیستی، تو در مبارزه با نفست باخته‌ای، تو به شیطان اجازه داده‌ای در درونت رسوخ کنه و تردید را برایت به ارمغان آورد». نگاه مهربانش را به من دوخت، سپس گفت: «به خدا قسم، آنچه گفتمی معتقدم! خدا می‌داند از روزی که پزشکان مطلع کردند که مدت زیادی عمر نمی‌کنم شب و روز با یاد و نام مهدی و عشق خوشایند او به این کار پرداخته‌ام. شاید باور نکنی دو شب قبل از اولین تلفن تو، که با عصبانیت و دعوا، آشنایی ما آغاز شد. رو به خدا از مهدی (ع) خواستم برای این که سست نشوم گل امید را در قلبم بکارم. تو نمی‌دانی الان وجود تو، رویش دشت امید و آرزوست و شاید تنها عاملی باشد که نمی‌خواهم بیماری را بپذیرم و تسلیم آن شوم. اشکهایم ناخواسته جاری شد و گفتم: «مهدی به پاس علاقه و محبت‌مان به یکدیگر و به یمن عشق وافر که هر دویمان به آقا، امام زمان (ع) داریم، از تو تقاضا می‌کنم قبول کنی با هم ازدواج کنیم و از آقا بخواهیم تا در معالجات کمکمان کند و در این صورت روزها و شبها با هم هستیم و فرصت بیشتری برای تحقیق داریم. مهدی با نگاه متفکری گفت: «اما من نمی‌خواهم زندگی تو را خراب کنم. با احم پرسیدم: «مرا دوست نداری، یا در ازدواج با من تردید داری؟» مهدی گفت: «خدا می‌داند و حجتش، آقا خبر دارد، هرگز کسی را به اندازه تو به خود نزدیک ندیده‌ام، ولی...». اجازه ندادم، ادامه دهد و گفتم: «ولی ندارد، انشاءالله فردا به دفتر سفارت می‌رویم و صیغه عقد را جاری می‌کنیم. این بار اشک شوق از چشمان مهدی جاری شد». از زمانی که من و مهدی ازدواج کردیم و من به اتاق او نقل مکان کردم، هفت ماهی می‌گذشت. با بررسیهایی که استادان من بر روی مهدی انجام دادند، پاسخ آزمایشها نشان داد که با وجود مزمن بودن آثار مواد شیمیایی در بدن او با داروهایی که شروع کرده، شرایط حاد موقتا کمتر شده اما، قطعاً بروز مجدد خواهد داشت. شرایط جدید زندگی، روحیه مهدی را بالا برده بود. عشق و ایمان به منجی واقعی، گل امید را در قلب هر دویمان رویانده بود. کار تحقیقمان هم پیشرفت مؤثری داشت. مهدین نمونه یک جوان مهدوی بود. کار و عبادت و مهر و عاطفه‌اش شکلی باشکوه داشت و من تمام خصوصیات همسری دلسوز و فداکار را در او می‌دیدم و از صمیم قلب از ازدواج با او خرسند بودم و غیر از مواقع دانشگاه و مرور درسهایم به تحقیق و پژوهش با او می‌پرداختم. بالاخره کارمان نتیجه داد و توانستیم پژوهش ارزشمندی را تکمیل کنیم. خدا می‌داند با اینکه حال مهدی چندان مساعد نبود، اما تمام سعی‌اش را می‌کرد که ظاهراً خوب باشد. استادان من می‌گفتند: «با وجود وخیم بودن شرایط جسمی‌اش، عاملی مثل امید یا معجزه او را نگاه داشته است. خبر بارداری ام مهدی را بسیار نگران کرده بود ولی من به او گفتم: «مطمئنم، فرزندی سالم به دنیا می‌آورم. سه ماه از دوران بارداریم گذشته بود که حال مهدی رو به وخامت گذاشت، طوری که در بیمارستان بستری شد. آن روزها مصادف با اخباری بود که دشمنان ایران از طریق ماهواره‌ها شایع می‌کردند. حال مهدی اصلاً مساعد نبود. از من خواست تا به همراه کاوشها، با همه توان علمی و مهارتهای گفتاری که دارم، به دفاع از آرمانهای دین اسلام بپردازم. پرسیدم: «چگونه؟»

مهدی گفت: «سمینار بزرگی در رم برپاست، که در ظاهر بررسی ادیان آسمانی است اما غرض کم‌رنج کردن اسلام است. همه تلاشم در این مدت این بوده که مطالبی برای حقانیت و به روز بودن اسلام گردآوری کنم. نتایج پژوهش و بررسیهای مهدی را برداشتم و به همراه فلورا، همسر پسر عمه‌ام به شهر رم واقع در ایتالیا رفتم و در سمینار ادیان با حضور کاردینالها و اسقفها شرکت کردم. در این سمینار علمای ادیان مختلف سخنرانی کردند. من هم ضمن ارائه پروژه منجی، رابطه درمان بیماریها با معنویت را تشریح کردم. پاسخ زحمات شبانه‌روزی مهدی این شد که مجمعی تحت عنوان «تشکلهای ادیان آسمانی تشکیل شد و مبلغ مؤثری از سازمان ملل دریافت کرد و با توجه به پروژه ارائه شده، سهمی از آن را به دین اسلام اختصاص دادند، که یکجا به فلسطین واگذار شد و من با کسب نتایج دلخواهم به انگلیس بازگشتم. حال مهدی رو به وخامت گذاشته بود. در تمام شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی متن پژوهش و اخبار مربوط به آن منتشر شد. ناشران، دانشگاهها و مراکز پژوهشی حاضر به سرمایه‌گذاری شدند. مهدی قبل از این که به اغما فرو برود با لبخندی شاد گفت: «آقا از ما راضی باشد. ان‌شاءالله ××× امروز که خاطراتم را می‌نگارم پسر، مهدی، چهار ساله است. پسری که به معجزه آقا امام زمان (ع) کاملاً سالم و تندرست است. هر چند پدرش را ندیده ولی تمام خصوصیات ظاهری و درونی همسر در او نهفته است. من که مزه عشق و امید به منجی را تجربه کردم. داغ بزرگ جدایی از یاور امام زمان در دلم سنگینی می‌کند ولی خاطره زندگی با یک همسر مهدوی آنقدر برایم جذاب است که به همه جوانان بگویم، با امید و تلاش به هر چه بخواهند، می‌رسند. اکنون که شیوه طبابتم انرژی درمانی و ایمان است و علم روز دنیا هم به این نقطه رسیده است. احساس وظیفه می‌کنم تا به همه جوانان بگویم، می‌شود عشق دنیوی را با عشق معنوی ترکیب کرد و زندگی سالمی داشت. با امید به این که روزی آقا (ع) ظهور فرمایند و ریشه ظلم و سلاحهای کشتار جمعی، که در لفافه تکنولوژی پنهان شده، از زمین بردارند و حقانیت مسلمانان را اثبات کنند.

قرنهای انتظار

انجمن شعرای کلاسیک (قسمت دوم) اشاره: در شماره قبل بخش اول گزارش قرنهای انتظار از نظر تان گذشت. عطار، حافظ، شبستری، ناصر خسرو، دقیقی، نظامی و خاقانی و خواجوی کرمانی. هر یک ابیاتی را خواندند. آخرین بیت با حرف «ز» به پایان رسید. توجه شما را به ادامه مشاعره جلب می‌کنیم. شبستری نخست پیشرفت علوم در عصر طلایی ظهور را یادآوری و سپس شعر خود را با حرف «ز» آغاز کرد: ز علمش خلق عالم، علم گیرند ز دینش مشرکین هم دین پذیرند عطار که خود پیر بسیاری از شاعران معاصر و متاخر دیگر است در میان مشاعره خواسته و ناخواسته به بهانه گشتنهای خود اشاره کرد و گفت: در جهان بسیار پیر و پیشواست همچو مهدی من نمی‌دانم کجاست؟ خاقانی - شاعر صبح - از نیایشهای شبانه‌اش یاد کرد و با حرف «ت خواند: تمنا می‌کنم هر شب که چون یابم وصال تو از این خوشتر تمنایی نمی‌بینم، نمی‌بینم صحبت شب و تمنا و وصال که شد، جناب نظامی به یاد مراد طلبدن خسرو از شیرین افتاد و برای شیرین‌ترین منتظر سرود: مرا عشق تو از افسر برآورد بسا کس را که عشق از سر برآورد ناصر خسرو که تا کنون سکوت کرده بود و تنها از شعرهای قرائت‌شده لذت می‌برد، به حاضران یادآوری کرد که مستقیم‌تر به موضوع مشاعره پردازند و سپس خود چنین خواند: دعوی همی کند که نبی را خلیفتم در خلق این شگفت‌حدیثی است بوالعجب شبستری که در گلشن راز خود سیر می‌کرد ادامه داد: بسی گفتند از عیسی و مهدی مجرد شو، تو هم عیسای مهدی خواجوی کرمانی اعتراف کرد که نام حضرت هر کلامی را زیباترین می‌کند و بیتی از شعر بلندش را که با حرف «ی شروع می‌شد، خواند: یارب به حق مهدی هادی که چرخ را باشد به آستانه مرفوعوش التجا... خاقانی که کمی هم از تذکر ناصر خسرو دلخور شده بود، بر دیگران پیش‌دستی کرد و بلافاصله خواند: ایام بدعهدی کند، امروز تا که دی کند کار هدی مهدی کند، دجال طغیان پرورد ناصر خسرو با بزرگ‌منشی لبخندی به خاقانی زد و ضمن تحسین او ادامه داد: دجال چیست؟ عالم و شب چشم کور اوست

وین روز چشم روشن او هست بی‌ریب شبستری که از اغلب حاضران کم سن و سال‌تر بود چنین خواند: برو از علم مهدی بهره بر گیر جوانمردی کن و بشنو از این پیر و همه جمع با صدای بلند به شبستری جوان! خندیدند. حافظ به کمک دوستش شتافت و نگذاشت ماجرا ادامه پیدا کند. حال و هوای مجلس را عوض کرد و گفت: رواق منظر چشم من آشیانه تست کرم نما و فرود آ که خانه، خانه تست در این هنگام یکی از مستمعین به نزد دقیقی آمد و یادداشتی را به دست ایشان داد. دقیقی یادداشت را برای جمع قرائت کرد: شاعران بزرگوار! بیت زیبای حافظ عزیز ما را به یاد شعری از فخرالدین عراقی انداخت: ز دو دیده خون‌فشانم، ز غمت شب جدایی چه کنم؟ که هست اینها، گل باغ آشنایی! مژه‌ها و چشم یارم، به نظر چنان نماید که میان سنبلستان چرد آهوی ختایی! در گلستان چشمم ز چه رو همیشه بازست؟ به امید آنکه شاید تو به چشم من در آیی سر برگ گل ندارم، به چه رو روم به گلشن؟ که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بی‌وفایی به کدام مذهب است این؟ به کدام ملت است این؟ که کشند عاشقی را، که تو عاشقم چرایی؟ به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم ندادند که برون در چه کردی که درون خانه آیی؟! در دیر می‌زدم من، که یکی ز در درآمد که: درآ! درآ! عراقی! که تو خود حریف مایی!

آن شب

آن شب که رخت غم به مه پوشیده بودند آن شب که انجم هم سیه پوشیده بودند آن شب که خون از دامن مهتاب می‌ریخت اسما برای غسل زهرا آب می‌ریخت طفلی گرفته دامن خود را به دندان تا ناله خود را کند در سینه زندان آن شب امیرالمومنین با اشک دیده می‌شست تنها، پیکر پاک شهیده می‌شست در تاریکی شب مخفیانه که جای ضرب سیلی و گه تازیانه صدبار از پا رفت و دست از خویشتن شست تا جان خود را در درون پیرهن شست خود در کفن پیچید آن خونین بدن را خونین بدن نه، بلکه جان خویشتن را چشم از نگه، نای از نوا، لب از سخن بست بگشود دست حسرت و بند کفن بست ناگه فتاد آن تیر کوب را نظاره برگرد ماه خویش، لرزان دو ستاره از بی کسی در بال هم سر بوده بودند گویی کنار جسم مادر مرده بودند داغ دل مولا دوباره گشت تازه ریحانه‌ها را خواند پای آن جنازه کای گوشه گیران شب غربت بیاید آخر وداع خویش با مادر نمایید! آن پر شکسته طایران از جا پریدند افتان و خیزان جانب مادر دویدند چون جان شیرین جسم او در بر گرفتند گل بوسه از آن لاله پرپر گرفتند یکباره از عمق کفن آهی برآمد با ناله بیرون دست‌های مادر آمد در قلب شب خورشید خاموش مدینه بگذاشت روی هر دو ماهش را به سینه می‌خواست بی‌تابی ز طفلان جان بگیرد می‌رفت تا جان علی پایان بگیرد ناگه ندا آمد: علی بشتاب بشتاب! دو گوشوار عرش را دریاب دریاب! مگذار زهرا را چنین در بر بگیرند نگذار روی سینه مادر بمیرند خیل ملک را رحمی از بهر خدا کن از پیکر مادر یتیمان را جدا کن

جامی از جمکران

این جا، تجلیگاه دلبر است و پناهگاه دل‌های مضطر. این جا، میعادگاه مردم دانا و هنگامه قیامت کبراست. این جا، شفاخانه دردهای نهان و حرمخانه آینه جان است. این جا، حصن حصین عارفان و عرش برین عاشقان است. این جا، بیت الولای مؤمنان و دارالشفای مسلمانان است. این جا، منزلگه مستضعفان، و برتر از فردوس جنان است. این جا، خلوتگه اهل یقین و جایگاه مؤمنان است. این جا، کهف المراد شیعیان و بیت جان جانان است. این جا، معبد اولیا و قبله‌گاه دعاست. این جا، همه بیقرارند و چشم انتظار لحظه دیدار. این جا، صداها می‌مانند و فقط او را می‌خوانند. این جا، سینه‌ها پر آهند و نگاهها بر راه بقیه‌الله (عج). این جا، کاشانه خلق جهان و خانه صاحب زمان است. این جا، بزم سرور و هنگامه شوق و شور است. این جا، همه صاحب نظرند و در انتظار سحر. این جا، جایگاه حضور است و فضایش غرق در نور. این جا، گنجینه یار است و مخزن اسرار. این جا، همه در حال نمازند و دلها پر از سوز

و گداز. این‌جا، همه او را می‌جویند و از آرزو می‌گویند. این‌جا، دردمندان را شفا می‌دهند و بر زخمها، مرهم می‌نهند. این‌جا، همه واله‌اند و شیدا و چشمها، فقط در انتظار تماشا. این‌جا، چشمها خواب ندارند، و دلها، تاب. این‌جا، چشمه حیات است و بر لبها، ذکر صلوات. این‌جا، از باغ نرگس، گل محمدی می‌چینند و ارباب صفا، هر دم، هزار پرده می‌بینند. این‌جا، حریم حضرت حجت و دریای مهر و محبت است. این‌جا، همه چشمها دیدنی است و همه آواها، شنیدنی. این‌جا، عطر یوسف گمگشته می‌آید و هر دلی از عشق می‌سراید. این‌جا، همه، فرصتها را غنیمت می‌شمارند و زنگ تفریح ندارند. این‌جا، نفس باد صبا، مشک افشان است و چشم عشاق، به هر سو نگران. این‌جا، نه هیچ دلی غریب است و نه هیچ معجزه‌ای عجیب. این‌جا، هر کس می‌میرد، جواز بهشت می‌گیرد. این‌جا، همه تشنه وصالند، نه در خواب و خیال. این‌جا، بنیادش بر تقواست و پر از عشق و صفا... این‌جا، بهترین جای دنیاست؛ جای پیوستن به خدا. این‌جا، نیایشگاه فقیهان و میکده عارفان است. این‌جا، بر فرش می‌نشینند و عرش را می‌بینند. این‌جا، مقام زاده زهرا (س) و مصداق رمز «علم الاسماء» است. این‌جا، کانون عشق و محبت و قبله اهل ولایت است. این‌جا، اصل معجزات مسیحا و وادی طور و سیناست. این‌جا، خاکش برای اهل بصیرت، توتیا و برای دردمندان، شفاست. این‌جا، مهد امان و پناهگاه عاشقان است. این‌جا، مسجد الاقصای ایران و نمایشگاه عشق و عرفان است. این‌جا، همه اهل دل اند؛ نه از آب و گل. این‌جا، چشمها در انتظارند و دلها، امیدوار. این‌جا، می‌توان نوای لیک خداوند را شنید، و حجتش را دید. این‌جا، همه مست هستند و پاییند پیمان «الست». این‌جا، حرفها را می‌توان از نگاهها خواند و آرزوها را، از آه‌ها. این‌جا، همه می‌کوشند و لباس تقوا می‌پوشند. این‌جا، دلها بزرگ می‌شوند و اراده‌ها سترگ. این‌جا، همه خوبیها را برمی‌گزینند و با پلیدیها می‌ستیزند. این‌جا، هر کس به خود می‌آید، در یک شب، ره صد ساله می‌پیماید. این‌جا، آنچه در دل دارند، در نامه‌های عاشقانه می‌نگارند. این‌جا، همه اهل تبری و تولی‌اند و در جست‌وجوی تسلی. این‌جا، سرشار از صمیمیت و صفا و گریه‌های بی‌صدا است. این‌جا، همه می‌سوزند و می‌سازند و فقط دل به عشق می‌بازند. این‌جا، بهار در بهار است و لحظه، لحظه‌اش خوش‌ترین ایام روزگار. این‌جا، تکه‌ای از آسمان است: «مسجد جمکران».

بهائیت در ایران

معرفی کتاب نام کتاب: بهائیت در ایران نویسنده: سعید زاهد زاهدانی با همکاری محمدعلی سلامی ناشر: تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی تاریخ نشر: اول ۱۳۸۰، دوم ۱۳۸۱. تعداد صفحه: ۳۴۰ص بهائیت در ایران یکی از موضوعات «طرح تدوین تاریخ انقلاب اسلامی» است که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی تهیه شده است. در این کتاب نویسنده به بررسی و تجزیه و تحلیل بهائیت به عنوان یک جنبش اجتماعی پرداخته و تلاش کرده پیدایش بهایی؟ گری، ایدئولوژی و سیر تحول آن را تا عصر انقلاب اسلامی به صورتی مستند و محققانه بیان کند. در پیشگفتار کتاب یاد شده ضرورت مطالعه و بررسی جنبشهای مذهبی ایران از جمله بهائیت چنین بیان شده است: بهائی؟ گری به عنوان یک جنبش اجتماعی در قرن سیزده هجری (نوزده میلادی) در ایران پا به عرصه وجود گذاشت و به عنوان حرکتی علیه سنتهای دینی و اجتماعی حاکم بر جامعه به حیات خویش ادامه داد. این جنبش در کنار حکومتهای استعماری و در مقابل فرهنگ اصیل ملی - اسلامی قرار گرفت و به عنوان ابزار استعمارگران به کار رفت. از نظر اجتماعی، بروز این جنبش در ایران زمانی بود که پس از جنگهای ایران و روس به علت افزایش تماس با فرهنگ اروپایی، نوگرایی افکار بسیاری از متفکران و نیز عوام را به خود مشغول کرده بود و در نتیجه مخالفت با سنتهای غلطی نظیر استبداد شاهان، زمینه برای ظهور حرکتی اجتماعی فراهم شده بود. در چنین شرایطی جنبشهای اصلاحی چندی در ایران شکل گرفتند و در این فضا برخی به فکر تغییر فرهنگ ملی حاکم و ایجاد نوآوریهای مذهبی افتادند. در نتیجه این طرز تفکر بود که فرقه‌هایی چون شیخیه و بهائیه در کنار مکاتب سکولار در ایران ظاهر شدند و همواره در مقابل حرکتیهای احیاگر سنتهای ملی - دینی ایستادند و حرکتیهای

سنت؟ شکن را تأیید کردند. با این طرز فکر کلی، این فرقه؟ها - حتی اگر به قول بعضی به وسیله همان استعمارگران به وجود نیامده باشند - آلت دست استعمارگران قرار گرفتند. برای بیان ضرورت مطالعه جنبشهای مذهبی ایران از جمله بهائیت، باید گفت که ایدئولوژی نقشی اساسی در ایجاد تشکلهای سیاسی دارد. یکی از مهمترین وجوه تمایز بین گروهها، دسته؟ها و احزاب سیاسی، توجه به مرام یا ایدئولوژی آنان است. هر ایدئولوژی برای خود جنبشی ایجاد می؟کند و پهنه؟ای از جغرافیای سیاسی را به خود اختصاص می؟دهد. نظری به جنبشهای اجتماعی ایران در صد سال اخیر نشان می؟دهد که همه آنان از نوعی ایدئولوژی مذهبی بهره؟مند بوده؟اند؛ چرا که از زمان روی کار آمدن دولت صفویه به بعد، سیاست کشور ما با دین عجین شد. از سوی دیگر نگاهی به ایدئولوژیهای غیر مذهبی و طرز تلقی مردم ایران نسبت به آنان از عدم موفقیت این؟گونه مرامها در این سرزمین حکایت می؟کند. شدت دوری جستن مردم جامعه ما از ایدئولوژیهای سکولار (غیر دینی) به اندازه؟ای است که در تاریخ پنجاه سال اخیر ایران، قدرتمندان سیاسی به راحتی توانسته؟اند آنان را از صحنه سیاست حذف کنند و حتی برای مشروع جلوه دادن سرکوب مخالفان خود آنان را به وابستگی به این دسته از اندیشه؟ها متهم نمایند. از آن جمله می؟توان به سرکوب سریع وابستگان و هواداران حزب توده بعد از نهضت ملی شدن صنعت نفت و متهم کردن مخالفان به انتساب به این حزب در سالهای بعد، و نیز استفاده از عبارت «مارکسیستهای اسلامی» توسط محمدرضا شاه برای سرکوب مخالفان مذهبی خویش در دهه ۴۰ و ۵۰ اشاره کرد. این امر نشان می؟دهد که در جغرافیای سیاسی ایران زمین، برای ایجاد حرکتها پایداری سیاسی استفاده از ایدئولوژیهای مذهبی به مراتب کارسازتر از ایدئولوژیهای سکولار است. نگاهی به تاریخ ایران از دوره باستان تا به امروز این امر را واضح؟تر می؟کند. دولت مقتدر کورش کبیر با اتکا به ایدئولوژی مذهبی زرتشت قوام گرفت و دولت ساسانیان برای تجدید آن شکوه به وجهی از همان ایدئولوژی تمسک جست. دولتهای بنی؟امیه و بنی؟عباس چند قرن به اسم خلفای اسلامی بر این سرزمین حکومت کردند و پس از حکومت سلسله؟هایی که تقریباً همگی خطبه؟های نماز جمعه را به نام خلیفه بغداد می؟خواندند، اولین دولت پایداری ملی با تشکیل حکومت صفویه و با ایدئولوژی مذهب شیعه به وجود آمد و حدود دویست سال دوام یافت. بعد از نادرشاه که دولت مستعجلی داشت، شاه بعدی به این مناسبت که اعقاب صفویه مشروعیت دارند، خود را وکیل؟الرعا یا خواند و سلسله نسبتاً پر دوام بعدی؛ یعنی قاجاریه با استعانت از دین، و شاهانش با استفاده از لقب «ظل؟الله» پذیرش حکومت خود را بر مردم هموار نمودند. دو انقلاب صد سال اخیر کشور نیز با نام اسلام و با ایدئولوژی مذهبی اتفاق افتاد و نظامهای سیاسی زمان خویش را دگرگون کرد. این واقعیت، اهمیت ایدئولوژی مذهبی و به تبع آن جنبشهای مذهبی در ایران را نشان می؟دهد و نیز توجه ما را به این نکته جلب می؟کند که در انجام حرکتها پایداری و در نتیجه تغییرات با ثبات در این سرزمین، همواره جنبشهای مذهبی دخیل بوده؟اند. این واقعیت تیغی دو دم است؛ چرا که اصلاحگران می؟توانند در بهبود اوضاع از این قاعده سود جویند و ناصالحان در به بند کشیدن این ملت و غارت ثروتهای او از آن بهره؟مند شوند. از این رو شناخت ابعاد این واقعیت ضروری است تا بتوان مصلحان حقیقی را از مدعیان دروغین اصلاحگری باز شناخت. برای دریافت بهتر این امر، لازم است به مطالعه جنبشهای مذهبی ایران زمین، علل بروز و ساز و کار انجام و سرانجام آنان پردازیم. بررسی «چرایی» و «چگونگی» ظهور و دوام و رشد و یا انحطاط این جنبشها ما را نسبت به قواعد حاکم بر آنان آگاه و از این طریق به سیاستمداران و دلسوزان ملک و ملت رهنمود دقیق؟تری ارائه می؟نماید. در تاریخ دویست ساله اخیر ایران جنبشهای مذهبی فراوانی پا گرفته؟اند که برخی از آنان مانند انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی موجب تحولات ملی شده؟اند و برخی دیگر مانند جنبش تنگستان و نهضت جنگل در قالب منطقه؟ای و با بخشی از مردم محدود مانده؟اند. در این تحقیق، حرکت بهائیت مورد نظر ماست. برای شناسایی این حرکت لازم است همه عوامل و زمینه؟های ابعاد دخیل در ایجاد و بقای این جنبش مورد بررسی قرار گیرد. برخی از محققان جنبش بهائیت را در ردیف جنبشهای اصلاحی قرار داده و ارزیابی نموده؟اند. آیا به واقع این جنبش یک جنبش اصلاحی بوده است؟... در ادامه پیشگفتار کتاب، درباره هدف نگارش

آن چنین آمده است: هدف از این تحقیق بررسی چند و چون جنبش بهائیت به عنوان یک جنبش مذهبی از آغاز تا امروز است. سؤال اصلی ما این است: فرقه‌های شیخیه، بایه، ازلیه و بهائیه - که همه را تحت عنوان بهائیکری در ایران خلاصه نموده‌ایم - کی، چرا، چگونه و توسط چه کسانی به وجود آمده‌اند؟ دیدگاهها و اعتقاداتشان چیست و در مقابل حوادث مختلف در ایران، از آغاز پیدایش تا کنون، چگونه موضع‌گیری نموده‌اند؟ در این تحقیق می‌خواهیم به جنبش بهائیت از زاویه جامعه‌شناسی سیاسی بنگریم و نحوه تعامل آن را با اقتدار ملی مورد توجه قرار دهیم. کیان و اقتدار ملی ایران بعد از دوران صفویه حول محور ایدئولوژی تشیع شکل گرفته است. به گمان ما قدرتهای استعماری از این فرقه‌ها برای شکستن کیان یا اقتدار ملی ایران استفاده نموده‌اند. به عبارت دیگر فرضیه ما در این تحقیق این است که از این جنبش یا سلسله جنبشها در ایران برای شکستن کیان یا اقتدار ملی، که از زمان صفویه حول محور تشیع سامان یافته است استفاده شده و همواره در این راستا ایفای نقش نموده‌اند. در بخش نظریات به تفصیل در مورد این فرضیه سخن خواهیم گفت. نویسنده ساختار کلی کتاب یاد شده را در پیشگفتار چنین توضیح می‌دهد: در پیگیری سؤال و فرضیه تحقیق به بهره‌ها و فصلهای زیر خواهیم پرداخت. کل تحقیق را در سه بهره، هفت فصل و یک نتیجه‌گیری ارائه خواهیم نمود. بهره اول تحت عنوان کلیات شامل مقدمه که ضرورت تحقیق، هدف از تحقیق، سؤال اصلی و فرضیه تحقیق را ارائه خواهد داد. قسمت دوم این بهره به بیان نظریات به کار گرفته شده می‌پردازد. در این قسمت نظریه نویسنده در مورد جنبشهای اجتماعی و برداشت نوی از وضعیت اقتدار در ایران ارائه خواهد شد. قسمت سوم این بهره به روش تحقیق و سپس به بررسی پیشینه تحقیق خواهد پرداخت. در قسمت روش تحقیق نظر نویسنده درباره استفاده از منابع تاریخی در رشته جامعه‌شناسی تاریخی ارائه خواهد شد و در قسمت پیشینه تحقیق، نوآوری تحقیق حاضر نسبت به تحلیل‌های ارائه شده تا کنون، شرح داده خواهد شد. در بهره دوم به علل پیدایش بهائیکری می‌پردازیم و ایدئولوژی آن را تشریح می‌کنیم. این بهره شامل سه فصل است که به ترتیب زمینه اجتماعی، ایدئولوژی و کنشگران بهائیت را مورد توجه قرار خواهد داد. به این ترتیب در خواهیم یافت که این جنبش چرا ایجاد شده، چه می‌گوید و چه کسانی آن را به راه انداخته‌اند؟ علل اقبال و یا ادبار مردم به آنان و حمایتهایی که از جانب کشورهای بیگانه از آنان صورت گرفته است، نیز در این فصول تشریح خواهد شد. به عبارت دیگر این بهره عهده‌دار بیان «چرایی» این جنبش است. در بهره سوم به عملکرد این جنبش در ایران و به عبارت دیگر به «چگونگی» وقوع آن می‌پردازیم. در این بهره، سیر وقایع بهائیکری قبل و بعد از انقلاب اسلامی را ارائه می‌کنیم و موضعگیری آنان را در چهار فصل دوره قاجار، انقلاب مشروطه، عصر پهلوی و بعد از انقلاب اسلامی تشریح خواهیم کرد. در این بهره موضع بهائیان نسبت به انقلاب اسلامی، تعامل انقلاب اسلامی با آنان و جایگاه کنونی آنان بررسی خواهد شد. در پایان این بهره پاسخ به فرضیه یا نظریه تحقیق و نتیجه‌گیری ارائه خواهد شد. در پایان معرفی این کتاب توجه شما را به گفت‌وگوی مختصری که با نویسنده آن داشته‌ایم جلب می‌کنیم. به نظر شما زمینه‌ها، عوامل و مراحل شکل‌گیری جریان بهائیت در ایران چه بود؟ بسیاری را باور بر این است که علت ظهور بهائیت فقر و مشکلات اقتصادی بعد از ورشکستگی در جنگهای ایران و روس بود. اما عقیده بنده بر این است که بیشتر علل سیاسی و فرهنگی عامل پیدایش باییت و بهائیت بوده است. شکست در جنگهای ایران و روس، شکاف عمیقی بین دولت و ملت به واسطه جدا شدن روحانیت از دولت فتوحی شاه ایجاد نمود. این جدائی تا آخر دوره قاجار دوام داشت و نهضت تنباکو و بعد از آن، انقلاب مشروطه را رقم زد. با جدا شدن روحانیت و ملت از دولت، دربار تحت سیطره روسها و رقیب دیرین آنان، انگلیسها، درآمد. اما ملت اقتدار خویش را حفظ نمود و با کشتن «گریبایدف» نشان داد که ترس و واهمه‌ای از روسها ندارد. از همینجا بود که روسها به فکر شکستن اقتدار ملت افتادند. به تشخیص درست آنان، نقطه قوت ملت ایران پیروی از نایب امام زمان (عج) بود. بنابراین اگر می‌توانستند در اعتقاد به آن امام همام شک و تردید ایجاد کنند می‌توانستند کمر ملت را بشکنند. از این رو به فکر فرقه‌سازی پیرامون اندیشه مهدویت افتادند. فرقه شیخیه به علت پیشرفتی که در آغاز دوره قاجار در حوزه‌های علمیه ایجاد شد و

روش اصولیین بر شیوه اجتهادی اخباریین غلبه نمود، شکل گرفت. اصولیین با استفاده از روش تعلیم داده شده توسط امام جعفر صادق(ع) توانستند شیوه استخراج احکام مربوط به مسائل جدید و مستحدثه را به خوبی بیابند و پی‌بگیرند. شیخی‌های اخباری مسلک برای عقب نماندن در داشتن پاسخ برای مسائل جدید به خیالات متوسل شدند و طرح ایجاد ارتباط با معصومین در خواب و رویا و غیره را مطرح نمودند. این شیوه که به عقیده آنان با استناد به تقوی و تهذیب نفس، رکن رابع عملی می‌شد؛ راه را برای ادعاهای اتصال به معصومین باز نمود و نسل سوم رکن رابع به تحریک و حمایت روسها ادعای ارتباط با امام زمان(ع) نمود. به این ترتیب «سیدعلی محمد باب» خود را باب امام زمان(ع) قلمداد کرد. پس از این ادعا پیروان او در یک گردهمایی در دشت «به دشت» به «طور کلی دین را منسوخ اعلام نمودند و برای او قدرت تشریح و ابداع دین جدید قائل شدند. پس از این حادثه سیدعلی محمد باب، در زندان شروع به تدوین کتاب بیان نمود و ادعای پیغمبری کرد. ادعای الهیت او به بعد از این ادعا باز می‌گردد که نام خویش را با استناد به حروف ابجد معادل «رب؟ اعلی» توجیه نمود. بعد از سیدعلی محمد، جانشینانش به دو فرقه «ازلیه» و «بهائیه» تقسیم شدند. ازلیه بیشتر تابع احکام و دستورات باب بودند اما بهائیان به رهبری حسینعلی نوری کتاب جدید نوشتند و دین جدید ساختند. دینی که خشک اندیشیهای کاملاً غیر منطقی باب را تا حدی کنار زد و با الهام از تمدن روز اروپا احکامی ساخت که بتواند افراد بیشتری را به خود جلب کند. چه عواملی از خارج در شکل‌گیری و هدایت جریان بهائیت در ایران نقش داشتند؟ ابتدا همانطور که گفته شد؛ روسها عامل اصلی زمینه‌سازی و رشد بابت بر پایه فرقه شیخیه در ایران بودند. اما بعد از تبعید بایان از ایران و ایجاد فرقه بهائیه در سرزمین عثمانی، دولت انگلیس به میدان آمد و از وجود آنان برای تضعیف اسلام در منطقه خاورمیانه سود جست. خدمت بهائیان به انگلستان تا حدی پیش رفت که به یکی از رهبران آنان؛ یعنی «عباس افندی» که جانشین «حسنعلی نوری» بود لقب «سر» عطا نمودند. به هر صورت بایان و بهائیان مقیم ایران همواره از حمایت دولت انگلستان، اسرائیل و آمریکا برخوردار بوده‌اند. وجوه تشابه بهائیت و جریان «صهیونیسم» و «ماسونیت» چیست و این جریانها چه قرابت نظری و عملی با یکدیگر دارند؟ بهائیت بعد از عباس افندی؛ یعنی در دوره «شوقی افندی»، سازمان «دهی تازه» ای یافت و به صورت یک حزب تمام عیار درآمد. مرکز آن اسرائیل شد و شاخه‌های آن در سراسر جهان گسترش یافت. در چنین حالتی این فرقه کاملاً تحت مدیریت جریانهای ضد اسلام در منطقه خاورمیانه قرار گرفت و عملکردی همانند صهیونیسم یافت. با توجه به اینکه مرکزیت این گروه در اسرائیل قرار دارد؛ هماهنگی و همسانی آنان با جریان صهیونیسم بسیار زیاد است. از آنجا که فراماسونری نیز در خدمت پیاده کردن سیاستهای استعماری غرب در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه قرار دارد عملکرد آنان نیز با عملکرد بهائیت یکسان است. این گروهها ممکن است از لحاظ نظری با یکدیگر اختلاف داشته باشند اما از حیث عملکرد کاملاً مشابه هم عمل می‌نمایند. نقش بهائیت در تحولات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی یکصد سال اخیر ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ همانطور که گفته شد؛ بهائیت از ابتدا برای ایجاد تفرقه در بین شیعیان به وجود آمد و به یک جریان ضد اسلام مبدل گردید. سیاست ضد اسلامی آن همواره ادامه یافته و با هر جریان اسلام‌خواهی اعم از فرهنگی و سیاسی، در ایران به مقابله پرداخته و هر جریان سنت‌شکن ضد اسلامی را همراهی نموده است. این فرقه در حال حاضر در ایران و جهان از چه موقعیت و جایگاهی برخوردار است و چه اهدافی را دنبال می‌کند؟ این فرقه هم‌اکنون کاملاً مورد حمایت آمریکا و اسرائیل است و از آن برای مقابله با اسلام استفاده می‌شود. بیشترین پیروان آنان در آمریکا قرار دارند و در کشورهایی همچون هند و اندونزی و برخی از کشورهای آمریکای لاتین طرفدارانی دارند. اصولاً آنان به وطن اعتقادی ندارند و به اصطلاح «جهان‌وطنی» اختیار نموده‌اند. هر چند ادعای عدم دخالت در سیاست دارند، اما به نظر می‌رسد هدف آنان تشکیل حکومت جهانی بهائی است. حرکت‌های شکل گرفته طی چند دهه اخیر جهت مقابله با این جریان (از جمله انجمن حجّیه) را چگونه ارزیابی می‌کنید و آنها را تا چه حد در این زمینه موفق می‌دانید؟ انجمن حجّیه از لحاظ اعتقادی با آنان به مقابله برخاست و در راه کنترل عقیدتی آنان قدمهای مثبتی برداشت؛ اما چون

از لحاظ سیاسی نسبت به آنان از خود حساسیتی نشان نمی‌داد فعالیتش بسیار محدود بود و در حیطه کنترل عوامل حکومتی و دولتی قرار می‌گرفت. محمدرضا شاه برای پیشبرد مقاصد غربی خویش از عناصر بهائی در امور سیاسی و فرهنگی استفاده و امکان ورود به میدانهای اقتصادی را هم برای آنان فراهم می‌کرد. از طرف دیگر، شاه به انجمن حجّیه اجازه فعالیت داد تا هر وقت خواست بتواند به وسیله آنان بهائیه را سرکوب کند تا خطری برای رژیمش نباشند. از این که در این گفت‌وگو شرکت کردید از شما سپاسگزاریم.

مهدی (ع) از فرزندان فاطمه (ع) دختر پیامبر (ص) است

از جمله پیشگوییهای صریح پیامبر اکرم (ص) پیرامون امام مهدی منتظر در رابطه با مشخصات نسبی و ویژگیهای فامیلی آن حضرت، موضوع «آن موعود جهانی است» که در حدود هفتاد نفر از مراجع حدیثی و اعلام تاریخی اهل تسنن، این امر و فرازهای تاریخی مربوط بدان را نقل و ثبت کرده و محلی برای شک و شبهه در این باره باقی نگذاشته‌اند؛ و عباراتی که پیامبر اکرم (ص) در این باره ایراد فرموده، به نقل ام سلمه بدین قرار است: «المهدی حقّ و هو مفن ولد فاطمه» «المهدی مفن ولد فاطمه» «المهدی مفن عترتی مفن ولد فاطمه» و به نقل حسین بن علی بن ابی طالب آن حضرت خطاب به فاطمه (س) فرمود: «المهدی من ولدک» «أبشری یا فاطمه، فانّ المهدی منک» «أبشری یا فاطمه، المهدی منک» و به نقل ابو ایوب أنصاری چنین آمده: «... و منّا خیر الأوصیاء و هو بعلک... و منّا المهدی و هو من ولدک» «... و منّا المهدی...» و همچنان که دیگر مشخصات مهدی راستین نیز دلیل و نشانه است بر دروغگویی مهدیهای فاطمی و بی‌اساس بودن دعوی مهدویت آنها. و اما ناقلین «انتساب حضرت مهدی به فاطمه»، و مصادر نقل آن، عبارتند از: ۱ - إبراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون، أحمد بن محمد بن صدیق مغربی، ص ۱۴۶، حدیث ۷۷. ۲ - الإذاعة لماکان و ما یکون بین یدی الساعة، سید محمد صدیق حسن قنوجی بخاری، ص ۱۱۶. ۳ - الأربعین حدیثاً فی المهدی: حافظ أبو نعیم اصفهانی؛ مندرج در «العرف الوردی» سیوطی و «حدیقه الشیعه» مقدّس اردبیلی و «کشف الغمه» اربلی و «بحار الأنوار» علامه مجلسی. ۴ - أرجح المطالب، شیخ عبدالله حنفی، صص ۳۸۱-۳۸۴-۳۸۵ با اسناد مختلف. ۵ - أسعاف الزّاعین، ابن صَبان مالکی، چاپ حاشیه «نور الأبصار» شبلنجی، ص ۱۳۷. ۶ - الإضاءة لأشراط الساعة، محمد بن رسول حسینی برزنجی، ص ۸۸. ۷ - أشعة اللّمعات، شیخ عبدالحقّ دهلوی، ج ۴، ص ۳۳۷. ۸ - انسان العیون (مشهور به سیره حلبی)، ج ۱، ص ۱۹۳. ۹ - البرهان فی علامات مهدی آخر الزّمان، متقی هندی، باب ۲ حدیث‌های ۲ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۳. ۱۰ - البیان فی أخبار صاحب الزّمان، گنجی شافعی، ص ۳۱۰، چ نجف. ۱۱ - التّیاج الجامع للأصول، شیخ منصور علی ناصف، ج ۵، ص ۳۴۳، اوایل باب هفتم کتاب الفتن. ۱۲ - تاریخ الرّقه، أبو علی قشیری حرّانی، ص ۷۰-۷۱. ۱۳ - تاریخ الکبیر، بخاری، ج ۲، بخش ۱، ص ۳۱۶. ۱۴ - تذکره الحفاظ، شمس‌الدین ذهبی، ج ۱، ص ۴۶۳. ۱۵ - تذکره، قرطبی، ص ۶۱۶. ۱۶ - تعلیقه، شیخ طاهر نعسانی بر «تاریخ الرّقه قشیری»، ص ۷۰. ۱۷ - تلخیص مستدرک حاکم، ذهبی، ج ۴، ص ۵۵۷. ۱۸ - تمییز الطیب من الخبیث، ابن ربیع شیبانی، ص ۲۲۰. ۱۹ - تیسیر الوصول، ابن ربیع شیبانی، ج ۲، ص ۲۳۷. ۲۰ - جالیة الکدر، عبدالهادی ایاری، ص ۲۰۸. ۲۱ - جامع صغیر، سیوطی شافعی، ج ۲، ص ۵۷۹. ۲۲ - جمع الجوامع، سیوطی، ج ۲، ص ۱۰۴. ۲۳ - جواهر العقّدین، نورالدین سمهوری، به نقل «ینابیع الموده» قندوری، ج ۱، باب ۷۳. ۲۴ - در المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۵۸، به نقل از ابو داود، ابن ماجه، طبرانی تا حاکم از ام سلمه. ۲۵ - الدّفر المنظم: محمد بن طلحه شافعی (۶۵۲) مندرج در باب ۶۸ «ینابیع الموده»، ص ۴۹۲، چ نجف و ص ۴۳۲ چاپ استانبول. ۲۶ - ذخائر العقبی، محب الطبری، ص ۴۴ و ۱۶۶ به نقل از «أربعین حدیثاً فی المهدی»، أبو العلاء همدانی. ۲۷ - رموز الأحادیث، أحمد ضیاء‌الدین حنفی نقشبندی، ص ۲۳۶. ۲۸ - سراج المنیر - فی

شرح الجامع الصغیر سیوطی، احمد بن محمد عزیزی، ص ۴۰۹. ۲۹ - سنن، ابی داوود سجستانی، ج ۴، ص ۱۵۱. ۳۰ - سنن المصطفی، ابن ماجه قزوینی، ج ۲، ص ۵۱۹. ۳۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۱، ج ۲ مصر. ۳۲ - صحیح مسلم، به نقل کنز العمال ج ۱۴، ص ۲۶۴. ۳۳ - صواعق المحرقة، ابن حجر هیثمی، ص ۲۳۵. ۳۴ - العرائس الواضحه، عبدالهادی ابیاری، ص ۲۰۸. ۳۵ - العرف الوردی فی اخبار المهدی، سیوطی، ضمن «الحاوی للفتاوی» ج ۲، صص ۱۶۵ - ۱۵۵ - ۱۴۸ - ۱۴۶ - ۱۳۷ - ۱۴۴ - ۱۲۴ از ابونعیم و ابن عساکر و طبرانی، چ ۱۳۷۸ مصر. ۳۶ - عقد الدرر فی أخبار المنتظر، ص ۲۱ ح ۲۱-۲۵ به نقل از «سنن» ابن ماجه و «سنن» امام أبو عمر مقرئ و «صفة المهدی» حافظ ابونعیم و «الملاحم» ابن منادی. ۳۷ - الفتاوی الحدیثه، ابن حجر هیثمی مکی، ص ۲۹. ۳۸ - فتح الکبیر، یوسف نبهانی لبنانی، ص ۲۵۹. ۳۹ - الفتن و الملاحم، أبو نعیم بن حماد، ج ۱، ص ۳۷۳ چاپ مکتبه التوحید قاهره. ۴۰ - الفتوحات الکبیر، محی الدین ابن عربی چاپ بولاق. ۴۱ - الفردوس، شیرویه بن شهردار دیلمی، شماره ۶۶۷۰ ج ۴ ص ۲۲۳. ۴۲ - فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۲۷۶. ۴۳ - الفقه الأکبر: مولوی حسن الزمان، ج ۲، صص ۶۷-۷۰. ۴۴ - کنز العمال، متقی هندی، ج ۶، ص ۳۱۸ و ج ۷، ص ۲۵۹، چاپ حیدرآباد و ج ۱۲، ص ۱۰۵ به نقل از سنن ابی داود و صحیح مسلم از ام سلمه و ج ۱۴، ص ۲۶۴ به نقل از ابن عساکر از امام حسین بن علی، چاپ حلب. ۴۵ - کنوز الحقایق، مناوی، ص ۳ و ۱۶۴، چ بولاق مصر. ۴۶ - لوائح الأنوار البهیة، محمد سفارینی حنبری، قبل از عنوان فوائد. ۴۷ - مجمع الزوائد، نورالدین هیثمی، ج ۹، ص ۱۶۶، کتاب المناقب، باب فضل اهل البیت. ۴۸ - مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۵۵۷. ۴۹ - مسند فاطمه، سیوطی، چ ۱۴۰۶ مطبعه عزیزیه حیدرآباد هند، به نقل از ابن عساکر. ۵۰ - مشارق الأنوار فی فوز اهل الإعتبار، حمراوی، ص ۱۵۲ به نقل از «صحیح» مسلم و «سنن» ابی داود و «سنن» نسائی و «مستدرک» حاکم و «سنن» ابن ماجه و «سنن» بیهقی و دیگران. ۵۱ - مشکاة المصابیح، خطیب تبریزی، ج ۳، ص ۲۴. ۵۲ - مصابیح السنه، بغوی، ج ۳، ص ۱۳۴. ۵۳ - مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۹. ۵۴ - معجم الصغیر، أبو القاسم طبرانی، ص ۵۲ ح ۹۴. ۵۵ - مفتاح النجاء، بدخشی، ص ۱۰۰، مخطوط. ۵۶ - مقاتل الطالبیین، أبو الفرج اصفهانی، ص ۱۴۳. ۵۷ - مقاصد الحسنه، شمس الدین سخاوی، ص ۴۳۵. ۵۸ - الملاحم، ابن منادی - أبوالحسین احمد بن جعفر؛ ص ۴۱. ۵۹ - المنار المنیف، ابن قیم جوزیه ص ۱۴۶ شماره ۳۳۴. ۶۰ - منتخب کنز العمال، چاپ حاشیه «مسند» أحمد حنبل، ج ۵، ص ۹۶ و ج ۶، ص ۳۰. ۶۱ - منهج السنه، ابن تیمیه حرانی، ج ۲، ص ۲۱۱. ۶۲ - میزان الإعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۳۵۵ و ج ۲، ص ۲۴۰. ۶۳ - نهایت البدایة و النهایة، ابن کثیر دمشقی، ص ۶۴. ۳۷۱۱۴۰۰ - ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ج ۳، ص ۸۶ چ بیروت و ص ۵۱۹ چ نجف.

گفت و گو با محمد علی مجاهدی (پروانه)

اشاره : بسیاریند پژوهشگران، نویسندگان، ادیبان، شاعران، سخنوران و هنرمندانی که خاموش و گمنام اما عاشق و دلباخته، عمر خود را وقف برافروختن چراغ انتظار در شبستان «غیت» نموده؟ اند. اگر چه این گروه در نزد مولا- و صاحبشان؟ شناخته شده؟ اند، اما حیف است که جامعه مهدوی ما کسانی را که سالها به عشق امام مهدی(ع) قلم زده و یا اثری را خلق نموده؟ اند، نشناسد. از این؟ رو بر آن شدیم که در هر شماره موعود، گفت؟ و گویی داشته باشیم با یکی از این عزیزان. امید که مقبول حضرتش واقع شود. این؟ بار به سراغ شاعر خوب مهدوی استاد محمدعلی مجاهدی متخلص به «پروانه» رفتیم؛ کسی که هم شعرهای زیبایی را در غم فراق و شوق و حال مولایش سروده و هم مجموعه شعرهای ارزشمندی را در این زمینه گردآورده است. استاد مجاهدی در سال ۱۳۲۲ در قم به دنیا آمدند، پدر ایشان علامه نستوه مرحوم آیت؟ الله میرزا محمد مجاهدی تبریزی است. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان برد و پس از اخذ مدرک کارشناسی حقوق قضایی چند سالی به تحصیل علوم حوزوی پرداخت و سپس به بررسی متون منظوم پارسی و تحقیق درباره شعر آیینی و تجزیه و تحلیل مؤلفه؟ های آن سرگرم شد و هم؟ اکنون نیز در همین وادی قلم می؟زند. از آقای مجاهدی که در حال حاضر به عنوان مدیر «انجمن شعر و قصه استان قم» فعالیت می؟کنند تاکنون قریب به ۲۵

اثر تألیفی و گردآوری در قلمرو شعر و ادب فارسی عرضه شده که از آن میان فغان دل (مجموعه اشعار حسینعلی بیگ شرر فرزند آذربیکدلی)، تذکره سخنوران قم، محفل روحانیان (تذکره علمای شاعر) گنجینه اسرار عمال سامانی، شکوه شعر عاشورا، سیمای مهدی موعود(ع) در آئینه شعر فارسی و تذکره شعرای مرثیه‌سرا در زبان فارسی قابل ذکر است. تدارک مجموعه‌های شعری در موضوعات مختلف آئینی از جمله فعالیت‌های خوب پژوهشی ایشان است. با آرزوی موفقیت روزافزون برای ایشان گفت: وگویی زیر را با هم می‌خوانیم: یکی از کارهای خوب شما تهیه مجموعه‌های شعری در موضوعات مختلف آئینی بوده است، بفرمائید تا کنون در این زمینه چه مجموعه‌هایی به انتخاب شما چاپ و منتشر شده است؟ مجموعه شعر بقیع، گنجینه نور، یک قطره از دریا، یاس کبود، دریای شعله‌ور، آه عاشقان در فراق موعود(ع)، خوشه‌های طلایی، گریه اشک، بال سرخ قنوت و... به قرار اطلاع در دو ساله اخیر دو اثر از شما به عنوان کتاب سال و اثر ممتاز برگزیده و معرفی شده است، لطفاً در این باره توضیح دهید. کتاب شکوه شعر عاشورا در زبان فارسی در سال ۱۳۸۰ به اتفاق آرای داوران کنگره سراسری شعر عاشورا در شیراز به عنوان کتاب عاشورایی سال برگزیده شد و کتاب سیمای مهدی موعود در آئینه شعر فارسی در سال ۸۱ توسط گروه داوران چهارمین جشنواره کتاب سال ولایت، به عنوان اثر ممتاز در زمینه شعر مهدوی معرفی گردید. در اثر تحقیقی سیمای مهدی موعود در آئینه شعر فارسی به چه موضوعاتی پرداخته‌اید؟ این اثر در هفت بخش سامان یافته است. در بخش اول ضمن سیرگذاری در قلمرو شعر آئینی، نمونه‌هایی از آثار ارزشی طلایه‌داران شعر فارسی معرفی شده است. در بخش دوم با گلگشتی در آفاق شعر مناقبی، ضمن بررسی پیشینه شعر مناقبی در زبان فارسی و معرفی چهره‌های مطرح در این مقوله شعری، نمونه‌هایی از آثار ضد ارزشی شاعران ستایشگر درباری و آثار ارزشی ستایشگران آئینی ارایه شده است. بخش سوم به موضوع مهدویت در پیشینه شعر فارسی پرداخته است. در بخش چهارم با سیری در گستره شعر مهدوی موضوعاتی که در این نوع از شعر آئینی مطرح بوده و هست مورد بررسی قرار گرفته‌اند از قبیل: معرفی مهدی موعود(ع) به عنوان تنها مصلح جهانی، به تصویر کشیدن ولایت تکوینی حضرت ولی عصر(ع)، و تبیین رسالت‌های جهانی حضرت ولی عصر(ع) که در هفت موضوع جداگانه و در عین حال مرتبط با یکدیگر نشان داده شده است. این موضوعات عبارتند از: مبارزه بنیادی و فراگیر با بیداد و بیدادگران در عرصه جهانی، رویارویی تمام عیار با کفر جهانی و ایادی آنها، برقراری نظام قسط و عدل واقعی در گستره جهان، تحقق جهان شمولی دین مقدس اسلام و احیای ارزشهای دینی، برقراری حکومت جهانی اسلام و حاکمیت فرهنگ اسلامی و رسوایی متمدنیان و داعیه‌داران مهدویت نوعی و معرفی دجالان. در بخش پنجم به انواع شعر مهدوی در زبان فارسی پرداخته‌ایم و آنها را هم از نظر درونی و محتوایی و هم از جهت شاکله بیرونی و ساختاری بررسی کرده‌ایم. در پایان این بخش هم در مورد هر یک از انواع شعر مهدوی نمونه‌هایی ارایه شده است. در بخش ششم (بایدها و نبایدهای شعر مهدوی) در زبان فارسی مورد بررسی قرار گرفته و بخش پایانی کتاب با نمونه‌هایی از شعر مهدوی معاصر سامان یافته است. لطفاً درباره «بایدها» و «نبایدها»ی شعر مهدوی توضیح بیشتری ارایه دهید: اگر بخواهیم به صورت گذرا و فهرست‌وار، از «بایدهای شعر مهدوی» نام ببریم ناگزیریم از مؤلفه‌هایی همانند: بیان حسی و عینی، زبان ساده و صمیمی، تصویرگرایی، استفاده از اوزان جدید عروضی، بهره گرفتن از قالبهای نو، استفاده از ردیفهای پیامدار و گویا، رویکرد جدی به آرایه‌های لفظی و معنوی نوینی که در شعر امروز مطرح است، روایت جزء به جزء احیای ارزشها، غنای محتوایی، رعایت ادب کلامی، طبقه‌بندی موضوعی و بالاخره آشنایی با فنون نقد شعر آئینی یاد کنیم و مقوله‌های بسیاری نیز در (نبایدهای شعر مهدوی) مطرح است که از مهم‌ترین آنهاست: رسالت مخاطبان را به دست فراموشی نسپردن و آنان را در تکمیل معنوی شعر سهیم دانستن، پرهیز از القای مستقیم پیام شعر، پرهیز از تقلید و تکرار مقوله‌های نخ نما شده، پرهیز از گذشته‌گرایی و احیای سنتهای غیر کارآمد قدیمی، پرهیز از دشوارگویی و فضل‌فروشی، پرهیز از روی آوردن به مقوله‌های ضد ارزشی که بار منفی و جنبه بدآموزی دارند، پرهیز از واگویی مطالب واهی و خرافاتی و غیر مستند، پرهیز از غوطه‌ور شدن در مقوله‌های باستانی و

باز آفرینی نمادهای تاریخی، پرهیز از به کارگیری برخی از اوزان عروضی شعری که بدآهنگ؟ اند، پرهیز از انتخاب ردیفهای شعری که جنبه ویتربینی دارند؛ ردیفهایی که اگر چه در بادی امر نظرهما؛ را به طرف خود جلب می؟کنند ولی حرفی برای گفتن ندارند و نمی؟توان بار محتوایی و معنوی شعر را بر دوش آنها گذاشت و بالاخره پرهیز از به کارگیری آهنگها یا تصنیفهای مبتذل در تدوین و ارایه سروده؟های مهدوی. انگیزه شما از پرداختن ریشه؟ای به مقوله؟های مطرح در شعر آیینی، خصوصاً شعر مهدوی چیست؟ تا کنون تحقیق بایسته و جامعی پیرامون شعر آیینی در زبان فارسی و زیر مجموعه؟های آن صورت نگرفته است و ستمی که خواسته و یا ناخواسته در طول سده؟های گذشته تا کنون در مورد شعرای آیینی و آثار آنان اعمال شده نیاز به توضیح ندارد و شاید مهم؟ترین عاملی که موجبات این غفلت دیرپای و فراگیر را فراهم آورده است، عدم شناخت صحیح از مقوله؟های مطرح در شعر آیینی باشد. بسیاری از پژوهشگران فارسی؟زبان بر این باور بوده و هستند که شعر آیینی ما از قلمرو چندان گسترده؟ای برخوردار نیست و در دو مقوله «مناقبی» و «ماتمی» خلاصه می؟شود؛ در حالی که بخش قابل توجهی از گنجینه ارزشمند شعر فارسی صبغه «آیینی» دارد. دامنه شعر آیینی در زبان فارسی بسیار گسترده است. اگر مقوله؟های نیایشی، توحیدی، اخلاقی، پندی، حماسی، حکمی، عرفانی و اجتماعی اجازه ورود در عرصه شعر آیینی را داشته باشند - که دارند - و اگر این عناوین از جهات بسیاری ملهم از معارف اسلامی و آموزه؟های دینی باشد - که هست - کدام نقطه از گستره شعر فارسی را می؟توان نشان داد که در سیطره این مفاهیم ارزشی نباشد؟! و کدام محدوده از قلمرو شعر فارسی را می؟توان سراغ کرد که حضور شهروندان شعر آیینی را به رسمیت نشناسد؟! اگر مفاهیم کلیدی مطرح در شعر آیینی را - به معنای تعمیمی و نه اصلاحی آن - از شعر فارسی بگیریم؛ جز آثار معدودی صرفاً عاطفی و عاشقانه و تغزل آمیز چه مطلب قابل ارایه؟ای باقی می؟ماند؟! و اگر این مفاهیم بلند و ارزشی موجود در شعر فارسی را برگرفته و متأثر از تعالیم اسلامی ندانیم؛ کدام مأخذ معتبری را در اختیار داریم تا در مقام اثبات مدعای خود به آن استناد کنیم؟! مگر آن؟که بر مفاهیم متعالی و مشترک در ادیان آسمانی اصرار ورزیم که در این صورت نیز بر صبغه دینی این مفاهیم ارزشی پای فشرده؟ایم و مفهوم تعمیمی شعر آیینی را پذیرفته؟ایم. اگر ما تاریخ شعر مکتوب فارسی را مرور کنیم؛ به دیر سالی شعر آیینی و گستره بی؟کران آن پی خواهیم برد و آن را در مقوله «مناقبی» و «ماتمی» محدود نخواهیم کرد. با عنایت به مطالبی که عنوان شد، بایستی روزی این غبار غربت و مظلومیت از چهره شعر آیینی زدوده می؟شد و تعریف جامع و مانعی از شعر آیینی در زبان فارسی ارایه می؟گردید تا انگیزه؟های لازم را در شعرای جوان زمانه ما برای رویکرد جدی؟تر به مقوله؟های بسیاری که در قلمرو شعر آیینی مطرح بوده و هست، بیدار کند و من توفیق این خدمت را داشته؟ام که اولین گام را در این مسیر پر فراز و نشیب بردارم و تحقیقات خود را در زمینه شعر عاشورا و شعر مهدوی فقط در حد یک حرکت مشتاقانه و هدفمند در گشودن پنجره؟ای بر روی یک واقعیت تاریخی ارزیابی کنم؛ حرکتی که توانسته است تصویر سایه روشنی از پیشینه شعر آیینی را در زبان فارسی و تطور ساختاری و محتوایی و سیر تاریخی آن ارایه دهد و اگر توانسته باشم نیمرخ از این چهره مستور را به تصویر بکشم، توفیق بزرگی است که باید به شکرانه آن بکوشم. قدری هم درباره آسیب؟شناسی شعر مهدوی صحبت کنید: وقتی که ما در مقام تعریف از ذوات مقدسی همانند حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب(س)، فارغ از کمالات و جودی آنان به توصیف جمال صوری؟شان می؟پردازیم و این پرده؟نشینان حریم عفاف را همانند یک الهه زیبایی به تصویر می؟کشیم، هم به حریم حرمت آنان تجاوز کرده؟ایم و هم با این شیوه بیانی ناپسند، نظر مخاطبان شعر خود را از مقوله؟های معنوی و روحانی به مسایل غیر اخلاقی معطوف ساخته؟ایم. اگر زیبایی ظاهری ملاک تعریف و توصیف ما باشد؛ پس وجه تمایز و افتراق این وجودهای پاک و مطهر با کسانی است که همه حسن آنها در زیبایی ظاهرشان خلاصه می؟شود؟! و یا هنگامی که می؟خواهیم زیباییهای وجودی حضرت ولی عصر، ارواحفاده، را به تصویر بکشیم؛ چرا آنها را در جمال صوری آن حضرت به تماشا می؟نشینیم و با سخن گفتن از خط و خال آن وجود نازنین، مخاطبان خود را از گلگشت در آفاق جمال معنوی باز می؟داریم؟! اگر هدف یک شاعر آیینی در

توصیف جمال ظاهری این عزیزان عالم وجود خلاصه شود؛ پس وجه تمایز او را با یک شاعر غزلسرا و مغازله‌گو در کجا باید جست؟ و جو کرد؟ کاش این توصیفهای ظاهری در قالبی عرضه شود که ترک ادب را به همراه نداشته باشد ولی متأسفانه چنین نبوده و نیست و غالباً در مقام اجرای آنها از آهنگهای مبتدلی استفاده می‌شود که تصنیفهای رایج زمان طاغوت را در ذهن انسان تداعی می‌کند، و این ستمی است که ناخواسته در حق ذوات مقدس معصومین (س)، اعمال می‌شود ریشه در فقر معرفتی و عدم آگاهی ما از عظمت وجودی این بزرگواران دارد. به هر حال در قلمرو شعر آیینی نقاط ممنوعه‌ای وجود دارد که باید از ورود در آن حیطه‌ها جداً پرهیز کرد و آفاق بسیار گسترده‌ای نیز وجود دارد که هنوز در زاویه دید ما قرار نگرفته است. خوشبختانه در شعر مهدوی پس از انقلاب شاهد رویکرد جدی شعرای جوان آیینی به مسایل ارزشی و مقوله‌های معرفتی و احیای فرهنگ بالنده مهدوی هستیم که آثار مبارک خود را در آینده‌ای نه چندان دور نشان خواهد داد و شعر مهدوی معاصر را در مسیر دلخواه رهنمون خواهد شد. ان شاء الله چه انگیزه‌ای باعث روی آوردن شما به حوزه معارف مهدوی شد؟ پرورش من در خانواده‌ای به معنای اخص کلمه مذهبی و روحانی بوده و ملکات اخلاقی پدر بزرگوارم و شیفتگیهای آن بزرگوار نسبت به ساحت مقدس حضرات معصومین خصوصاً حضرت ولی عصر، ارواحفدا، بزرگ‌ترین انگیزه من در ورود به حوزه معارف مهدوی بوده و هست. پس از درگذشت پدرم حشر و نشری که با علمای ربّانی و تنی چند از مردان وارسته و راه رفته داشته‌ام موجبات ادامه این حرکت را فراهم آورد. شخصاً نیز از کودکی علاقه زایدالوصفی نسبت به آن حضرت داشته‌ام و خاطرات ماندگاری از عنایت ملموس حضرت مهدی (ع) در زندگی معنوی من وجود دارد که از بازگو کردن آنها به جهاتی معذورم. آیا در طول سالیان فعالیت خود شاهد الطاف و عنایاتی از امام عصر (ع) بوده‌اید؟ همانگونه که اشاره کردم زندگی معنوی خود را مدیون الطاف کریمانه آن حضرت هستم و عنایات آن بزرگوار بیشتر در سرودن اشعار آیینی رفیق راهم بوده است. به نظر شما اشعار مهدوی چه نقشی در ایجاد و تقویت روحیه انتظار در مخاطبان دارد؟ اصولاً در تبیین مقوله‌های اعتقادی و باورهای مذهبی می‌توان از هنر با دامنه تأثیر فراگیری که دارد به عنوان یک ابزار مطمئن و کارآمد بهره گرفت. شعر هم یکی از جلوه‌های بدیع هنری است که در تهییج عواطف دینی نقش اساسی دارد. یکی از مقوله‌های مهمی که از دیرباز در شعر مهدوی مطرح بوده، مسأله انتظار است و یکی از زیر مجموعه‌های شعر مهدوی که مورد عنایت شعرای آیینی قرار داشته «شعر انتظار» است. با وجود تکثری که در انواع شعر مهدوی از نظر موضوعی وجود دارد شعر انتظار از جایگاه بایسته و شایسته‌ای برخوردار بوده و هست و از مهم‌ترین شاخه‌های شعر مهدوی در زبان فارسی است. شور و حالی که در شعر انتظار موج می‌زند روایتگر انقلاب درونی شاعران دل‌افروخته‌ای است که ظهور مهدی موعود (ع) را لحظه‌شماری می‌کنند و هر کدام از منظری به این مسأله می‌نگرند و اشتیاق درونی خود را به تصویر می‌کشند. مرور اینگونه آثار شورانگیز - که از عاطفه و احساس و نیاز مایه می‌گیرد - تأثیر شگرفی را به همراه دارد که آدمی آن را در ژرفای وجود خود احساس می‌کند و او را در مسیر انتظار ثابت قدم نگه می‌دارد. آیا در حال حاضر اثری در دست تألیف دارید، برنامه‌های آینده شما چیست؟ در محضر لاهوتیان آخرین اثری است که از بنده منتشر شده است. در این اثر زندگی‌نامه، شیوه سلوکی، آرای معرفتی و خوارق عادات و کرامات یکی از شیفتگان جمال جمیل مهدوی که حدود ۳۲ سال با آن نادره تاریخ سلوک ولایی، مصاحب و معاشر بوده‌ام به تصویر کشیده شده است و نشان داده‌ام که چگونه می‌توان با پای صدق و اخلاص و با ره‌توشه محبت و ارادت به حضرات معصومین (س)، مسیر دور و دراز کمالات معنوی را در فاصله زمانی بسیار کوتاهی طی کرد و به مقامات شامخ معنوی نایل آمد. این اثر که در ۴۷۰ صفحه و در چندین بخش سامان یافته، توسط انتشارات لاهوت منتشر شده است. حماسه عاشورا در نثر فارسی مراحل پایانی انتشار خود را سپری می‌کند. چند سالی است که تحقیق جامعی را در زمینه شعر آیینی در زبان فارسی شروع کرده‌ام و امیدوارم فارغ از مشغله‌هایی که دارم آن را به سامان برسانم و به پیشگاه شیفتگان ادب شیعی تقدیم کنم. تصحیح دیوان شاعر بزرگ آیینی دوره ناصری، شمس‌الفصحاء محیط قمی،

نیز از کارهایی است که در دست دارم. درباره مفاهیم کلیدی غزلیات لسان الغیب حافظ شیرازی نیز تحقیقاتی انجام داده‌ام و فعلاً سرگرم بازنویسی آن هستم. ترجمه ثواب؟ الاعمال شیخ صدوق و ترجمه گونه؟ ای از صحیفه سجادیه را نیز به دست چاپ سپرده‌ام. آثار مکتوب حوزه مهدویت را چگونه ارزیابی می‌کنید و به نظر شما این آثار تا چه حد نیاز مخاطبان امروز جامعه ما، به ویژه نسل جوان را برآورده می‌سازد؟ در دو دهه اخیر حرکت بالنده و مبارکی در زمینه احیای فرهنگ مهدویت در جامعه اسلامی ما صورت گرفته که برکات بسیاری را به همراه داشته است. استمرار حرکت‌هایی از این دست با استظهار به عنایات حضرت ولی؟ عصر(ع) و اهتمام فرهیختگان حوزه و دانشگاه بسیاری از نیاز شیفتگان فرهنگ مهدوی را برآورده خواهد ساخت و با تعامل و تفاهم متولیان امور فرهنگی کشور و اصحاب قلم و رویکرد جدی آنان به آفرینش آثاری گرانسنگ و ارزشمند در موضوعات مربوط به مهدویت، خلاء محسوسی را که فعلاً در جامعه علمی و دانشگاه ما وجود دارد، از بین خواهد برد. مجله موعود را چگونه می‌بینید و چه توصیه‌ای برای بهتر شدن این مجله دارید؟ مجله موعود از نشریات مفید و هدفمندی است که در راستای احیای فرهنگ مهدویت و تبیین مفاهیم کلیدی آن گام‌های اساسی برداشته است و با شناخت نیازهای اساسی نسل جوان و ارایه مطالب وزین علمی توانسته است به برخی از این نیازها پاسخ مناسب دهد و با رویکرد علمی؟ تر در معرفی فرهنگ مهدوی و مقوله‌های اساسی که در این رابطه مطرح بوده و هست می‌توان به غنای محتوایی مجله موعود افزود. از این که وقت خود را در اختیار ما قرار دادید سپاسگزاریم.

دولت جاودانه

پیامبر اکرم(ص) فرمودند: جبرئیل به من خبر داد که مردم به علی(ع) ظلم خواهند نمود؛ حق او را غصب خواهند کرد؛ با او به جنگ برخوانند خاست؛ فرزندان او را بعد از او خواهند کشت و به آنها ستم خواهند نمود. [همچنین] جبرئیل از طرف خداوند به من خبر داد که این ظلمها ادامه دارد تا وقتی که قائم این امت قیام کند و حق آنها روشن شود؛ امت بر محبت آنها اجتماع نمایند؛ بدخواه آنها کم شود؛ مخالفان آنها ذلیل و خوار گردند و ارادتمندان آنها فراوان شوند و این بعد از آن است که شهرها تغییر کنند؛ بندگان خدا ضعیف شوند و مردم از فرج و گشایش ناامید گردند که در آن وقت قائم آل محمد ظهور خواهند نمود. دولت؟ المهدی، ص ۶۱

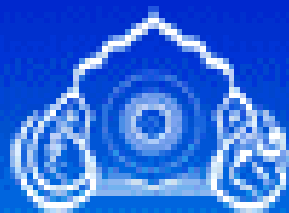
یک فروغ روی او

با حضور تو آفتاب چه شرمگین است! از پس هزار ابر بیرون بیا. توفان بیداد می‌کند. مرا به کشتی؟ ات راه می‌دهی؟ گاه؟ گاهی - برای همیشه - نگاهمان کن. تو، تنها به خود می‌مانی. غیبت و دوستی. دیر نکرده؟ ای؟! «پای ارادت» در پی تو می‌گردد. حفسنت، یوسفی؟ تر. می؟ آیی؟ منتظرت می‌مانم. از اندیشه خود سرشارم کن! قاب خیال من پر از تصویر توست. آنان که درس عاشقی نخوانده؟ اند؛ قدر انتظار نمی‌دانند. با چشم منتظر هم می‌شود عشق را نجوا کرد. با تلاوت تو صد بار زنده می‌شوم!

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد

فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

